

— جویا جهانبخش

بازخوانی پنج شش واژه از داستان جنگ مازندران و هفت خان

(بررسی‌ها و پیشنهادهایی در خوانش و گزارش ابیاتی
چند از شاهنامه‌ی فردوسی)

۳-۳۵

بازخوانی پنج شش واژه از داستان جنگ مازندران و هفت خان

(بررسی‌ها و پیشنهادهایی در خوانش و گزارش ابیاتی چند از شاهنامه فردوسی)
جویا جهانبخش

چکیده: رویکرد همگانی به شاهنامه و شاهنامه‌خوانی و نیاز فزاینده‌ای که به فهم درست و خوانش دقیق آن وجود دارد، دامنه بازناندیشی پژوهشیانه را در این دفتر می‌گستراند. در این میان، گشودن گره دشواری‌های متن شاهنامه و زدودن ناهمواری‌های پدیدآمده در دست‌نوشته‌ها و چاپ‌های گوناگون آن، حائز اهمیت است. از این رو، نویسنده در نوشتار حاضر، تعدادی از بیت‌های شاهنامه فردوسی را مورد بازخوانی قرار داده و به طرح پیشنهادهایی در قلمرو خوانش و گزارش واژگانی از شاهنامه، اقدام کرده است. وی در راستای این هدف، به بازخوانی پنج شش واژه از داستان جنگ مازندران و هفت خان رستم دستان پرداخته است.

کلیدواژه: شاهنامه فردوسی، داستان جنگ مازندران و هفت خان، ابیات شاهنامه، شاهنامه پژوهی، داستان‌های شاهنامه، قصه‌های شاهنامه، داستان هفت خان رستم، بازخوانی ابیات.

Rereading Five or Six Words of the Story “Mazandarān War and Seven Labours”

(Reviews of and suggestions on the reading and a report of some verses of Ferdowsi's Shahname)

By: Juiā Jahābhakhsh

Abstract: The universal approach to Shahnameh and reading Shahnameh, and the growing need for its proper understanding and accurate reading extends the scope of research in this area. Meanwhile, it is important to resolve the difficulties of the text of Shahnameh and to eliminate the inconsistencies which are between various manuscripts and publications. Hence, the author in the present paper rereads a number of verses of Ferdowsi's Shahnameh and proposes some suggestions in the domain of reading and lexical reporting of Shahnameh. Regarding this, he rereads five or six words of the story of Māzandarān war and Rōstām's seven labors.

Key words: Ferdowsi's Shahnameh, the story of Māzandarān war and Rōstām's seven labors, Shahnameh verses, Shahnameh stories, the story of Rōstām's seven labors, rereading the verses.

مراجعات لبعض مفردات أسطورة معركة مازندران والعقبات السبع

(بحوث واقتراحات في قراءة ورواية بعض أبيات شاهنامه الفردوسي)
جویا جهانبخش

مع الإقبال العام الذي تشهده الشاهنامه وتلاوة الشاهنامه وازدياد الحاجة إلى الفهم الصحيح والقراءة الدقيقة لهذه الملحمة، تظهر الحاجة الملحة لتوسيع دائرة المراجعات التحقيقية لهذا الدفتر.

وفي هذا السياق تبرز أهمية حل عُقد وغوامض بعض عبارات الشاهنامه، ورفع الاضطرابات التي تعترى بعض نسخها الخطية وطبعاتها المختلفة.

ومن هنا، يراجع كاتب المقال الحالي عدداً من أبيات شاهنامه الفردوسي لينتهي إلى اقتراح بعض الحلول في مجال توثيق وقراءة بعض مفردات الشاهنامه.

وفي سياق هذا الهدف يقوم الكاتب باختيار بعض المفردات من أسطورة معركة مازندران والعقبات السبع التي اعترضت رستم دستان.

المفردات الأساسية: شاهنامه الفردوسي، أسطورة معركة مازندران والعقبات السبع، أبيات الشاهنامه، بحوث الشاهنامه، أساطير الشاهنامه، قصص الشاهنامه، أسطورة رستم والعقبات السبع، مراجعة الأبيات.

بازخوانی پنج شش واژه از داستان جنگ مازندران و هفت خان

— جویا جهانبخش

بررسی‌ها و پیشنهادهایی در خوانش و گزارش ابیاتی چند از شاهنامه‌ی فردوسی^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ سَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ

پیربیداردل و جان آگاه طوس، فردوسی بزرگ - که بارش بخشایشهای ایزدی بر خاک پاکش فروریزاد! -، هزارسالی بیشتر است که با روشن بینی فرهنگی و شناختی ژرف و شگرف از خویشکاری راستین خویشتن، ما ایرانیان و همه دیگر آشنایان به زبان شکرین پارسی را، ارمغانی دلاویز و نازش خیز آورده است که در گونه و جهان خود، هیچ هم‌تا ندارد.

طرفه آنست که نه تنها شاهنامه در روزگار سرتانده‌اش و تا سده‌ها پشتیبان یکپارچگی و پیوستگی فرهنگی ایران ما و همه ما ایرانیان بوده است، امروز نیز در این هنگامه چندپارگی‌های فرهنگی و اجتماعی و در گیر و دار سده پُراشوب اخیر که ناهمسازیهایی فراوان در میان ایرانیان افتاده است و در پی خیزشهای سیاسی و پیامدهایش که توده‌های مردم ایران را پراکنده و بی‌شماران را از این بوم دپرند سپند دور گردانیده و برخی را به دورترین کرانه‌های جهان پهنور رانده است، بار دیگر همان شاهنامه رشته پیوند ما از یکدیگر گریختگان و در هر سوی و هر کوی آویختگان شده است. امروز در همه جای گیتی، ایرانیان، بل همه آنان که مهر ایران فرهنگ خیز فرهنگی را به دل دارند، از راه شاهنامه و شاهنامه‌خوانی با فرهنگ بشکوه نیاکانی خویش تجدید عهد می‌کنند و با مهر میهن بر سر پیمان می‌آیند و این مهر گیتی‌فروز را در جان خویشتن شکوفان می‌سازند.

یکی از شاهنامه‌شناسان برجسته روزگار ما، یک جا که از «رواج شاهنامه‌خوانی در میان ایرانیان دلبسته به این شاهکار جاویدان، چه در ایران و چه در اروپا و امریکا و نقاط دیگر جهان» یاد آورده است، بدوست گفته: «... شاهنامه وظیفه پیوند این پراکندگان را به عهد گرفته است»^۲.

همین رویکرد همگانی به شاهنامه و شاهنامه‌خوانی، و نیاز فزاینده‌ای که به فهم درست و خوانش دقیق این متن هزارساله رُخ نموده است، خود به خود، دامنه تأمل و بازانديشي پژوهش‌پایانه را در این دفتر گران‌ارز دیرین می‌گستراند و ما را به تحقیق و تدقیق و تعمیق دانسته‌ها و خواننده‌های پیشین درباره فردوسی و شاهنامه وامی‌دارد.

در این میان، علی‌الخصوص، گشودن گره دشواری‌های متن شاهنامه و زدودن ناهمواری‌های پدیدآمده در دست‌نوشته‌ها و چاپ‌های گوناگون آن، کار یک تن و یک نسل نیست. خویشکاری فرهنگی شاینده‌ای است که باید با همکاری و هم‌اندیشی آگاهان پُر شمار و در درازنای سالیان صورت پذیرد. آن هم با درنگها و بازانديشي‌های فراوان در متن شاهنامه و بازنگری در گفته‌ها و پیش‌نهاد‌های عموم شاهنامه‌پژوهان.

۱. مُجمَلی از این گفتار، سُخْنانی بوده است که در فرخنده‌روز نیمه شعبان امسال (۱۳۹۶ هـ. ش.)، و در آستانهٔ درسیان «روز فردوسی»، در اصفهان، در مجلس بزرگداشت حکیم فردوسی، رانده‌ام. آهنگ خطابتی که در تضاعیف این مکتوب به گوش می‌رسد، از آنجاست.
۲. یادداشت‌های شاهنامه - با اصلاحات و افزوده‌ها -، جلال خالقی مطلق، بخش یکم، ج: ۱، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۹ هـ. ش.، ص ۸۹.

آنچه در داستان جنگ مازندران و هفت خان، سزای بازخوانی و بازاندیشی است، به گمان این بنده، بسی بیش از اینهاست؛ خواه، در ژرفاهای داستان و بررسی مقولاتی چون کیستی دیوان^۶ و گنجایی مازندران^۷ و فرود و قرار پوی و تنگ پهلوان ایران، رستم

بدین سان، و با این کوشش همگانی و همدستی فراگیر، خواهیم توانست سستی‌ها و ناتندوستی‌های شناخت‌مان را از زبان دیرین و دشوار شاهنامه بکاهیم و برداشتهای پخته پژهشیانه را جایگزین پندارهای نارسای خام و بی‌اندام کنیم؛ گزارشهای استوارتر و پالوده‌تر از برای شاهنامه فراهم سازیم؛ و در یک سخن، به زبان سربلند فردوسی بزرگ نزدیک تر شویم و شاهنامه را انسان که بوده و پیر هشیوار طوشش سروده است، بازخوانیم و بازشناسیم. گام زدن در این راه دشوار و درشتناک، خویشکاری هر ایرانی فرهنگدوستی است؛ و منی تنگ مایه هم، چونان یک تن از میان هزاران تن و بسی بیش از این شمار دوستار و ستاینده فردوسی و شاهنامه، اگر برخی از بیت‌های شاهنامه‌ی فردوسی را به بازخوانی بگیریم و بررسی‌ها و پیشنهادهایی چند را در قلمرو خوانش و گزارش و ازگانی از شاهنامه مجال طرح دهیم، راست، از همان چشم‌انداز و به همان آهنگ است.

در این سخنگاه، به بازخوانی پنج شش واژه از داستان جنگ مازندران و هفت خان^۳ رستم داستان خواهیم پرداخت که یکی از داستانهای بلند آوازه شاهنامه است و خواننده بسیار دارد؛ بل به قولی، «معروف ترین قصه شاهنامه» است.^۴

۳. از دیرباز، برخی گسان، اصطلاح «هفت خان» را به ریخت «هفت خوان» (با «واو معدوله») نوشته‌اند. در این باره که «هفت خان» باید نوشت یا «هفت خوان»، نگر، سی قضا از شاهنامه (آفرین فردوسی)، دکتر محمدجعفر مجحوب، ج: ۴، تهران: انتشارات مژدارید، ۱۳۸۹ ه.ش.، ص: ۱۳۱؛ و یادداشت‌های شاهنامه - با اصلاحات و افزوده‌ها -، جلال خالقی مطلق، بخش یکم، ج: ۱، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۹ ه.ش.، ص: ۴۱۵؛ و دکتر خسروان (بزرگ‌زیده شاهنامه‌ی فردوسی)، مقدمه اول انتخاب و توضیحات: دکتر سنجاد آیدللو، ج: ۱، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۹۰ ه.ش.، ص: ۷۵۶ - ۷۵۸؛ و شاهنامه (۸)، نامورنامه شهریار، مقدمه، انتخاب و توضیحات: دکتر سنجاد آیدللو، ج: ۱، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت) / مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی، ۱۳۹۴ ه.ش.، ص: ۹۸؛ و نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان (آدب و زبان فارسی)، دوره جدید، ش: ۲۶ (پیاپی: ۱۳۸۸)، ۱۳۸۸ ه.ش.، ص: ۱۴ - ۱۷ / از مقاله «هفت خان پهلوان» به قلم سنجاد آیدللو؛ و فرهنگ دوست‌نویسی سخن، دکتر حسن آتوری - و دکتر یوسف عالی عباس‌آباد، ج: ۱، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۸۵ ه.ش.، ص: ۳۶۰؛ و نامه فرهنگستان، ش: ۱۲، زمستان ۱۳۷۶ ه.ش.، ص: ۱۲۴ / از مقاله «در دفاع از فردوسی»، نوشته محمود امیدسالار، ترجمه ابوالفضل خطیبی؛ و نامه پارسی، س: ۴، ش: ۲، ص: ۱۷۲ و ۱۷۳ / از مقاله «هفت خان یا هفت خان رستم و برجستگی‌های این رزمنامه» به قلم پروین دخت مشهور.

۴. استاد فقید، زنده‌باد دکتر محمدجعفر مجحوب، یک جا نوشته است: «داستان «هفت خان» رستم، یکی از دوسه قصه بسیار مشهور شاهنامه‌ی استاد طوس، یا شاید معروف‌ترین آنهاست؛ چه، عنوان آن در زبان فارسی ضرب‌المثل شده و انجام دادن هر کار بسیار دشواری را گذاشتن از هفت خان - یا هفت خان رستم - گویند.» (سی قضا از شاهنامه - آفرین فردوسی -، ج: ۴، تهران: انتشارات مژدارید، ۱۳۸۹ ه.ش.، ص: ۱۳۱).

همودر جای دیگر، به هنگام یادکرد «هفت خان رستم»، گفته است: «این بخش از شاهنامه، معروف‌ترین بخش آن است و گمان دارم تمام ایرانیان درس خوانده در درس فارسی دبیرستان (و شاید دبستان) خلاصه‌ای از آن را دیده و خوانده‌اند.» (همان، ص: ۲۸۲)

۵. می‌دانید که یک هفت خان اسفندیار هم در شاهنامه داریم؛ ولی در مقبول‌فناذگی - به

هیچ روی - به پای هفت خان رستم نمی‌رسد؛ و بیوسیده نیز همین است؛ چه: اولاً هنگامی که محوریت داستان با رستم باشد، برای مخاطب حماسه ملی ایران چیز دیگری خواهد بود. پهلوان محبوب داستانهای ملی ما، رستم است؛ و فردوسی و بسیاری از پیشینیان معتقد بودند که «جهان آفرین تا جهان آفرید / سواری چو رستم نیامد پدید» (شاهنامه فردوسی - متن انتقادی -، تحت نظری: ۱. پرتلس، تصحیح متن به اهتمام: آ. پرتلس - و ل. گوزلیان - و م. عثمانوف - و او. اسمیرانو - و ع. طاهرجانوف، ج: ۲، مسکو: آکادمی علوم اتحاد شوروی، ۱۹۶۲ م.، ص: ۱۷۸، ب: ۱۲۵). این باور، در تار و پود فرهنگ ایرانی تنیده است (نیز سنج: تاریخ سیستان، به تصحیح: ملک الشعراء بهار، ج: ۱، طهران: مؤسسه خاور، ۱۳۱۴ ه.ش.، ص: ۷).

ثانیاً، گویا خود فردوسی هم، بخصوص در هفت خان رستم، مایه شاعرانه و داستان‌پردازانه عالی‌تری گذاشته است.

به تعبیری از رایت‌مدان پیش‌آهنگ، «بلاشک، هفت خان رستم، زنده‌تر و جاندارتر و مؤثرتر است و... آثار داستان‌پردازی و تصنیفات شاعرانه در آن محسوس و مشهود می‌نماید.» (فردوسی و شاهنامه، منوچهر مرتضوی، ج: ۱، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۹ ه.ش.، ص: ۱۳۱؛ یا تصنیفی املایی)

۶. جستار در کیستی «دیوان»، بویژه در این داستان، شایان توجهی عمیق است.

از برای ملاحظه برخی از گفته‌ها در این باره، نگر:

خطوط برجسته داستانهای ایران قدیم با ذکر مدارک و نتیجه سنجش و استنباطات، حسن پیرنیا، ج: ۱، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۹۰ ه.ش. (افست از روی چاپ ۱۳۰۷ ه.ش.)، ص: ۶۷ - ۶۹؛ و حماسه‌سرایی در ایران، دکتر ذبیح‌الله صفا، تهران: مؤسسه مطبوعاتی امیرکبیر، ۱۳۳۳ ه.ش.، ص: ۶۰ - ۶۱؛ و زبان، فرهنگ، و اسطوره، ژاله آموزگار، ج: ۳، تهران: انتشارات معین، ۱۳۹۰ ه.ش.، ص: ۳۳۹ - ۳۴۹؛ و پژوهشی در شاهنامه، دکتر حسین کریمان، به کوشش: علی میرانصاری، ج: ۱، تهران: انتشارات سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۵ ه.ش.، ص: ۱۷۶ - ۱۸۵ و ۳۴۸ - ۳۶۳؛ و سخنهای دیرینه (سی گفتار درباره فردوسی و شاهنامه)، دکتر جلال خالقی مطلق، به کوشش: علی دهباشی، ج: ۱، تهران: نشر افکار، ۱۳۸۱ ه.ش.، ص: ۴۱۲ و ۴۱۳؛ و زندگی و مهاجرت آریاییان بر پایه گفتارهای ایرانی، فریدون جنیدی، ج: ۶، تهران: نشر بلخ (وابسته به: بنیاد نیشابور)، ۱۳۹۱ ه.ش.، ص: ۸۰ و ۸۱؛ و زندگی و مهاجرت آریاییان بر پایه گفتارهای ایرانی، فریدون جنیدی، ج: ۲، تهران: فریدون جنیدی، ۱۳۷۴ ه.ش.، ص: ۶۱ و ۶۲؛ و داستان ایران بر بنیاد گفتارهای ایرانی، فریدون جنیدی، ج: ۱ (از آغاز تا خاموشی دماوند)، ج: ۱، تهران: نشر بلخ (وابسته به: بنیاد نیشابور)، ۱۳۹۲ ه.ش.، ص: ۲۱۳ - ۲۱۸؛ و آیین‌ها در شاهنامه فردوسی، محمدآبادی باویل، ج: ۱، تبریز: دانشگاه تبریز، ۱۳۵۰ ه.ش.، ص: ۷۱ - ۱۰۱؛ و فردوسی و شاهنامه، منوچهر مرتضوی، ج: ۱، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۹ ه.ش.، ص: ۱۱۷ - ۱۳۰؛ و تمیز از این پس که من زنده‌ام: مجموعه مقالات کنگره جهانی بزرگداشت فردوسی (هزاره تدوین شاهنامه دئ ماه ۱۳۶۹ ه.ش.)، دانشگاه تهران، به کوشش: دکتر غلامرضا ستوده، ج: ۱، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۴ ه.ش.، ص: ۴۴۹ - ۴۶۸ / مقاله «واژه ناشناخته «دیو» در شاهنامه‌ی فردوسی» به قلم یونس جعفری؛ و ایران‌نامه (مجله)، ش: ۹، پاییز ۱۳۳۳ ه.ش.، ص: ۱۱۸ - ۱۳۴ / مقاله «روایتی دیگر از دیوان مازندران»، نوشته دکتر جلال متینی؛ و نشریه دانشکده ادبیات تبریز، ش: ۶۸، بهار ۱۳۴۳ ه.ش.، ص: ۳۹ - ۴۵ / مقاله «دیو و جوهر اساطیری آن» به قلم دکتر احمد طباطبایی؛ و چیست (مجله)، ش: ۲۶۶ و ۲۶۷، دی و بهمن ۱۳۸۸ ه.ش.، ص: ۳۴ - ۴۹ / مقاله «گیلان (زرن) و مازندران و باشندگان آنها در اوستا» به قلم بهروز عسگرزاده؛ و نامه فرهنگستان، ش: ۴۵، بهار ۱۳۹۰ ه.ش.، ص: ۵۲ و ۵۳ و ۵۶ و ۵۷ / از مقاله «تفسیری دیگر از بین‌های بحث برانگیز شاهنامه درباره وارونه خوبی صخاک»، نوشته ابوالفضل خطیبی؛ و سی قضا از شاهنامه - آفرین فردوسی -، ج: ۴، تهران: انتشارات مژدارید، ۱۳۸۹ ه.ش.، ص: ۲۸۶ و ۲۸۷؛ و دکتر خسروان، دکتر سنجاد آیدللو، ج: ۱، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۹۰ ه.ش.، ص: ۶۹۳ و ۷۵۳ و ۷۵۴.

۷. گفت‌وگوئی بر سر این که «مازندران» شاهنامه، همین مازندران معروف ما (یعنی: ظرستان) است یا جای دیگر، دیرسپاهاست که در میان است.

از برای ملاحظه برخی از گفته‌ها در این باره، نگر:

دستان،^۸ و خواه، در رویه‌های سُخَن «سُخَنگویی پیشینه دانای

شاهنامه و مازندران، صادق کیا، تهران، ۱۳۵۳ ه.ش.؛ و فردوسی و شعرا، مُجْتَبِی مپتوی، ج: ۲، تهران: کتبخانی و دهخدا، ۱۳۵۴ ه.ش.، ص ۲۳۸؛ و هُتَر و مُرْدَم، ش ۸۹، اسفندماه ۱۳۴۸ ه.ش.، صص ۲۷۰-۲۷۱ / مقاله «مازندران یا بَیَمَن» به قلم علیقلی محمودی بختیاری؛ و شاهنامه‌شناسی ۱ (مجموعه گفتارهای نخستین مجمع بحث علمی درباره شاهنامه، در آستان هُرْمُزگان - ۲۳ تا ۲۷ تان ۱۳۵۶ ه.ش.، ج: ۱، تهران: بنیاد شاهنامه فردوسی، شهریورماه ۱۳۵۷ ه.ش.، صص ۳۵۶ - ۳۶۶ / مقاله «مازندران فردوسی کجاست؟» به قلم جلیل ضیاءپور؛ و: ایران نامه، ش ۸، تابستان ۱۳۶۳ ه.ش.، صص ۶۱۱ - ۶۲۸ / مقاله «مازندران در جنگهای کی کاووس و رستم بادیوان»، نوشته دکتر جلال متینی؛ و: فرهنگ، کتاب هفتم، مَوْسَسَسَه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، پاییز ۱۳۶۹ ه.ش.، صص ۲۹۵ - ۳۰۲ / مقاله «سخنی پیرامون جغرافیای اساطیری و حماسی» به قلم آرزنگ مدی؛ و: پژوهشی در شاهنامه، دکتر حَسَن کریمان، به‌کوشش: علی میرانصاری، ج: ۱، تهران: انتشارات سازمان آستان ملی ایران، ۱۳۷۵ ه.ش.، صص ۱۴۱ - ۲۴۶ و ۳۰۷ - ۳۴۷؛ و: سُخَنهای دیرینه (سی گفتار درباره فردوسی و شاهنامه)، دکتر جلال خالقی مطلق، به‌کوشش: علی دهباشی، ج: ۱، تهران: نشر افکار، ۱۳۸۱ ه.ش.، صص ۴۱۵ - ۴۱۷؛ و: آینده، س ۱۵، ش ۳ - ۵، خرداد و تیر و مرداد ۱۳۶۸ ه.ش.، صص ۲۳۸ - ۲۴۸ / مقاله «سودای گُشودنِ مازندران» به قلم دکتر هوسنگ دولت‌آبادی؛ و: زندگی و مهاجرت آریاییان بر پایه گفتارهای ایرانی، فریدون جنیدی، ج: ۶، تهران: نشر بلخ (وابسته به: بنیاد نیشابور)، ۱۳۹۱ ه.ش.، ص ۲۱۴؛ و: زندگی و مهاجرت آریاییان بر پایه گفتارهای ایرانی، فریدون جنیدی، ج: ۲، تهران: فریدون جنیدی، ۱۳۷۴ ه.ش.، ص ۱۷۱؛ و: متنی کامل شاهنامه فردوسی به نثر پارسی سَره (بدون کاربُرد واژگان بیگانه، با حواشی)، میترا مهرآبادی، ج: ۱، تهران: نشر روزگار، ۱۳۷۹ ه.ش.، صص ۳۰۸ / ۳۰۹ و ۳۱۱ و ۳۱۵ و ۳۱۷؛ و: نمبرم از این پس که من زنده‌ام: مجموعه مقالات کنگره جهانی بزرگداشت فردوسی (هزاره تدوین شاهنامه دئ ماه ۱۳۶۹ ه.ش.، دانشگاه تهران)، به‌کوشش: دکتر غلامرضا شتوده، ج: ۱، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۴ ه.ش.، صص ۷۲۶ - ۷۲۹ / از مقاله «ایران در شاهنامه» به قلم حَسَن آنوری؛ و: گزارش میراث (مجله)، دوره دوم، سال سوم، ش ۳۴، مُرداد و شهریور ۱۳۸۸ ه.ش.، صص ۱۰ و ۱۱ / مقاله «مازندران و طبرستان» به قلم سید محمد عمادی حائری؛ و: فصلنامه علمی - ترویجی زبان و ادبیات فارسی، س ۴، ش ۱۴، تابستان ۱۳۸۷ ه.ش.، صص ۱۱۷ و ۱۱۸ / از مقاله «مکان در داستانهای شاهنامه» به قلم فاطمه غفوری؛ و: مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، ش ۱۸۳، پاییز ۱۳۸۶ ه.ش.، صص ۱۹۳ - ۲۰۱ / مقاله «وجه تسمیه مازندران و طبرستان»، به قلم دکتر نظام‌الدین نوری؛ و: فردوسی و حماسه ملی، هانری ماسه، ترجمه مهدی روشن‌ضمیر، ج: ۱، تبریز: انتشارات دانشگاه تبریز، ۱۳۵۰ ه.ش.، صص ۲۱۱ و ۲۴۲ و ۲۴۳؛ و: شاهنامه فردوسی (چاپ بمبئی ۱۷۷۶ ق.)، تصحیح و توضیح: ملک‌الشعراء بهار، به‌کوشش: علی میرانصاری، ج: ۱، تهران: نشر آشتاد، ۱۳۸۰ ه.ش.، صص ۷۱ و ۷۳ و ۷۶؛ و: خطوط برجسته داستانهای ایران قدیم با ذکر مدارک و نتیجه سنجش و استنباطات، حَسَن پیرنیا، ج: ۱، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۹۰ ه.ش. (أُست از روی چاپ ۱۳۰۷ ه.ش.)، صص ۱۰۲ و ۱۰۳؛ و: حماسه‌سرایی در ایران، دکتر ذبیح‌الله صفا، تهران: مؤسسه مطبوعاتی امیرکبیر، ۱۳۳۳ ه.ش.، صص ۶۰۳ و ۶۰۵ و ۶۰۶ و ۶۰۹ و ۶۱۰؛ و: دفتر خسروان، دکتر سجاد آیدنلو، ج: ۱، تهران: انتشارات سُخَن، ۱۳۹۰ ه.ش.، ص ۷۵۲.

۸. و ازسی آنچه در هفت‌خان بر پهلوان می‌گذرد و زمزمگسایبی آن و برسنجیدنش با آنچه در آیینهای پهلوانی کهن و آیینهای جوانمردان و نیز آیینهای سیر و سلوک صوفیان از برای ارتقای مقام پهلوان و جوانمرد و سالیک در نظر گرفته شده و تمهید گردیده است، از موضوعاتی است که درباره آن، خواه از سر دانش پژوهی، و خواه از روی ذوق و زری، سُخَنها گفته‌اند؛ و جای برزسیهای زوشمندتر و واقع‌بینانه‌تر دارد.

از برای ملاحظه برخی از گمانه‌ها و گفته‌ها در این باره، نگر:

شاهنامه در دو بازخوانی - یادداشت‌های شاه‌خ مسکوب بر شاهنامه فردوسی، چاپ‌های بروخیم و مسکو - تنظیم و ویرایش: مهتری بهفر، ج: ۱، تهران: فرهنگ نشر نو - با هم‌کاری: نشر سیم - ۱۳۹۳ ه.ش.، صص ۳۲۰ و ۳۲۱ و ۳۲۵ - ۳۲۸؛ و: اشارات سلوک در هفت‌خوان رستم، علی‌اکبر تصیری (تصیرالدین)، تصحیح: محمد خواجه‌وی، ج: ۲، تهران: انتشارات مولی، ۱۳۸۶ ه.ش.؛ و: نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید بهشتی کرمان (آدب و زبان فارسی)، دوره جدید، ش ۲۶ (پیاپی: ۲۳)، ۱۳۸۸ ه.ش.، صص ۲ - ۱۳ / از مقاله «هفت‌خان پهلوان» به قلم سجاد آیدنلو؛ و: فصلنامه زبان و ادبیات فارسی، س ۱۹، ش ۷۱، پاییز ۱۳۹۰ ه.ش.، صص ۱۵۰ - ۱۵۲ و ۱۵۴ / از مقاله «برزسی ساختاری خان و هفت‌خان در شاهنامه و اسطوره‌ها و حماسه‌های دیگر»

طوس»^۹ و کاوش و گزارش و غبارآشانی واژگان دُشوار و بیت‌های ناهموار آن. اگر بخت یاری کند، و آنچه در این گفتار پیش می‌نم، پَسَنَدِ «أهلِ اصطلاح» آفتد، ای بسا برخی از دیگر برزسیدنی‌ها را در گفتاری دیگر به جُستار کشیم؛ ... و یاری از خُداست، که براستی به راستی همورهنماست!

● «دلیر»

دَر هَمَانِ أَوَائِلِ دَاسْتَانِ پادشاهی کی کاووس و آنجا که از تمهیدات سپه‌کشیدن او به مازندران سُخَن می‌رُود، هَمَانِ جا که آن دیو خُنیار - خواسته یا ناخواسته - سودای گُشودنِ مازندران را به دِلِ شهریار سُبُکسار می‌اندازد، فردوسی می‌سراید:

چو کاووس بشنید ازو این سُخَن
یکی تازه اندیشه افگند بُن

دِلِ رَزْمِجَوِشِ بَیَسْتِ اَنَدَرَان
که لَشْکَرِ کَشْدِ سَوِیِ مَازَنَدَرَان

چنین گفت با سرفرازان رزم
که ما سر نهادیم یکسره بزم!

اگر کاهلی پیشه گیرد دلیر
نگردد ز آسایش و کام، سیر

مَن از جَمِّ و ضَحَاکِ و از کِیْقَبَاد
فَزَوَنَمِ به بَخْتِ و به قَر و به داد

فُزَوْنِ بَیَدَمِ زانِ ایشان هُنَر
جَهَانْجَوِیِ بَیَدِ سَرِ تَاجُورْ

بیاید آغاز سخن کاووس را با «سرفرازان رزم» بازخوانیم:

... که: ما سر نهادیم یکسره بزم

اگر کاهلی پیشه گیرد دلیر

نگردد ز آسایش و کام، سیر

به قلم مهوش واجد دوست - و - علی دلاهی میلان؛ و: جستارهای ادبی (مجله علمی - پژوهشی)، ش ۱۸، بهار ۱۳۹۲ ه.ش.، صص ۲۷ - ۵۶ / مقاله «برزسی ساختار در هفت‌خان رستم: نقدی بر گُهنِ الگوی سَفَرِ قهرمان» به قلم دکتر محمودرضا قربان صبّاح؛ و: ...

۹. تعبیری است که داستان سرای بزرگ ایران زمین، حکیم نظامی گنجه‌ای، در حق پیشرو خویش، پیرروشن ویرما، فردوسی والا مقام، به کار می‌برد. نگر: سرفنامه، به اهتمام: وحید دستگردی، ج: ۱، طهران: مطبوعه آرمان، ۱۳۱۶ ه.ش.، ص ۵۰.

۱۰. شاهنامه فردوسی (متن انتقادی)، تحت نظر: ی. ا. برتلس، تصحیح متن به اهِتمام: آ. برتلس - و - ل. گوزلیان - و - م. غُثمانوف - و - او. اسمیرانوا - و - ع. طاهرجانوف، ج ۲، مسکو: آکادمی علوم اتحاد شوروی (انستیتوی ملی آسیا / اداره انتشارات ادبیات خاور)، ۱۹۶۲ م. ۲۰ / ۷۷، ب ۳۵ - ۴۰.

«دلیر» در اینجا یعنی چه؟

معنای مُتَعَارِف «دلیر» همان باشهامت و پُردل و جرات است که همه می دانیم؛ و گویا گزارندگان شاهنامه در این بیت واژه «دلیر» را به همین معنی گرفته اند.^{۱۱}

در نوروزنامه‌ی منسوب به خَیام، در فصلی که به «یادکردنِ آسپ و هُترا و آنچه واجب آید درباره‌ او» ویژه گردانیده شده است، می خوانیم:

«نعمان منذر گوید: الخیلُ حصونُ رجالِ اللَّیلِ ولولا الخیلِ لم تُکن الشَّجَاعَةُ اسْمًا یستحقُّ به الشُّجاع، گفت: اسپان حصاره‌اء مردانِ شب‌اند و اگر اسپ نبودی نام شجاعت^{۱۲} کنی اندر خور نام مردان جنگی بودی»^{۱۳}.

این ترجمه «الشجاع» به «مرد جنگی»، ترجمه مُهم و شایانِ توجُّهی است.

خواستِ کاووس، آنجا که می گوید:

اگر کاهلی پیشه گیرد دلیر نگردد ز آسایش و کام، سیر،

وصف کاهلی پیشه‌گرفتنِ مردانِ قویدل و باشهامت نیست؛ او از کاهلی پیشه‌گرفتنِ «مردانِ جنگی» سخن می‌داند. مخاطبِ او نیز، به تصریح فردوسی، «سرفرازانِ رزم» اند:

چنین گفت با سرفرازانِ رزم که: ما سر نهادیم یکسر به بزم

اگر کاهلی پیشه گیرد دلیر نگردد ز آسایش و کام، سیرا

قوام‌الدین فتح بن علی بن مُحَمَّد بُنداری سپاهانی که در اوائل سده هفتم هجری ترجمه عربی معروف خود را از شاهنامه‌ی فردوسی، با لختی فشرده‌سازی و تلخیص و به شیوه‌ای «تحریر» آمیز، سامان داده، در ترجمه این دو بیت نوشته است:

«... فَأَقْبَلَ عَلَيَّ أَصْحَابِي وَقَالَ: إِنَّا قَدْ اسْتَعْلَنَّا بِاللَّهْوِ وَاللَّعِبِ، وَأَلْقَيْنَا قِيَادَنَا إِلَى يَدِ الْقَصْفِ^{۱۴} وَالطَّرَبِ، وَ قَبِيحٌ بِالْفَارِسِ الْبَطْلُ الْإِكْبَابُ عَلَى الْبَطَالَةِ وَالْكَسَلِ...»^{۱۵}.

گمانیدنی است که بُنداری سپاهانی ما نیز، همین معنایِ مردِ جنگی و جنگاور را از واژه «دلیر» دریافته و از همین روی هم در واگویه معنای آن به زبان عربی، از واژه «الفارس» بهره جسته باشد که معنای مشهور آن،

۱۱. بانومهری بهُفر، در گزارش خویش (نگر: شاهنامه فردوسی: تصحیح انتقادی و شرح یکایک آیات، [پژوهش]: مَهْرِي بهُفر، ج ۴، ۱، تهران: نشر نو، ۱۳۹۴ ه.ش.، ص ۱۳)، «دلیر» را به «دلور» برگردانیده‌اند.

۱۲. در دستنوشته نوروزنامه که پایه ویراست زنده‌یاد استاد مُجْتَبِي مینوی بوده است، به جای «شجاعت»، «مردان» نوشته شده بوده که علی‌الظاهر نادرس است. زنده‌یاد استاد مُجْتَبِي مینوی، بر بنیاد نصّ عربی عبارت، آن را به «شجاعت» برگردانیده است. ای بسا درخورتر آن بود تا «مردی» یا «مردانگی» را جایگزین آن سازند.

در چاپ آقاي علي خصوصي، همان «مردان» در متن نوشته شده است.

۱۳. نوروزنامه (در منشأ و تاریخ و آداب جشن نوروز)، حکیم عَمَر خَیام نیشابوری، به سعی و تصحیح: مُجْتَبِي مینوی، ج: ۱، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۸۰ ه.ش. (أفست از روی: چاپ «کتابخانه کاوه» ی طهران)، ص ۵۲.

نیز سنخ: نوروزنامه، منسوب به: عَمَر بن ابراهیم خَیام نیشابوری، به کوشش: علی خصوصي، ج: ۲، تهران: کتابخانه طهوری، ۱۳۵۷ ه.ش. ص ۶۳ و ۶۴.

۱۴. الْقَصْفُ یعنی: سُستی، کاهلی، ناتوانی.

۱۵. الشاهنامه، نَظْمَهَا بِالْفَارِسِيَّةِ: أَبوالقاسم الفردوسي، ترجمه نثراً: [قوام‌الدین] الفتح بن علی [بن مُحَمَّد] البُنداري [الأصفهاني]، قارنَهَا بِالْأَصْلِ الفارسي، وَأَكْمَلَ تَرْجُمَتَهَا فِي مَوَاضِع، وَصَحَّحَهَا وَعَلَّقَ عَلَيْهَا، وَقَدَّمَ لَهَا: الدكتور عبد الوهاب عزام، ط: ۱، القاهرة: مطبعة دار الكتب المصرية، ۱۳۵۱ و ۱۳۵۰ ه.ق. / ۱۰۵.

همانا سوارِ جنگاور و بیگه‌تازِ میدانِ نبرد است.^{۱۶}

آری، «دلیر» نیز چونان «الشجاع»، گاه به معنای «مرد جنگی» است؛ لیک از این معنای «دلیر» در کثیری از مواضع، از جمله در فرهنگ شاهنامه‌ی استاد دکتر علی رواقی^{۱۷} - که بهترین فرهنگی است که تا امروز برای شاهنامه‌ی فردوسی نوشته شده -، غفلت شده است؛ لیک از این معنای «دلیر» در کثیری از مواضع، از جمله در فرهنگ شاهنامه‌ی استاد دکتر علی رواقی - که بهترین فرهنگی است که تا امروز برای شاهنامه‌ی فردوسی نوشته شده -، غفلت شده است؛ لیک از این معنای «الشجاع» نیز اینجا و آنجا ای بسا سهولت گذشته‌ایم.

آری، «دلیر» نیز چونان «الشجاع»، گاه به معنای «مرد جنگی» است؛ لیک از این معنای «دلیر» در کثیری از مواضع، از جمله در فرهنگ شاهنامه‌ی استاد دکتر علی رواقی^{۱۷} - که بهترین فرهنگی است که تا امروز برای شاهنامه‌ی فردوسی نوشته شده -، غفلت شده است؛ لیک از این معنای «الشجاع» نیز اینجا و آنجا ای بسا سهولت گذشته‌ایم. آیا به عقیده شما در همان آغازه چکامه بلند آوازه ابوالطیب مثنوی که آن سخنور بزرگ می‌گوید:

الرَّأْيُ قَبْلَ شَجَاعَةِ الشُّجْعَانِ هُوَ أَوَّلُ وَهِيَ الْمَحَلُّ الثَّانِي.^{۱۸}

مقصود او از «الشُّجْعَان» (جمع «الشجاع»)، رزم‌آوران و مردان جنگی نیست و رای و خردورزی را برد لاوری و شهامت جنگاوران برتری نمی‌نهد؟ ... آیا مثنوی در مخاطبت سیف‌الدوله حمدانی که از روم بازمی‌گشته است و در آغاز چکامه‌ای که در ستایش کارزار و جنگاوری سیف‌الدوله و یاران او ساخته است، از جرأت و شهامت «باشهاتان» سخن می‌گوید یا شهامت و شیردلی «جنگاوران»؟ ... کدام معنی به سخن سخنسرای سرآمد چون ابوالطیب مثنوی شایسته‌تر تواند بود؟ ... داوری با شماست!

در خود شاهنامه، آنجا که در اوایل پادشاهی کئخسرو می‌خوانیم:

سه‌دیگر چو گودرز کشواد بود که لشکر به رای وی آباد بود

نبره پسر داشت هفتاد و هشت دلیران کوه و سواران دشت،^{۱۹}

به رهنمونی بافت سخن و دلالت سیاق و به قول خود فرهنگ شاهنامه‌ی استاد دکتر رواقی،^{۲۰} «دلیران کوه» یعنی «پهلوانانی که توان جنگ در کوه را دارند»؛ یا چیزی نزدیک به همین؛ ... و این، خود، شاه‌دی است که می‌نماید یکی از معنای «دلیر» در شاهنامه‌ی فردوسی، مرد جنگی و جنگاور است.

بازگردیم به سخن کاووس شاه:

اگر کاهلی پیشه گیرد دلیر نگرَد ز آسایش و کام، سیر!

آنچه در قالب این پند کئیکاووس مجال طرح یافته است، تجربه تاریخی بسیار بااهمیتی است که در کثیری از ادوار تاریخ پرفراز و نشیب ایران عزیز ما و شماری از دیگر تمدن‌های کهن، ملموس و مجرب بوده است.

در بیگاه پیشینه پادشاهی‌های بزرگ تاریخ ایران، تحقق این آزمون را شاهد بوده‌ایم.

نمونه را، در تحلیل فروپاشی پادشاهی صفویان که از آخرین فرمانروایی‌های دامنه‌ور در ایران بشمار است، خاطر نشان می‌کنند که:

آنها که اساس دولت صفوی را ریختند و استوار کردند، مردمانی بودند خوگر به خدمت نظامی و اطاعت ایلی و جنگجویی برای رئیس و پیر خویش. بردست چنین سلحشورانی، صفویان توانستند استقلال و وحدت ملی ایران را باز یابند. لیک آن‌دک آن‌دک خوی شهرنشینان در این مردمان نفوذ کرد و هم جان

۱۶. واژه‌تازی «فارس»، در بسیاری از کاربردهایش در تازی و پارسی، یادآور تعبیر «نبرده سوار» است که در شاهنامه و جزآن دیده‌ایم.

۱۷. سنخ: فرهنگ شاهنامه، علی رواقی، ج: ۱، تهران: مؤسسه تألیف [و] ترجمه و نشر آثار هنری «متن»، ۱۳۹۰ ه.ش. ۱۰ / ۱۱۴۱، ذیل «دلیر».

۱۸. شرح دیوان المثنوی، عبدالرحمن البرقوقی، بیروت: دارالکتاب العربی، ۱۴۰۷ ه.ق. ۴۰ / ۳۰۷.

۱۹. شاهنامه فردوسی، تحت نظر: ع. نوشین، تصحیح متن به اهتمام: ر. علی‌یف - و - آ. پرتلس - و - م. عثمانوف، ج ۴، مسکو: آکادمی علوم اتحاد شوروی، ۱۹۶۵ م.، ص ۱۷، ب ۱۵ و ۱۵۱.

۲۰. سنخ: فرهنگ شاهنامه، علی رواقی، ج: ۱، ۱۳۹۰ ه.ش. ۱۰ / ۱۱۴۱، ذیل «دلیران کوه».

آری، «اگر کاهلی پیشه گیرد دلیر / نگرَد ز آسایش و کام، سیر!»!

● «جان سپوز»

در ماجرای جنگ مازندران، آنگاه که کاووس و ایرانیان به دست دیوسپید گرفتار می‌شوند و در بند او و یارانش می‌افتند، فردوسی می‌فرماید که دیوسپید،

ازان تَره دیوان خنجرگزار
گزیں گرد جنگی ده و دوهزار
بَر ایرانیان بَر نگهدار کرد
سَر سرکشان پُرز تیمار کرد^{۲۳}
خورش دادشان اندکی جان سپوز
بدان تا گذارند روزی به روز^{۲۴}

«خورش دادشان اندکی جان سپوز» یعنی چه؟

«جان سپوز»، در شاهنامه، واژه‌ای است غریب و فرید. گویا همین غرابت نیز باعث آمده است تا در دستنوشته شاهنامه‌ی کتابخانه ملی فلورانس، نویسنده دیگری جایگزین آن شود و بیت بگلی دگرگون گردد، و آنگاه، از رهگذر ویراست استاد دکتر جلال خالقی مطلق که بر همین دستنوشته متکی بوده و با حسن ظن فراوان به نویسندگان آن فراهم آمده است،^{۲۵} همین ریخت دگرگون بیت و

۲۳. در شاهنامه‌ی ج مسکو: خنجرگزار.

درباره نویسنده‌ی «خنجرگزار» و «خنجرگزار» و از برای دوری میان این دو ریخت، نگز؛ سخن چند درباره شاهنامه، عبدالحسنین نوشین، به‌کوشش: م. کوردز، ج: ۲، تهران: انتشارات آساطیر، ۱۳۶۷ ه.ش.، صص ۷۱ - ۷۵؛ و واژه‌نامه (فرهنگ واژه‌های دشوار شاهنامه، عبدالحسنین نوشین، ج: ۲، تهران: انتشارات معین، ۱۳۸۶ ه.ش.، صص ۳۸۸ - ۳۹۲؛ و یادداشت‌های شاهنامه - با اصلاحات و افزوده‌ها -، جلال خالقی مطلق، بخش یکم، ج: ۱، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۹ ه.ش.، صص ۵۷ و ۵۸؛ و دفتر خسروان، مقدمه [و] انتخاب و توضیحات، دکتر سجّاد آیتولو، ج: ۱، ۱۳۹۰ ه.ش.، صص ۷۵۴ و ۷۵۵.

۲۴. در شاهنامه‌ی ج مسکو:

+ سران را همه بندها ساختند

چو از بند و بستن برداختند

گویا این بیت، از برافزوده‌ها باشد.

۲۵. شاهنامه فردوسی (متن انتقادی)، تحت نظر: ی. ا. برتلس، تصحیح متن به اهتمام: آ. برتلس - و ...، ج ۲، مسکو، ۱۹۶۲ م.، صص ۸۷، ب ۲۱۳ - ۲۱۶.

۲۶. همانند که استاد خالقی مطلق، گاه از نویسنده‌ی های آرنزنده و زیاده همین دستنوشته که مورد تأیید برخی دستنوشته‌های قدیم دیگر نیز بوده است، عدولی نازوا کرده‌اند. احصای این نویسنده‌ی های آرنزنده و زیاده و بررسی تحلیلی آنها، از پایسته‌های شاهنامه‌شناسی است؛ بویژه در این سالها که برخی کسان می‌کوشند با «مطلق» سازی شاهنامه‌ی ویراسته استاد خالقی مطلق، مراجعه به دیگر نسخه‌ها و ویراستهای شاهنامه را کاری «غیرعلمی» فراموشند. اینگونه «بازارگرمی‌ها» در زیرپوشش کوششهای علمی و آکادمیک، در شأن «اهل علم» نیست؛ ولی به هر رو، کسانی بدان اشتغال و اهتمام دارند و ای بسا از قتل آن، انتفاع هم.

بررسی چنان مواردی در پژوهش استاد خالقی، هم برصیرت عمومی ما شاهنامه‌خوانان می‌افزاید، و هم چنین ایستارهای ترویجی - تیشیری را قدری تعدیل یا موقوف می‌کند.

هم تن ایشان را دگرگون ساخت. از یک سو، روحیه فرمانبرداری و اطاعت و انقیاد بی‌قید و شرط که در آن گونه زندگی شکل گرفته بود، جای خود را به محاسبات عرفی تر داد. از سوی دیگر، آن مشتی انضباط نظامی و تمرین جنگجویی و سلحشوری، دیگر در میان مردمانی که از پادشاهان زمین گرفته و به زمینداری و کشاورزی و دامپروری و حتی پیشه‌های سیاسی و دیوانی اشتغال یافته بودند و در میان قبایلی که به اصطلاح «تخته قاپو» شده بودند، وجود نداشت. پسان تر لشکریانی که می‌بایست شورش و فتنه افغانها را فروبشناسند، از میان فرزندزادگان همین مردمان برمی‌خاستند؛ جماعتی که هیچ تربیت جنگی ندیده و تجربه‌ای نیندوخته بودند و با زرم‌آوری اُنسی نداشتند. شگفت نیست اگر رویاروی افغانها، بر چنین لشکریانی شکست افتد و به دست سپاه محمود افغان هزیمت شوند؛ ... چنان که افتاد و شدند!^{۲۱}

الغرض، بی‌هیچ شک، یکی از علل مهم برافتادن پادشاهی صفویان - که بی‌شبهه مهم‌ترین سلسله فرمانروا در تاریخ قرون اخیر ما بوده‌اند و حکومت ایشان در تعیین سرنوشت سیاسی و فرهنگی ایرانیان و از جمله بقای نام عزیز «ایران» تأثیری شگرف داشته است^{۲۲} -، همین بود که زمامداران مُلک، عنایت در خوری نداشتند بدین که سلحشوران و دلیران ایران چگونه کاهلی پیشه گرفته‌اند و از آسایش و کام سیری نداشتند و علی‌رغم برخورداری از توپخانه و اسلحه کارآمدتر، در برابر شورشیان افغان نیز تاب پایداری نخواهند داشت.

۲۱. سنخ: تاریخ و فرهنگ، مجتبی مینوی، ج: ۳، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۹ ه.ش.، صص ۲۸۲ و ۲۹۸.

۲۲. استاد علامه آجل، جلال‌الدین همایی اصفهانی (۱۳۱۷ - ۱۴۰۰ ه.ق. / ۱۲۷۸ - ۱۳۵۹ ه.ش.) - طباب نژاد -، بصراخت در تاریخ اصفهان (مجلد حوادث و وقایع و حگام و سلاطین اصفهان، به‌کوشش: ماهدخت بانو همایی، ج: ۱، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۹۵ ه.ش.، صص ۴۳۳) مرقوم داشته است:

«دوره سلطنت صفویه، از هر حیث بزرگ‌ترین و متنوع‌ترین ادوار تاریخی ایران ... است». استاد همایی، در جای دیگر از همان تألیف منیف، اعمی: تاریخ اصفهان (مجلد حوادث و وقایع و حگام و سلاطین اصفهان، ج: ۱، ۱۳۹۵ ه.ش.، صص ۶۰۵)، به مناسبت گفت‌وگوئی از دل‌بستگی‌های ایرانیان به دودمان صفوی و مایه‌ای از مشروعیت سیاسی که تا سالها بعد به هرگونه انتساب به صفویان گره خورده بود، مرقوم فرموده است:

«نگارنده در طی مطالعات ممتد تاریخ صفویه روزه روز بر حیرتم می‌افزاید که این دودمان چه اندازه در قلوب ایرانیان جا داشتند که هرکس از هرکجا به عنوان انتساب به این خانواده سر بلند می‌کرد، سر و جان در قدمش نثار می‌کردند. تا زمان قاجار به هم رزم بود که در ایجاد و جمع‌ها به نام سلاطین صفویه - آناز الله براهیتم - خطبه خوانده می‌شد. سیز پیشرفت این خاندان را از همین نفوذ معنوی باید جستجو کرد، نه از عوامل سیاسی و نظامی و مذهبی و غیره!!»

درباره نقاط قوت و ضعف پادشاهی صفویان، جای گفت و شنود بسیار است؛ لیک دوری دائم آخدی از اهل اصطلاح، تأثیر بنیادین ایشان را در احیای ایران سیاسی و زنده‌گرداندن یکپارچگی این همایون بوم و تریا ارج و فر - که تا روزگار کنونی امتداد یافته است (و خدایش از بدبستگی‌های بدخواهان در پناه خویش دارد!) بحق سپیدنا محمد و آله الامجاد! -، نادیده تواند نگاشت.

نویسش نسخه فلورانس ترویج گردد^{۲۷} و نویسش «جان سپوز» از دیده بسیاری کسان دور ماند.

آقای دکتر جلال خالقی مطلق، در نخستین چاپ ویراستِ نخستین تصحیح خود، بیت را اینگونه ضبط کرده‌اند:

خورش دادشان لختکی از سبوس
بدان تا گذارند روزی به بوس^{۲۸}

در چاپهای سپسین ویراست یادشده، «سبوس» - که ای بسا از بُن زبیری آن خاسته از لغزشی خرونگاشتی بوده باشد -، جای خود را به «سبوس» داد.^{۲۹}

در ویراستِ دوم تصحیح شاهنامه شناسی مذکور، همین ریخت تکرار گردیده است تنها با افزایش نشان سکون / جزم (◌ْ) بر روی دومی دال «دادشان»؛^{۳۰} یعنی:

خورش دادشان لختکی از سبوس
بدان تا گذارند روزی به بوس

این «لختکی از سبوس» را آقای دکتر خالقی مطلق از دستنوشته کتابخانه ملی فلورانس برگرفته و بر ضبط همه دیگر دستنوشته‌های کهن و معتبر شاهنامه ترجیح داده است.

همه دیگر دستنوشته‌های مهم شاهنامه که آن شاهنامه‌پژوه جست‌وجوگر دیده و در دو «پیرایش» شاهنامه به کار گرفته و دگرسانیهاشان را گزارش کرده است، بر بنیاد تصریح خود آقای دکتر خالقی مطلق در هردو «پیرایش» شان از شاهنامه، به جای «لختکی از سبوس»، «اندکی جان سپوز» (و البته یک نسخه درجه دوم: «اندکی جوسپوز») داشته‌اند؛ گما این که به جای «به بوس»، «به روز» ضبط کرده بوده‌اند.^{۳۱}

۲۷. از جمله در برخی از گزیده‌ها و درسنامه‌ها. نمونه را، نگز: دفتر خسروان، مقدمه [و] انتخاب و توضیحات: دکتر سنجاد آیدیلو، ج: ۱، ۱۳۹۰ ه.ش. ص ۳۶۷، ب: ۹۱۸؛ و: شاهنامه (۱): نامور نامه شهروار، مقدمه، انتخاب و توضیحات: دکتر سنجاد آیدیلو، ج: ۱، تهران: سمت، ۱۳۹۴ ه.ش. ص ۷۴، ب: ۱۶۲.
۲۸. شاهنامه، ابوالقاسم فردوسی، به‌کوشش: جلال خالقی مطلق، دفتر دوم - کذا بشندید الواء -، ج: ۱، کالیفرنیا و نیویورک، ۱۳۶۹ ه.ش. ص ۱۶، ب: ۲۱۴.
۲۹. سنخ: شاهنامه، ابوالقاسم فردوسی، به‌کوشش: جلال خالقی مطلق، ج: ۳، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۹ ه.ش. ۲۰ / ۱۶، ب: ۲۱۴.
۳۰. نگز: شاهنامه، ابوالقاسم فردوسی، پیرایش: جلال خالقی مطلق - ویراست دوم تصحیح خالقی مطلق -، ج: ۱، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۹۳ ه.ش. ۱۰ / ۲۰۷، ب: ۲۱۳.
۳۱. نگز: شاهنامه، ابوالقاسم فردوسی، به‌کوشش: جلال خالقی مطلق، ج: ۳، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۹ ه.ش. ۱۶ / ۳۰، ح: ۳۱؛ و: شاهنامه، ابوالقاسم فردوسی، پیرایش: جلال خالقی مطلق - ویراست دوم تصحیح خالقی مطلق -، ج: ۱، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۹۳ ه.ش. ۱۰ / ۹۳۴؛ و: یادداشت‌های شاهنامه - با اصلاحات و افزوده‌ها -، جلال خالقی مطلق، بخش یکم، ج: ۱، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۹ ه.ش. ص ۴۰.

زنده یاد دکتر عزیزالله جوینی هم، در شاهنامه‌ی ویراسته خویش، که یکسره بردست‌نوشته فلورانس تکیه دارد، بل بازخوانی و بازویرایی آن دست‌نوشته ناتمام است، «خورش دادشان لختکی از سبوس / بدان تا گذارند روزی بیوس» ضبط کرده است.^{۳۲}

معنای «سبوس» که بیش‌وگم روشن است.^{۳۳} «بوس» نیز ریخت دیگری است از «بوس» عربی به معنای سختی و بلا و شدت و عسرت و نیازمندی شدید که در متنهای فارسی، اینجا و آنجا، به کار رفته است؛ از جمله در شاهنامه. پس «خورش دادشان لختکی از سبوس / بدان تا گذارند روزی به بوس»، یعنی: به عنوان غذا اندکی سبوس به ایشان داد تا مدت‌کی را در سختی و بلا سپری کنند.^{۳۴}

استاد مصطفی جیحونی در شاهنامه‌ی ویراسته خویش، به پیروی از دست‌نوشته فلورانس و البته با خوانشی متفاوت از آنچه در این دست‌نوشته ثبت افتاده، بیت را به ریخت «خورش دادشان لختکی از سبوس / بدان تا گذارند روزی بیوس» ضبط کرده‌اند؛ لیک پسان‌تر در گفتاری استدراکمی و بازنگرانه که به مناسبت مطالعه و تطبیق دست‌نوشته شاهنامه‌ی دانشگاه سن ژوزف بیروت به قلم آورده و در آن از پاره‌ای از اختیارات پیشین خویش عدول کرده‌اند،^{۳۵} از این ضبط نیز بخیر برتافته و نوشته‌اند:

«زمانی که متن را انتخاب می‌کردم، ترکیب کهن و زیبایی

۳۲. نگز: شاهنامه (از دست‌نویس موزه فلورانس مؤرخ امخزم ۱۶۱۴ ه.ق. ۱)، حکیم ابوالقاسم فردوسی، تصحیح و گزارش واژگان دشوار و... به قلم: دکتر عزیزالله جوینی، ج: ۳، ص: ۷، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۹۲ ه.ش. ص ۲۳۰، ب: ۲۱۸.

۳۳. «سبوس» و «سبوسه» و «سپوس»، آسان که از فرهنگها برمی‌آید، نخاله هر چیز را گویند عموماً، و نخاله و پوست گندم و جوار کرده را که پس از بیختن در غربال می‌ماند خصوصاً مقصود از نخاله نیز همانا پوسته‌ها و پاره‌های زفت و ضلب و دژشت و ناهموار و خاکه و خرده‌هایی است که در غربال می‌ماند. از همین جائ نیز هست که در تداول عافه، آدمیان دژشتخوی ناتراشیده و نافرینخته را «نخاله» می‌گویند!

در این که آقای دکتر خالقی مطلق، نوشته‌اند: «سبوس ... یعنی پوست غلات» بویژه پوست گندم و جو» (یادداشت‌های شاهنامه - با اصلاحات و افزوده‌ها -، بخش یکم، ج: ۱، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۹ ه.ش.)، اندک مسامحتی هست؛ چه، از قضا آنچه «سبوس» را بدانند مقتضای مراد در این مقام، حشین و دشوارگوار می‌سازد، به زفتی و ضلبی و دژشتی و ناهمواری سبوس راجع است، که در بیان آقای دکتر خالقی مطلق ملحوظ نگردیده.

۳۴. زنده یاد دکتر عزیزالله جوینی، در حاشیه متن ویراسته خویش، بیت را اینگونه معنی کرده است: «دیو به ایرانیان قدری سبوس خوراند تا بلکه یک روز را بسختی بگذرانند» (نگز: شاهنامه، تصحیح جوینی، ج: ۳، ص: ۷، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۹۲ ه.ش. ص ۲۳۰، ب: ۲۱۸، هامش).

به تعبیر ما طلبه علوم قدیمه: «هو کما تری!»
آن فقید، در بخشی که بیتهای شاهنامه را به نثر درآورده است، در گزارش همین بیت نوشته: «هر روز لختی سبوس به ایرانیان می‌خورانیدند تا روزگار بر آنان بسختی بگذرد» (همان، همان ج، ص ۲۶)؛ و این - چنان که می‌بینید - آذرب به ضواب است.

۳۵. نگز: جستارهای ادبی (مجله علمی - پژوهشی)، ش ۱۷۴، پاییز ۱۳۹۰ ه.ش. صص ۶۵ - ۱۰۰ / مقاله «مبارک فال (نسخه نویافته سن ژوزف)» به قلم مصطفی جیحونی.

«روزی بیوس» (کسی که آرزومند اندک خوراک است - تمارزو، تمارزه) مرا به گزینش وجه یگانه نسخه فلورانس واداشت، در حالی که «جان سپوز» یعنی «نیمه جان نگه دارنده» و «آنچه جان را در هوا و معلقی نگه می دارد» نیز ترکیبی کهن است و «روزی به روز گذاردن» نیز عبارتی شاهنامه‌ای است و بهتر بود از ضبط اکثریت نسخه‌ها که اکنون سن ژوزف نیز آنها را تأیید می‌کند، پیروی می‌کردم.^{۳۶}

می‌نویسم:

دُرست آنست که نویسی مسطور در دستنوشته فلورانس، یا به تعبیر استاد جیحونی: «وجه یگانه نسخه فلورانس»، در واقع، نه «روزی بیوس» است که ایشان می‌خوانند، و نه «روزی بیوس» که بعضی دیگر استادان خوانده و گفته‌اند. از بُن، در دستنوشته یادشده حرف پس از «ب»، نقطه ندارد،^{۳۷} و آن را هم «روزی بیوس» و هم «روزی بیوس» می‌توان خواند؛ ... البته شاید خوانش «روزی بیوس»، بیوسیده‌تر باشد! ... وَالْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ.

باری، استاد دکتر میرجلال‌الدین کزازی که از یک سوی، قافیه ساختن «سبوس» را با «بوس» تازی مرجوح و از پسند سخندانان دیرین دور می‌دانند، و از سوی دیگر، به نژادگی آن «سبوس» فلورانسی می‌گیرند، به حدس و قیاس خویش، «سبوس» فلورانسی را به «سبوز» (که ریختی است مفروض از همان «سبوس») بدل کرده‌اند تا با «روز» قافیه شود، و بیت را از راه درهم ریختن نویسی دستنوشته‌ها و تصرف و تبدیل پندار بنیاد خویشتن، بدین ریخت درآورده‌اند:

خورش دادشان لختکی از سبوز بدان تا گذارند روزی به روز^{۳۸}

ایشان واژه «جان سپوز» را که نویسی متفق علیه غالب دستنوشته‌های معتبر شاهنامه است، به عنوان «واژه‌ای ... برساخته و ناشیوا و بی‌کاربرد» یکسره از چشم انداخته‌اند^{۳۹} و هیچ بدین پرسش ناگزیر پاسخ نگفته‌اند که چرا و به چه انگیزه‌ای رونویسگران باید در تبدیل ضبطی ساده به ضبطی غامض و به قول ایشان: «برساخته و ناشیوا و بی‌کاربرد»، چنین با یکدیگر همداستان شده و بوارونه (منطقی شناخته تبدیل و تحریف در نسخه‌های خطی) عمل کرده باشند.

به باور این دانش‌آموز، ضبط دستنوشته فلورانس و ضبطهای مشتق از آن - چون آنچه استاد کزازی به حدس و قیاس خویش برساخته‌اند -، اصیل و نماینده ریخت دُرست سروده فردوسی، نیست؛ و آن «لختکی از سبوس» فلورانسی، کام خوانندگان سخن‌سنج شاهنامه را شیرین نخواهد کرد! مگر آنگاه که آسانگیری پیشه کنیم و از خود نپرسیم که چرا رونویسگران همه دستنوشته‌های برتر شاهنامه باید سخنی ساده و پیش‌پاافتاده چون «لختکی از سبوس» را برنتابند و نگوازند و آن را به واژه‌ای ویژه و کم‌کاربرد، بل نامفهوم، بدل سازند!!!

آیا برآستی گمانیدنی است که بیستی چنان ساده و روان و برکران از هرگونه پیچش و گیرناکی را، رونویسگران بوارونه خوی و خیم خویش، آنسان گیرناک سازند و بویژه از پیش خود واژه‌ای عرابث‌خیز - اگر نه هول‌انگیز! - چون «جان سپوز» را در آن بخالانند و بسپوزند؟! ... گمان نمی‌کنم! ... گمانیدنی‌تر آن است که واژه غریب

مَقْصُودِ او از «الشُّجْعَان»
 (جَمْعِ «الشُّجَاع»)، رَزْمِ آوران
 و مَرْدانِ جَنگی نیست و رای
 و خِرَدورزی را بَر دِلاوری و
 شَهامتِ جَنگاوران بَرتری
 نمی نهد؟ ... آیا مُتَبَّی
 در مُخاطَبَتِ سَیْفِ الدَّوْلَه
 حَمْدانی که از روم بازمی‌گشته
 است و در آغازِ چکامه‌ای که
 در ستایش کارزار و جَنگاورِ
 سَیْفِ الدَّوْلَه و یارانِ او
 ساخته است، از جُرأت و
 شَهامتِ «باشهاتان» سُخَن
 می‌گوید یا شَهامت و شیردلی
 «جنگاوران»؟ ... کُدام
 مَعنی به سُخَنِ سُخَنسرایِ
 سَرآمدِ چوَنانِ اَبوالطَّیِّبِ
 مُتَبَّی شایندۀ تر تواند بود؟
 ... داوَری با شَماست!

۳۶. همان، ص ۷۶ و ۷۷، با تصرف بسیار جزئی.

۳۷. این را بر پایه مشاهده شخصی در تصویرنگی باکیفیته دستنوشته فلورانس عرض می‌کنم، نه چاپ / نسخه برگردان تیره و رنگ آمیزی شده آن که دانشگاه تهران در دئ‌ماه ۱۳۶۹ ه.ش. منتشر کرد و گاه جزیره‌پی مهیب و نامفروه از نسخه اصلی به دست نمی‌دهد؛ هرچند که در آن سالهای غسرت که فردوسی ستیزان کوتاه اندیش بیش از امروز کزو فزی داشتند، همان نسخه برگردان تیره‌گون زردنبو! هم، نعمتی بود و غنیمتی!!!

۳۸. نامه باستان (ویرایش و گزارش شاهنامه فردوسی)، دکتر میرجلال‌الدین کزازی، ج ۲، ج ۶، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت) / مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی، ۱۳۹۰ ه.ش، ص ۶۱، ب ۱۰۹۷.

ایشان درباره اینکاره‌هایی که پشتوانه این دستکاریهاست، شرحی نوشته‌اند در همان نامه باستان ج ۲، ج ۶، ۱۳۹۰ ه.ش، صص ۳۷۳ - ۳۷۵.

۳۹. سنخ: نامه باستان، ج ۲، ج ۶، ۱۳۹۰ ه.ش، ص ۳۷۴.

و فرید «جان سپوز»، ریخت نژاده سَخَن سَراینده شاهنامه را اینگی گُند، و آن «لختکی از سبوس» فلورانسی را، رونویسگری آسانخواه و بی‌امانت دست و پا کرده باشد تا به یاری آن، از دست این واژه «جان سپوز» ناآشنا جان ببزد!

«جان سپوز»، نویسنش دُشوارِ دُست‌نوشته‌های کُهن و آرجدارِ شاهنامه است که بایدش بر «لختکی از سبوس» فلورانسی برتری داد و به آیینِ پژوهشیان، در جُست‌وجوی معنای صحیح آن برآمد.

بُنداری سپاهانی، ترجمانِ شاهنامه‌ی فردوسی به زبانِ عربی، ترجمه این فُشره را در شاهنامه نیابوده است.^{۴۰} پس شاهنامه، با همه کهنگی و آرجمندی‌اش، در این باره هیچ یاری نتواند کرد.

«سپوزیدن» و «درسپوزیدن» - چنان که می‌دانید و در فرهنگها نوشته‌اند - یعنی: چیزی را بعُنف و زور در چیزی دیگر فروبُردن.

شیخ شیراز، سعدی، در بوستان فرموده است:

بَدی دَر قَفَا عِیبِ مَن كَرْد و خُفْت بَتَرزُو قَرینِی كِه آوَزْد و كُفْت

یكی تیری افكَنَد و در رَه فَتاد و جودَم نیاززد و رَنجَم نَداد

تو بَرداشتی و آمدی سَوی مَن هَمی دَرسپوزی به پهلوی مَن!^{۴۱}

«سپوزیدن» به معنای مُطلقِ راندن نیز هست. چه پیش‌راندن و چه پس‌راندن.

از مثنوی پیرهُزیرِ بلخ، مولوی، منقول است که می‌فرماید:

می‌بَرندش، می‌سپوزندش به پیش که بروای سَگ! به گَهدانهای خویش!^{۴۲}

در این گُوه مثنوی معنوی - چنان که می‌بینید - پیش‌راندن مَلحوظ بوده است؛^{۴۳} لیک «سپوزیدن» به معنای پس‌راندن هم در زبان فارسی به کار می‌رفته است و واژگانی چون «سپوزگار» و «سپوزگاری» و «دورسپوز» و «دورسپوزی» که در فرهنگها آمده است، از دَر همین معنای «سپوزیدن» است.

«سپوزگار» (از: «سپوز» + «گار»). پسوندِ مُبالغه، یعنی: کسی که کارها را باز پس اندازد و در کار تأخیر کند؛^{۴۴} و از همین جا، «سپوزگاری» را که عملِ سپوزگار و همان دیرکشاندنِ کار است، برابرِ «مماطله» و «دَفْعُ الْوَقْتِ كَرْدن» شمرده‌اند.^{۴۵}

أبوشكور بلخی گفته است:

۴۰. سنخ: الشاهنامه، البنداری ط: ۱، القاهرة: مطبعة دارالکتب المصریة، ۱۳۵۰ و ۱۳۵۱ هـ.ق. ۱۰/ ۱۱۰.
 ۴۱. کتبات سعدی، به اهتمام: مُحَمَّد عَلی فُروغی [با همکاری: حَبیب یَغمای]، [بازچاپ زیر نظر: نهای‌الدین خُرمشاهی]، ج: ۱۵، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۹ هـ.ش. ص ۳۱۰ و ۳۱۱.
 ۴۲. لُغَتِ نَامَه دَهخُدا، ذیل «سپوزیدن».
 ۴۳. در بعضی نَسَخ مثنوی (سنخ: مثنوی معنوی، جلال‌الدین مُحَمَّد بن مُحَمَّد [بلخی مشهور به] مولوی، به تصحیح: رینولد. ا. نیکلسون، ج: ۵، تهران: انتشارات هرمس، ۱۳۹۰ هـ.ش. ص ۸۰۱) «... می‌سپوزندش به نیش» آمده است. در این صورت، معنای دیگر نیز مُختمل است.
 ۴۴. نگر: پوهان قاطع، مُحَمَّد حَسین بن خَلَف تیریزی مُتَخَلِص به «پوهان»، به‌اهتمام: دکتر مُحَمَّد مُعین، ج: ۵، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۶ هـ.ش. ۲۰ / ۱۰۹۱، متن و هامش.
 ۴۵. نگر: لُغَتِ نَامَه دَهخُدا، ذیل «سپوزگاری» و «مماطل» و «مماطلت».
 ۴۶. هم‌چنین سنخ با کاربرد «سپوزگار / spōzkar» در زبان پهلوی (نگر: کارنامه آردشیر بابکان، ترجمه [و] اوانویسی و واژه‌نامه [به قلم]: دکتر بهرام فُروه‌وشی، ج: ۵، تهران: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۹۰ هـ.ش. ص ۱۰۶ و ۱۰۷)؛ و نیز سنخ با «سپوختن / spōxtan» در همان زبان (نگر: کارنامه آردشیر بابکان، همان ج، ص ۱۲ و ۱۳).

هرکه باشد سپوزگار به دهر
نوش با کام او بود چون زهر^{۴۷}

«دورسپوز» نیز به معنای سپوزگار و دفع دهنده است^{۴۸} و «دورسپوزی» را هم که صفت و عمل دورسپوز است، برابر دفع الوقت و مواصلت و مولش^{۴۹} و مغزیش^{۵۰} گفته اند.

وَ اَنَا «جان سپوز» چیست؟ ... جان را فرومی کند؟! به جان فرومی کند؟! جان را پس می راند؟! جان را پیش می راند؟! ... کد امیک؟

در لغت نامه دهخدا، ذیل «سپوز» می خوانیم:

«سپوزنده و خاننده و درج کننده، و همیشه بطور ترکیب استعمال می شود ...»

جان سپوز: حیات بخش

خورش دادشان اندکی جانسپوز

بدان تا گذارند روزی بروز.

فردوسی^{۵۲}.

باز در لغت نامه دهخدا، ذیل خود «جان سپوز» می خوانیم:

«جان سپوز ... مهلت بخش جان

خورش دادشان اندکی جان سپوز

بدان تا گذارند روزی بروز.

فردوسی

مؤلف فرهنگ شاهنامه آرد: ولف در لغت شاهنامه بمعنی مهلت بخش جان معنی کرده. (سپوختن را فرهنگها بمعنی خلانیدن داخل کردن و بهم دوختن گفته و برآوردن هم نوشته اند. در پهلوی بمعنی دور کردن و دفع کردن است که زبان ارمنی هم از آن گرفته و بمعنی تأخیر انداختن استعمال می کند. پس مفهوم مهلت مناسبتر است از این لحاظ). فردوسی گوید:

همان زخمگاهش فرودوختند

بدارو همه درد بسپوختند.

۴۷. برهان قاطع، به اهتمام دکتر محمد معین، ج: ۵، ۱۳۷۶ ه.ش. ۲۰ / ۱۰۹۱، هامش: و شرح احوال و اشعار شاعران بی دیوان در قرونهای ۵/۴/۳ هجری قمری، محمود مدبری، ج: ۱، نشر پانوس، ۱۳۷۰ ه.ش.، ص ۸۶ (با نویسی «سپوزگار»).

۴۸. نگر: لغت نامه دهخدا، ذیل «دورسپوز».

۴۹. از «مولیدن».

۵۰. از «مغزیدن».

۵۱. نگر: لغت نامه دهخدا، ذیل «دورسپوزی».

۵۲. از برای «سپوز» در ترکیب، «خشک سپوز» را نیز با مصرعی از سوزنی سمرقندی گواه آورده اند. جویندگان، از برای معنی و گواه «خشک سپوز»، به لغت نامه دهخدا ذیل همین «خشک سپوز» توانند نگرست.

بهبتر فهمیده میشود تا از آنچه فرهنگ انجمن آرا در این بیت خلانیدن ترجمه کرده (سپوز کار کسی است که کارها را پس اندازد و تأخیر کند). (فرهنگ شاهنامه، ص ۹۹)

در لغت نامه دهخدا تصریح نکرده اند که این کدام فرهنگ شاهنامه است که از آن گفتاورد کرده اند؛ لیک از قرائن برمی آید که مقصود، همانا فرهنگ شاهنامه‌ی فراهم آورده زنده یاد دکتر صادق رضازاده شفق باشد که ملغمه‌ای است از یادداشت‌هایی که نامبرده با بهره‌گیری از فرهنگ شاهنامه‌ی فریثس ولف آلمانی و برخی فرهنگهای سنتی خودمان تهیه کرده، و از همان آغاز نیز بالأصله چندان مورد عنایت اهل فن واقع نشد؛ و اکنون کتابی است بیش و کم فراموش شده و مدروس. باری، هم اکنون مرا به این فرهنگ شاهنامه‌ی فراهم آورده دکتر رضازاده شفق - که در میان رایتمندان به پریشانی و نابسامانی شهره است^{۵۳} - دسترس نیست، تا از این معنی بی‌گمان شوم که گفتاورد پیشگفته از همان کتاب بوده است یا نه.

ناگفته نباید نهاد که:

در آن توضیح و گفتاورد نیز، جای نقاشی هست؛ و آن، این که در «بدارو همه درد بسپوختند»، «درد»، نویسی بعضی دستنوشته‌است، و بعضی دیگر، «درد» دارند.^{۵۴} البته، این که در اینجا «درد» درست است یا «درد» - علی‌رغم توجهی که از بعضی شاهنامه‌پژوهان جلب کرده است^{۵۵} -، به مانحن‌فیه ارتباطی وثیق ندارد؛ و بهتر آن است تا بر سر «جان سپوز» شوم:

استاد آرجمند واژه‌شناسم، آقای دکتر علی رواقی، در فرهنگ شاهنامه، در توضیح واژه «جان سپوز» نوشته اند:

«بخور و نمیر. سپوختن به معنی دور کردن و دفع کردن است؛ صفت چیزی که از نیروی جان می‌کاهد و آندک آندک جان را از بین می‌برد»^{۵۶}.

بانو مهتری بهفر، در توضیح واژه «جان سپوز»، همان «مهلت بخش

۵۳. درباره این فرهنگ، نگر: سخنی چند درباره شاهنامه، عبدالحسین نوشین، به کوشش:

م. گودرز، ج: ۲، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۶۷ ه.ش.، صص ۹۷ - ۹۹؛ و: سیمغ

(نشریه بنیاد شاهنامه فردوسی)، ش: ۲۵، اسفندماه ۱۳۵۱ ه.ش.، صص ۱۰۶ - ۱۱۱ / از

مقاله «نگرشی در فرهنگهای شاهنامه» به قلم دکتر علی رواقی؛ و: فرهنگ شاهنامه، دکتر

علی رواقی، ج: ۱، ۱۳۹۰ ه.ش. / ۱۰، بیست؛ و: نامه فرهنگستان، ش: ۱۵، تابستان ۱۳۷۹

ه.ش.، ص ۵۰ و ۵۱ / از مقاله «نگاهی به فرهنگهای شاهنامه - از آغاز تا امروز»، نوشته

أبو الفضل خطیبی.

۵۴. نگر: شاهنامه، أبو القاسم فردوسی، به کوشش: جلال خالقی مطلق، با مقدمه: إحسان

یارشاطر، دفتر یکم، ج: ۱، نیویورک، ۱۳۶۶ ه.ش.، ص ۲۶۸، ب ۱۴۷۸.

۵۵. سنخ: شاهنامه، تصحیح جونیسی، ج: ۳، ج: ۷، تهران: انتشارات دانشگاه تهران،

۱۳۹۲ ه.ش.، ص ۲۳، ب ۲۱۸، هامش.

۵۶. فرهنگ شاهنامه، علی رواقی، ج: ۱، ۱۳۹۰ ه.ش. / ۱۰، ۷۲۶.

جان را تکرار کرده و «بخورنمیر» را نیز از راه ایضاح بیشتر بر آن آفروده‌اند.^{۵۷} گیاهان برآوردن، تا آن‌دکی قُوت یافت».^{۶۲} کنار افتاد از حیاتش رَمقی مانده. برگ درختان خوردن گرفت و بیخ

و باز همودر غَزلی فرموده است:

گورَمقی بیش نماند از ضعیف
چند کُند صورت بیجان بقا؟!^{۶۳}

در آن ترانه بُلندآوازه منسوب به خَیام نیشابوری نیز آمده:

از مَن رَمقی به سَعی ساقی مانده شست
وز صُحبتِ خَلق بی‌وفای مانده شست

از باده دوشین قَدحی بیش نماند
از عُمر نَدانم که چه باقی مانده شست^{۶۴}

اصطلاح «سَدِ رَمَق»، به معنای «هر چیز که حیات و زندگانی را مُوقَّتاً نگاه دارد و مانع از مرگ گردد»^{۶۵} و قوت لایموت و لقمه بخورنمیر، در لسانِ قُدا ما شایع بود.

أبوالمعالی نصرالله مُنشی در کَلیده بهرامشاهی از قول «ماهی خوار» نوشته است:

«چگونه عَمناک نباشم، که مادّت معیشتِ مَن آن بود که هر روز یگان دوگان ماهی می‌گرفتمی و بدان روزگار کرانه می‌گرد، و مرا بدان سَدِ رَمقی حاصل می‌بود و در ماهی نُقصان بیشتر نمی‌افتاد؟»^{۶۶}

واژه «جان سپوز»، می‌تواند مُعادِلِ هَمین «سَدِ رَمَق»، و به معنای واپس راننده جان و آنچه مانع برآمدنِ جان است، باشد.

از برای بهتر فهم کردن این معنی، باید انگارِشهای گذشتگان را درباره «جان» قرا یاد داشت. «جان»، بر بُنیادِ انگارِشهای گذشتگان ما، برمی‌آید، به لب می‌رسد، و آنگاه از بدن مُفارقت می‌کند.

سوزنی سَمَرَقندی سُروده است:

ز فُرقتِ لَبِ مَرجانِ شَنگَر آگینت به جان
رسیدم کار و به لب رسیدم جان^{۶۷}

روانشاد اُستاد پرویز آتابکی، در واژه‌نامه شاهنامه، در توضیح واژه «جان سپوز» نوشته است: «نگاهداننده جان، به اندازه‌ای که جان به کالبد فرورود و بماند و برنیاید، به اندازه‌ای که بخورند و نمیرند، قوت لایموت، بخور و نمیر».^{۵۸}

آقای فریدون جُنیدی که در شاهنامه‌ی چاپ‌کرده خویش هَمین صَبط «جان سپوز» را اِبقا کرده است، اگرچه در آنجا توضیحی بر این واژه ننوشت،^{۵۹} در جلسات شاهنامه خوانی خود که تفصیلِ تصویری آن را انتشار داده است، در توضیح «خورش اندک جان سپوز» چیزی قریب به این می‌گوید که: «یعنی آنقدر کم بود که فقط جان را با خودشان بیرون بکشند و نمیرند».^{۶۰} چُنین می‌نماید که نامبرده «جان سپوز» را از سپوختن به معنای پیش راندن گرفته است و به معنای چیزی که بار جان را با خود بکشد.

می‌نویسم:

واژه «جان سپوز»، برای این بنده، ندا عیگرِ مُصطَلَح «سَدِ رَمَق» است در لسانِ قُدا ما.

واژه تازی «رَمَق»، به معنای «باقی جان، بقیه حیات، نَفَسِ آخرین که مُفارقَتِ روح در گرو آن است»، معروفِ اهلِ نَظَر و مَسْطور در فَرهنگهاست.

سعدی در بوستان فرمود:

یکی در بیابان سگی تشنه یافت
بِرون از رَمَق در حیاتش نیافت ...^{۶۱}

همو، در گِلستان، در حکایتِ مُشت زنی که از دهرِ مُخالِف به فَعان آمده بود، نوشته:

«... خوابش گریبان گرفت و به آب انداخت. بعد شَبانروزی دِگرب

۵۷. نگر: شاهنامه فردوسی: تصحیح انتقادی و شرح یکایک آیات، [پژوهش: مهری بهفر، ج ۴، ۱، تهران: نشر نو، ۱۳۹۴ ه.ش.، ص ۶۵.

۵۸. واژه‌نامه شاهنامه، پرویز آتابکی، ج: ۲، تهران: نشر و پژوهش فرزاد روز، ۱۳۸۶ ه.ش.، ص ۷۹.

۵۹. سنخ: شاهنامه فردوسی، ویرایش: فریدون جُنیدی، ج: ۱، تهران: نشر تلخ (وابسته به: بُنیاد نیشابور)، ۱۳۸۷ ه.ش. ۱۰ / ۳۴۱.

۶۰. شاهنامه خوانی (پوشه تصویری)، بُنیاد نیشابور، نشست هفدهم، ۸ اسفندماه ۱۳۸۸ ختامی [!!!؟] / ه.ش.، حدود دقیقه ۲۰.

۶۱. کَلیبات سعدی، به اهتمام: مُحَمَّدعلی فروغی (با همکاری: حبیب یغمایی)، [بازچاپ زیر نظر: نهال‌الدین خُوششاهی]، ج: ۱۵، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۹ ه.ش.، ص ۲۶۲.

۶۲. همان، ص ۱۱۷.

۶۳. همان، ص ۴۱۱.

۶۴. زباعتات حکیم عَمَر خَیام، طهران: مؤسسه خاؤن، ۱۳۱۰ ه.ش.، ص ۱۲، ش ۱۶.

۶۵. فَرهنگِ نَفیسی [= فرودسار آکبری]، دکتر علی‌اکبر نفیسی (ناظم‌الاطینا)، ۳ / ۱۸۶۳، ذیل «سَد».

۶۶. تَرْجمه کَلیده و دمنه، انشای أبوالمعالی نصرالله مُنشی، تصحیح و توضیح: مُجتبای میثوی طهرانی، ج: ۲۱، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۱ ه.ش.، ص ۸۳.

۶۷. دیوان حکیم سوزنی سَمَرَقندی، به تصحیح: دکتر ناصرالدین شاه خُسنی، تهران:

این بیتِ جانِ پرورِ خواجه شیراز نیز از آن بیتهاست که سالهاست پیوسته بر زبان ماست:

عزم دیدارِ تو دارد جانِ بر لب آمده بازگردد یا برآید؟ چیست فرمانِ شما؟^{۶۸}

باری، آن معنای کاهنده جان هم که استاد آرجمند، آقای دکتر رواقی، در فرهنگ شاهنامه، مجال طرح داده‌اند، به گمان بنده، بجد گماندنی است.

در شبرنگ‌نامه که منظومه‌ای است خماسی - پهلوانی و به احتمالی، از سروده‌های سده ششم هجری، و بر داستان شبرنگ پسر دیوسپید ایشتمال دارد، در آن جای داستان که فرامرز و شبرنگ با یکدیگر به پیکارند و هیچیک از پس آن دیگری بر نمی‌آید و چون شب درمی‌رسد، بناگیز از ستیز و آویز باز پس می‌نشینند و بی آب و نان در بیابانی سخت بی‌فریاد به سر می‌برند، در وصف آن هولناک جای می‌خوانیم:

بیابان بی آب و بی زاد بود شخ و ریگ و هم دور از آباد بود

نه آسایش خواب و نه نان خورد دهن خشک و زخسارگان لاجورد

شب تیره زین گونه تا گشت روز نشستند در آن وادی جان بسوز^{۶۹}

فرجام بیت واپسین، جای درنگ است.

در یک نسخه، «جان فرور»، در نسخه دیگر، «خامه سوز»، و در نسخه دیگر، «جای وادی بسوز» ضبط شده است، و طابعان شبرنگ‌نامه، بر پایه دو نسخه، نویسی «وادی جان بسوز» را برای متن اختیار کرده‌اند.^{۷۰}

چنین می‌نماید که آن «جان فرور» و «خامه سوز» و «جای وادی بسوز»، همه، نویسی‌های ساده شده و مخفف باشد، و ضبط اصیل را همان سان که طابعان شبرنگ‌نامه تشخیص کرده‌اند، از دل «وادی جان بسوز» بدر باید کشید.

اما «وادی جان بسوز» یعنی چه؟

طابعان شبرنگ‌نامه معنای لغت «جان بسوز» را - که «لقا» می‌آن بر هیچ آشنای فارسی فصیح فاخر قدمایی پوشیده نیست! - «جانسوز» نوشته‌اند.^{۷۱}

این کمترین، هیچ مستبعد نمی‌داند، بل گماندنی‌تر، آن می‌بیند که آنچه طابعان شبرنگ‌نامه یا رونویسگران این منظومه پهلوانی پیرو شاهنامه، «جان بسوز» خوانده‌اند، همان واژه «جان سپوز» شاهنامه باشد.

اگر این گمان مرا استوار توان داشت، آنگاه بر پایه شاهد:

شب تیره زین گونه تا گشت روز نشستند در آن وادی جانسپوز

از شبرنگ‌نامه، می‌توان دریافت که واژه «جان سپوز» شاهنامه یا احتمالاً به معنای ناگوار و جانکاه و جانگزی

«جان سپوز»، در شاهنامه، واژه‌ای است غریب و فرید. گویا همین غرابت نیز باعث آمده است تا در دستنوشته شاهنامه‌ی کتابخانه ملی فلورانس، نویسی دیگری جایگزین آن شود و بیت بگی دگرگون گردد، و آنگاه، از رهگذر ویراست استاد دکتر جلال خالقی مطلق که بر همین دستنوشته متنی بوده و با حُسن ظن فراوان به نویسی‌های آن فراهم آمده است، همین ریخت دیگرگون بیت و نویسی نسخه فلورانس ترویج گردد و نویسی «جان سپوز» از دیده بسیاری گسان دور ماند.

۶۸. مؤسسه چاپ و انتشارات امیرکبیر، ۱۳۳۸ ه.ش.، ص ۳۲۶.

۶۸. دیوان حافظ، خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی، به تصحیح و توضیح: پرویز نائل خانلری، ج: ۳، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱/ ۴۰، ۱۲، ب ۳.

۶۹. شبرنگ‌نامه (داستان شبرنگ پسر دیوسپید و دستم)، به کوشش: ابوالفضل خطیبی - و - گابریله وان دن برگ، ج: ۱، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار - با همکاری: انتشارات سخن - ۱۳۹۵ ه.ش.، ص ۱۶۴، ب ۱۹۸۷ - ۱۹۸۹.

۷۰. نگر: همان، همان ص، هایش.

۷۱. نگر: همان، ص ۲۴۱.

است؛ وَالْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى!

آنوری در حقی ممدوح خویش می‌گوید:

بادِ عُمَرَشِ چو عُمَرُ ۷۲ روزافزون عُمَرُ اَعْدَاشِ عُمَرُ روزسپوز^{۷۳}

آیا «عُمَرُ روزسپوز» عُمَرِ نیست که روزبه‌روز کاستی می‌گیرد؟

هرچه هست و هرچه نیست، این که واژه «جان سپوز» را در شاهنامه، واژه‌ای مَحْرَفِ در شمار آوریم،^{۷۴} یا از وُرود آن به فرهنگهای معتبر بی‌زده و دِلَنگَران باشیم،^{۷۵} به هیچ روی صواب نمی‌نماید.

● «سراور»

در شاهنامه می‌خوانیم که رُستَم، در هفت خان، در عین گرمایی سخت و عطشی جانسوز، گرفتاری بی‌شد و از تشنگی از پای افتاد. فردوسی فرموده است:

بِیفتاد رُستَم بر آن گرمِ خاک زبان گشته از تشنگی چاک چاک

هِمانگه یکی میشِ نیکوُسَترین بپیمود پیشِ تَهَمَتَن زَمین

ازان رَفْتَنِ میشِ آندیشه خاست به دِلِ کُفْتِ ک: آبشخور این کُجاست!؟

هِمانا که بَخْشایشِ کِردگار فَراز آمده‌ست اندرین روزگار

بِیفتَازد شمشیر بر دَستِ راست به زورِ جَهاندار بر پائیِ خاست

بُشد بر پِیِ میشِ و تبغش به چنگ گرفته به دَستِ دِگر پالَهنگ

به رَه بَر یکی چشمه آمد پدید چو میشِ سراور بدانجا رسید

تَهَمَتَن سَویِ آسمان کرد روی چُنین کُفْتِ کِنایِ داوَرِ راستگوی!

هِرانگس که از دادگری کُ خُداي بپیچد، نیازد خِرد را به جای

بَرین چشمه آبشخور میشِ نیست هَمان عُرْمِ دَشتی مرا خویش نیست

به جایی که تَنگِ اَندر آید سَخُن پَناهتِ بَجُزِ پاکِ یزدان مَکُن

بِرانِ عُرْمِ بَر، آفرین کرد چند که از چرخِ گردان مَبادَتِ گَزند^{۷۶} ...

سُخَنِ ما بر سر این بیت است:

به رَه بَر یکی چشمه آمد پدید چو میشِ سراور بدانجا رسید

واژه «سراور» از واژگان دُشوار شاهنامه است که خوشبختانه در دستنوشته معتبر موزه بریتانیا مورخ ۶۷۵ ق^{۷۷}

۷۲. در بعضی نسخ: «جاه».

۷۳. دیوان آنوری، به‌کوشش: سعید نفیسی، ج: ۳، تهران: انتشارات سکه - و- پیروز، ۱۳۶۴ ه.ش، ص ۱۷۰.

۷۴. یادداشت‌های شاهنامه - با اصلاحات و افزودن‌ها -، جلالِ خالقی مَطلق، بخش یکم، ج: ۱، تهران، ۱۳۸۹ ه.ش، ص ۴۱۰.

۷۵. سنخ: شاهنامه، تصحیح جَوینی، ج: ۳، ۷، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۹۲ ه.ش، ص ۲۳۰، ب ۲۱۸، ه.م.

۷۶. شاهنامه فردوسی (متن انتقادی)، تحت نظر: ی. ا. برتلس، تصحیح متن به‌اجتمام: آ. برتلس - و... ج ۲، مسکو، ۱۹۶۲ م، ص ۹۳ و ۹۴، ب ۳۱۸ - ۳۲۹.

۷۷. بعضی فُضلا، در دَقَتِ این تاریخ تشکیک فرموده‌اند؛ لیک در این که قَدَمَتِ اَصْلِ نُسَخه چیزی در همین حدود است، جای گمان نیست.

و بعضی دیگر دست‌نوشته‌های قدیم شاهنامه محفوظ مانده است.

در دست‌نوشته‌هایی چون دست‌نوشته طویقاپوسرای استانبول موزخ ۷۳۱ ه.ق. و دست‌نوشته دارالکتب قاهره موزخ ۷۴۱ ه.ق. و دیگر دست‌نوشته همان دارالکتب موزخ ۷۹۶ ه.ق.، به جای این واژه «سرافراز» آمده است. در دست‌نوشته کتابخانه ملی فلورانس که بظاهر موزخ ۶۱۴ ه.ق. است^{۷۸} و بعضی دیگر نسخ نیز، بیت را بدین ریخت آورده‌اند:

به زه بر یکی چشمه آب دید
که غم دلاری آنجا رسید^{۷۹}

آقای دکتر خالقی مطلق، از همان ضبط دست‌نوشته کتابخانه ملی فلورانس پیروی کرده و «غم دلاری» آن را به متن برده‌اند.^{۸۰} بانو مهربی بهفر نیز، ضبط «سرافراز» را برگزیده‌اند.^{۸۱}

از چشم انداز تحلیل دگرسانیها، چنان می‌نماید که «سرافراز» و «دلاری»، ریخته‌های ساده و ساده‌شده‌ای است که برخی از رونویسگران، جایگزین ریخت غریب و نامفهوم «سراور» کرده‌اند. دگرسازی متعمدانه و ساده‌سازانه «سراور» به «سرافراز» و «دلاری»، بس گمانیدنی‌تر است، تا دگرسازی «سرافراز» و «دلاری» به «سراور».^{۸۲}

۷۸. در دوستی تاریخ این دست‌نوشته، شماری از شاهنامه‌پژوهان تردید کرده‌اند. لیک - به طور مجمل - کهنگی و آرزنگی آن جای هیچ تردید نیست؛ هرچند که بعضی در اعتماد بر این دست‌نوشته طریق مبالغت پیموده‌اند و...

۷۹. از برای گزارش دگرسانیها، نگر شاهنامه، ابوالقاسم فردوسی، به کوشش: جلال خالقی مطلق، دفتر دوم - کذا بتشدید الواو -، ج: ۱، کالیفرنیا و نیویورک، ۱۳۶۹ ه.ش.، ص ۲۴.

۸۰. نگر: شاهنامه، ابوالقاسم فردوسی، به کوشش: جلال خالقی مطلق، دفتر دوم - کذا بتشدید الواو -، ج: ۱، کالیفرنیا و نیویورک، ۱۳۶۹ ه.ش.، ص ۲۴، ب ۳۱۷.

۸۱. نگر: شاهنامه فردوسی: تصحیح انتقادی و شرح یکایک آیات، [پژوهش: مهربی بهفر، ج ۴، ۱: تهران، نشر نو، ۱۳۹۴ ه.ش.، ص ۹۵، ب ۳۱۷.

۸۲. بُشداری سپاهانی در ترجمه این فقره در الشاهنامه، اوصاف جانور را نیاروده است. سنخ: الشاهنامه، البُشداری، ط: ۱، القاهرة: مطبعة دار الکتب المصریة، ۱۳۵۰ و ۱۳۵۱ ه.ق. ۱۱۱/۱.

بماند که بُشداری، «میش» یا «غم» را نیز به «غزاة» ترجمه کرده (سنخ: الشاهنامه، ۱/۱۱۱)، و این ترجمه، جای دزنگ است.

گمان، اینست که راهنمایی آسمانی رستم با میانجی‌گردانیدن «میش» یا «غم»، از ایشانی آیینی برکنار نیست.

پایگاه «میش» در اسطوره‌های کهن و بویژه جهان‌بینی دیرین ایرانی (سنخ: دانشنامه اساطیری جانوران و اصطلاحات وابسته، دکتر خسروقلی زاده، ج: ۱، تهران: بُنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه، ۱۳۹۲ ه.ش.، صص ۲۸۵ - ۲۸۸؛ و: فرهنگنامه جانوران در ادب پارسی، دکتر منیژه عبدالمهی، ج: ۱، تهران: پژوهنده، ۱۳۸۱ ه.ش. ۲۰ / ۹۶۵ - ۹۶۹)، این گمان را پشتی می‌کند.

فرا یاد داریم که در متن پهلوی کارنامه اردشیر بابکان و نیز در گزارشی از همان داستان که در شاهنامه مندرج است، فزّه ایزدی، به ریخت «قوج / غم / میش / تبه» (به اختلاف تعبیر)، با اردشیر و کنیزک اردوان همراه می‌شود (نگر: کارنامه اردشیر بابکان، ترجمه [و] اوانیسی و واژه‌نامه [به قلم]: دکتر بهرام فره‌وشی، ج: ۵، تهران: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۹۰ ه.ش.، ص ۳۹ و ۴۳؛ و زند و هومن یسن [به همراه: کارنامه اردشیر بابکان].

برخی از شاهنامه‌شناسان احتمال داده‌اند که «سراور» دگرگشته «سراور» به معنای «شاخدار» باشد.

استادم، آقای دکتر جلیل دوستخواه، گمانیده‌اند که ای بسا «سراور» بازمانده sr̥w̥-bara باشد که در زبان اوستایی به معنای «شاخدار» است.^{۸۳}

استاد خالقی مطلق، در یادداشت‌های تصحیح خویش، با توجه به تذکار استاد دوستخواه، گفته‌اند که «به گمان نگارنده، اگر چنین ارتباطی باشد، در این صورت، سراور گشته سرور (پهلوی sr̥w̥war) به معنی «شاخدار» است».^{۸۴}

استاد مصطفی جیحونی هم، در کتاب صفر شاهنامه‌ی ویراسته شان، نوشته‌اند: «سرو» به معنای «شاخ» و «سروآور» به معنای «شاخدار» است...^{۸۵} البته ایشان بیت را به ضبط «به ره بر یکی چشمه آمد پدید / چو میش سروآور آن جا رسید» ضبط کرده‌اند که نه موافق نسخه‌ها، بلکه تصحیحی قیاسی و تبدیلی اجتهادی است.^{۸۶}

استاد دکتر میرجلال‌الدین کزازی نیز، در این بیت، به تصحیح قیاسی دست گشوده‌اند. ایشان بیت را به ضبط «به ره بر یکی چشمه آب دید / که غم [سروآور] بدانجا رسید» ضبط کرده‌اند^{۸۷} و آنگاه، در گزارش بیت، در این باب که شاخدار بودن برانزده «غم» است و از این روئ بدین ضبط گراییده‌اند و نویسش دست‌نوشته‌ها را از دست فرونده، شرحی نوشته‌اند،^{۸۸} بی آن که خوانش و معنای

صادق هدایت، ج: ۲، تهران: مؤسسه انتشارات نگاه، ۱۳۹۵ ه.ش.، ص ۲۰۶ و ۲۰۷؛ و سنخ: شاهنامه در دو بازخوانی - یادداشت‌های شاهخ مسکوب بر شاهنامه فردوسی، چاپهای بوخیم و مسکو -، تنظیم و ویرایش: مهربی بهفر، ج: ۱، تهران: فرهنگ نشر نو - با همکاری: نشر آسیم -، ۱۳۹۳ ه.ش.، صص ۳۲۰ - ۳۲۲؛ و: فرهنگنامه جانوران در ادب پارسی، دکتر منیژه عبدالمهی، ج: ۱، تهران: پژوهنده، ۱۳۸۱ ه.ش. ۲۰ / ۱۱۴۴ و ۶۶۶ و ۶۶۸).

در ایران باستان، گاه، مَجَسَمه قوج را، در تابوت، در میان دستان متوفی می‌نهادند. در تفسیر و تحلیل این کار، خدس زده شده است که ای بسا در باور آئین‌گرایان، زوان قوج، روح شخصی متوفی را در گذر از راههای صعوبت‌ناک به جهان دیگر، یاریگر و زهنمون می‌بوده است (نگر: دانشنامه اساطیری جانوران و اصطلاحات وابسته، دکتر خسروقلی زاده، ج: ۱، تهران: بُنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه، ۱۳۹۲ ه.ش.، صص ۲۸۸ و ۲۸۷).

۸۳. نگر: ایران‌شناسی، ش ۱۵، پاییز ۱۳۷۱ ه.ش.، ص ۶۳۷ / از مقاله «به سوی شاهنامه فردوسی»: گام دوم (۱) به قلم جلیل دوستخواه.

۸۴. یادداشت‌های شاهنامه - با اصلاحات و افزودن‌ها -، جلال خالقی مطلق، بخش یکم، ج: ۱، تهران، ۱۳۸۹ ه.ش.، ص ۴۱۹.

۸۵. شاهنامه فردوسی، تصحیح انتقادی، مقدمه تحلیلی، نکته‌های نویافته از مصطفی جیحونی، ج: ۳، اصفهان: انتشارات شاهنامه‌پژوهی، ۱۳۸۰ ه.ش.، کتاب صفر، ص ۲۰۵.

۸۶. سنخ: همان، کتاب صفر، ص ۲۰۵؛ و: کتاب اول، ص ۲۶۲، ب ۳۱۶.

۸۷. نگر: نامه باستان (ویرایش و گزارش شاهنامه فردوسی)، دکتر میرجلال‌الدین کزازی، ج ۲، ج: ۶، ۱۳۹۰ ه.ش.، ص ۶۶، ب ۱۲۰.

۸۸. سنخ: همان، همان ج، همان ص.

«سرآور» را بکاوند.^{۸۹}

این واژه معنای «نیکوشرین» را بدرمی‌کشیم؟

آزمودگانِ تَتَبُعَاتِ لُغَوی، نیک مُسْتَحْضِرند که پَسَوَندهایِ دارندگی چون «آور»^{۹۶} و «وَر»^{۹۷}، افزون بر اِفَادَتِ مَحْضِ معنایِ دارندگی، در بسیاری از کاربردها، مُفیدِ کَمَالِ اِتِّصَافِ و کَثْرَتِ اِنْتِسابِ یا دُرُشْتی و بُزُرگی و نیکویی داشته، نیز هستند.

آنگاه که بیتهقی از مادرِ حَسَنک به عنوانِ زنی «جگرآور» یاد می‌کند و می‌گوید: «... و مادرِ حَسَنک زنی بود سخت جگرآور،...»^{۹۵} از کَمَالِ اِتِّصَافِ آن زن بدین صِفَتِ سُخَن می‌دازد.

واژه «اَسْتُخَوَانِ آور» که در فرهنگها نیز مَضْبُوط است،^{۹۶} به معنای دُرُشْتِ اسْتِخَوَانِ است؛ و از همین جا، معنای «الزَّاهِقِ» عَرَبی را «اسبی اسْتِخَوَانِ آور» گفته‌اند،^{۹۷} همچین است واژه «بیخ آور» که در فرهنگها نیز مَضْبُوط است به معنای «دارای ریشه بسیار، و کلان بیخ»^{۹۸} نیز «شاخ آور» به معنای: «کثیرالأغصان، پُرشاخه، مُتَدَوِّح»^{۹۹} و «شکم آور» به معنای: «بزرگ شکم، بَطین»^{۱۰۰} و «دُنبه آور» به معنای: «بزرگ دُنبه، کلان دُنبه، گوسپند و بَره‌ای که دُنبه بزرگ دارد»^{۱۰۱}.

اُستادِ گرامی ام، آقای دکتر عَلی رواقی، با گواهی جُستن به همین بیبِتِ شاهنامه نوشته‌اند: «سرآور [sorāvar]: شاخدار»^{۹۰}.

می‌نویسم:

گَدَشْتگان، «شاه قَرْناء» را نیز در زبانِ فارسی «میشی سرآور» می‌گفته‌اند؛^{۹۱} و هَمین «سرآور»، به ریختِ «سرآور» دَر تَوَاند آمد.

وانگهی، بَرخِلافِ خوانش و پیشنهاده برداشتِ رایمندانِ پیشگفته از واژه «سرآور»، مَن بِنده اِحْتِمَالِ می‌دهم که «سرآور» ریختی از «سُرُوور» - یا: «سُرُوآور» -، لیک نه به معنای «شاخدار»، بلکه به همان معنای «نیکوشرین» باشد.

فردوسی در نَحْستین یادکرد این میش چه گفت؟ ... گفت:

همانگه یکی میش نیکوشرین
بپنمود پیش تهمتَن زمین

اینک، سپس تر، چون می خواهد از آن میش یاد آرد، می سزاید:

چو میش سرآور بدانجا رسید

بر «عَهْدِ ذُهْنی»ی خواننده تکیه می‌کند و همان وَصَفِ میش را، با واژه‌ای دیگر، و با پَره‌یختنی هُنری از تکرارِ عینی، واگویی می‌نماید.

اگر «سرآور»، به معنای «شاخدار» باشد، بناگزیر باید از پیوند «سُرُو» به معنای شاخ، با پیوند «وَر» یا «آور» سامان یافته باشد.

باری، هَمین «سُرُو» که با «وَر» یا «آور» درمی‌پیوندد و «سرآور» را می‌سازد، به معنای «سَرین» تَوَاند بود.

در بُرهانِ قاطِعِ ذیلِ واژه «سُرُو»، این معنی آمده است: «سَرین و کفَلِ مردم و چاروا»^{۹۲}.

«سُرُو» بدین معنی، ریختی دیگر است از واژه «سُرُون» و «سُرین»^{۹۳} که در ریختِ اَخیرِ اللِّکَرِ هنوز هم در فارسی نوشتاری زوان است.

شاید این پُرسش در خاطرِ برخی از مخاطبانِ بَخَلَد که «سرآور» با این تفصیلات، نهایتاً به معنای «سَرین دار» است و ما چه سان از

۸۹. اُستاد دکتر میرخلال‌الدین کزازی، بر همان پایه، در دفترِ دانایی و داد - بازنوشتِ شاهنامه - (ج: ۱، تهران: انتشاراتِ مَعین، ۱۳۹۲ ه.ش. ص ۱۱۸) نیز از «میش کوهی شاخدار» سُخَن رانده‌اند.

۹۰. فرهنگِ شاهنامه، علی رواقی، ج: ۱، ۱۳۹۰، ه.ش. ۲۰ / ۱۴۰۸.

۹۱. نگر: لغتِ نامهٔ دهخدا، ذیل «آور».

۹۲. بُرهانِ قاطِع، به اِهْتِمَام: دکتر مَحْمَدِ مَعین، ج: ۵، تهران: مؤسسهٔ انتشاراتِ امیرکبیر، ۱۳۷۶ ه.ش. ۲۰ / ۱۱۳۴.

۹۳. سنج: بُرهانِ قاطِع، به اِهْتِمَام: دکتر مَحْمَدِ مَعین، ج: ۵، ۱۱۳۴، ه.ش.

۹۴. از برای این پَسَوَندها، نگر:

دستورنامه (در صرف و نحو زبان پارسی)، دکتر مَحْمَدِ جَوادِ مَشکور، ج: ۷، تهران: مؤسسهٔ مطبوعاتی شرق، ۱۳۵۰ ه.ش. ص ۲۹۴؛ و سَبْکِ شَناسی، مَحْمَدِ تَقی تَهار، ج: ۴، تهران: کتابهای پُرسِتو، ۱۳۵۵ ه.ش. ۳۰ / ۸۵؛ و فرهنگِ پیشوندها و پَسَوَندهایِ زبانِ فارسی، دکتر خُسرُو فرسیدوژد، ج: ۱، تهران: انتشاراتِ زَوَّار، ۱۳۸۶ ه.ش. ص ۳۳۰ و ۳۳۱.

برخی از دستورنویسانِ سُنَّتِی پَسَوَنده «آور / اور» را پَسَوَندهی عَلَنِ جَدِه قَلَمَدادِ نَمی‌کُردند؛ بلکه واژگانی چون «تَساوَر» را مُرْکَبِ اَز «تَن» و اَلِفِ زائِدِ و پَسَوَندهی «وَر» می‌شمرند (نمونه را، نگر: تَهِجِ الأَدب، حَکیم نَجمِ العَینی خانِ رامپوری، ط: ۱، لکهنو: مطبعِ نَوَلِ کِشور، ۱۹۱۹ م. ص ۵۸۲؛ و هَمان، تَحْقِیقِ و تَصْحِیحِ: دکتر زَهره مَشاوَری، ج: ۱، تهران: انتشاراتِ سُخَن - با هِنَبازی: مَرکَزِ نَسْخه پُزوهی و تَصْحِیحِ مَتنِ دَانِشگَاهِ اِصفَهان - ۱۳۹۶ ه.ش. ۲۰ / ۷۷۷). بعضی به جای «اَلِفِ زائِد»، از «مِیانَوَند» یا «حَرَفِ اِئْتِصَالِ» سُخَنِ گُفته‌اند (نگر: دَسْتُورِ زبانِ فارسی، دکتر خَلیلِ خَطیبِ زَهرت، ج: ۱، تهران: نَسْر مَهتاب، ۱۳۸۱ ه.ش. ص ۱۰۴)؛ که تعبیری پُخته‌تر و سخته‌تری نَمَیاند.

برخی بَصْرَاحَتِ گُفته‌اند که این «آور» هَمان «وَر» است (نگر: دَسْتُورِ زبانِ فارسی، دکتر مَحْمَدِ جَوادِ سَریعَت، ج: ۶، تهران: انتشاراتِ اَساطیر، ۱۳۷۲ ه.ش. ص ۴۲۴ - در گُفتاورد از زَوَانشادِ دکتر مَرْتَضوی).

گویا در قَرابَتِ این دو پَسَوَنده جای تَردید نَباشد.

تا هَمین امروز نیز تَریخی پَسَوَنده «آور» را ذیلِ «وَر» مَجالی طَرَح می‌دهند (نمونه را، سنج: فرهنگِ توصیفیِ دَسْتُورِ زبانِ فارسی، علاء‌الدین طَباطبایی، ج: ۱، تهران: فرهنگِ مَعاصر، ۱۳۹۵ ه.ش. ص ۱۰۶).

۹۵. تاریخِ بیتهقی، ابوالفضل مَحْمَدِ بن حُسَینِ بیتهقی ذبیر، تَصْحِیح: دکتر عَلی اَکبَرِ فِیاض، به اِهْتِمَام: دکتر مَحْمَدِ جَعْفَرِ یَاقَی، ج: ۴، مَشَهَد: انتشاراتِ دَانِشگَاهِ فَرُدوسی مَشَهَد، ۱۳۸۳ ه.ش. ص ۱۹۹.

۹۶. نگر: لُغَتِ نامهٔ دهخدا، ذیلِ «آور» و «اَسْتُخَوَانِ آور».

۹۷. نگر: لُغَتِ نامهٔ دهخدا، ذیلِ «آور».

۹۸. نگر: لُغَتِ نامهٔ دهخدا، ذیلِ «بیخ آور».

۹۹. نگر: لُغَتِ نامهٔ دهخدا، ذیلِ «شاخ آور» و «مَتَدَوِّح».

۱۰۰. نگر: لُغَتِ نامهٔ دهخدا، ذیلِ «شکم آور».

۱۰۱. نگر: لُغَتِ نامهٔ دهخدا، ذیلِ «دُنبه آور».

پس اگر ریخت «سُرآور»، آنسان که ما می‌گمانیم و پیش از ما نیز گمانیده‌اند، کوتاه‌گشته «سُرآور» باشد، اینک، با این گواهانِ واژگانی، جای هیچ‌گفت‌وگویی نمی‌ماند که «سُرآور» به معنای «نیکوترین» و «فربه‌ترین» - که هردو در دست‌نوشته‌های کهن شاهنامه در وصفِ آن میش آمده است^{۱۰۲} - تواند بود.

● «مرد هوش»

در هفت‌خان، آنجا که رستم، خسته و کوفته، از تاریکی و از دلِ آن «شَب تیره چون روی زنگی سیاه» که در آن «عنانِ رخش را داد و بنهاد روی / نه آفرز دید از سیاهی، نه جوی»، به روشنایی می‌رسد، فردوسی می‌فرماید:

همه جامه بر بَرش چون آب بود^{۱۰۳} نیازش به آسایش و خواب بود
 برون کرد بیریان از برش به خوی اندرون غرقه بُد مَغَرش
 بگسترد هردو بر آفتاب به خواب و به آسایش آمد شتاب
 لگام از سر رخش برداشت خوار رها کرد بر خوید در کشتزار
 بپوشید چون خُشک شد خود و بئر گیا کرد بستر بسانِ هزیر^{۱۰۴}
 چو در سبزه دید اسپ را دشتوان گشاده‌زبان سوی او شد دوان
 سوی رستم و رخش بنهاد روی یکی چوب زد گرم بر پای او
 چو از خواب بیدار شد پیلتن بدو دشتوان گفت کای آهرمن!
 چرا اسپ بر خوید بگذاشتی؟! بر رنج نأبرده برداشتی
 ز گفتار او تیز شد مرد هوش بجست و گرفتش یکایک دو گوش،
 بیفشرد و برکُند هردو ز بُن نگفت از بد و نیک با او سخن!^{۱۰۵}

...

رستم، توگویی از سر کوفتگی و بی‌توشی، کاری شگفت و بسیار خوشنوت‌آمیزی‌کنند و چهره‌ای بدوی از خویش فرامی‌نماید که با سیمای او در غالب جایهای شاهنامه تفاوت دارد. گوشهای مرد دشتبان را که

۱۰۲. نگر: شاهنامه، ابوالقاسم فردوسی، به‌کوشش: جلال خالقی مطلق، دفتر دوم - کذا بنشدید الواو -، ج: ۱، کالیفرنیا و نیویورک، ۱۳۶۹ ه.ش.، ص ۲۴، هامش.

۱۰۳. زنده‌یاد دکتر محمدجعفر محجوب، خسیسی جامه رستم را نانشی از رطوبتِ سرزمین سبز و خرم دانسته و از آسب راندن وی در سب تاریک سخن رانده است (سنج: سی قصه از شاهنامه - آفرین فردوسی -، ج: ۴، تهران: انتشارات مروارید، ۱۳۸۹ ه.ش.، ص ۱۴۰). آنچه ما از شاهنامه ذمی‌یابیم و با آندریافت شماری از دیگر خوانندگان این متن متین نیز همسوست (نمونه را، سنج: الشاهنامه، البنداری، ط: ۱، القاهرة: مطبعة دار الکُتُب المصریة، ۱۳۵۰ و ۱۳۵۱ ه.ق. ۱۱۲/۱۰؛ و دفتر دانایی و داد - بازنویشت شاهنامه، دکتر میرجلال‌الدین کزازی، ج: ۱، تهران: انتشارات معین، ۱۳۹۲ ه.ش.، ص ۱۲۱؛ و ...)، آسب راندن پهلوان است در تاریکی رنج‌آور و آنگاه غرق ریختن فوق‌العاده او و ...

فردوسی خود بتصریح فرموده است: «به خوی اندرون غرقه بُد مَغَرش».

۱۰۴. در شاهنامه‌ی ج مُسکو: هزیر.

«هزیر» واژه‌ای است تازی. «هزیر» را «مُصَخَف» یا «مُفَرَس» آن قلم داده‌اند.

در شاهنامه‌ی ج مُسکو:

+ بَخُفت و بیاسود از رنج تن

هم از رخش غم بُد هم از خویشتن

۱۰۵. شاهنامه فردوسی (متن انتقادی)، تحت نظر: ی. ا. برتلس، تصحیح متن به‌اهتمام: آ. برتلس - و ...، ج ۲، مُسکو، ۱۹۶۲ م.، ص ۹۹ و ۱۰۰، ب ۴۳۲ - ۴۴۳.

اعتراضش بر پهلوان بزرگ ایران زمین پُرنامعقول هم نیست، به شیوه‌ای وحشیانه می‌کند و مردک را بیچاره می‌کند! یک کلمه هم با او حرف نمی‌زند و لابد با آرامش به استراحت خود ادامه می‌دهد!!

این که چرا رستم در اینجا این اندازه متفاوت است، البته جای تأمل دارد... اصل حکایت، - چنان که اشارت رفت - قدری وحشیانه و بدوی است! ... شاید یادگاری است از بازگفته‌های بسیار کهن و ناتراشیده عامیانه داستان رستم، بدون پرداخت‌ها و فرہیزهای داستان‌سرایان فرہیخته‌ترسپسین که نشان پختگی بازگفتشان را در پیشینه قصه‌های شاهنامه می‌توان دید.^{۱۶} ... باری، هرچه هست و هرچه نیست، این پرسش بجاست که چرا حکیم فردوسی، رستم را در آستانه بروز چنین رفتار فجع بدوی و وحشیانه‌ای که در حالی سخت ناهوشیارانه و غیرعادی از آدمی سر می‌زند، «مرد هوش» می‌خواند؟ از بن، «مرد هوش» به چه معناست؟ و مفاد واژه «هوش» - در اینجا - چیست؟

نخست باید یادآور شویم که:

صَبِطُ بَيْتٍ دَر ویراسته‌های شایع شاهنامه که من هم اکنون در دسترس دارم، همین است («ز گفتار او تیز شد مرد هوش / بجست و گرفتش یکایک دو گوش») و هیچیک در نویسش «مرد هوش» با هم اختلافی ندارند.^{۱۷}

آقای فریدون جنیدی که بر بنیاد برداشتها و دریافته‌های غریب خویش در جای‌جای شاهنامه‌ی فردوسی بزرگ دست برده و نام کار تباہ ناروشمند خود را «ویرایش» شاهنامه نهاده‌اند،^{۱۸} در این باصطلاح «ویرایش»

۱۰۶. بی‌گمان داستانهایی که در شاهنامه‌ی فردوسی و آبخورهای آن گرد آمده است، به داستان‌پردازان و داستان‌سرایان دیرینه‌ای نسب می‌رساند که جملگی در یک پایه از فرہیختگی نبوده و در یک روزگار نمی‌زیسته و از پیشی یگانه و هماهنگ برخوردار نداشته‌اند. این تفاوت‌های ناگزیر، خواندناخواه، اثر خود را بر داستانه‌ها نهاده است، و در تفاوتی که از حیث پختگی و پرداخت یافتگی داستانی در میان شماری از قصه‌های شاهنامه دیده می‌شود، سهمی انکارناپذیر دارد.

اگر آنگونه که برخی گفته‌اند، فردوسی در کنار شاهنامه منثور ابومنصوری، از منابع دیگر و بویژه منابع شفاهی نیز بهره برده باشد، ظهور تفاوتها و غث و سمينها در زنجیره داستانه‌های شاهنامه، هرآینه بیوسیده‌تر هم خواهد بود.

از قضا، داستان هفت خان رستم، از نمونه‌هایی است که برخی گفته‌اند که با احتمال از منبعی شفاهی برگرفته شده و در شاهنامه درج گردیده است (سنج: فردوسی و شاهنامه او، به اهتمام: حبیب نیعمایی، تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۴۹ ه.ش. ص ۲۷۹ و ۲۸۰؛ و حماسه‌سرایی در ایران، دکتر ذبیح‌الله صفا، تهران: مؤسسه مطبوعاتی امیرکبیر، ۱۳۳۳ ه.ش. ص ۲۰۴ و ۲۰۵)؛ هرچند که این رای، مخالف هم دارد (سنج: ایران‌شناسی، س ۱۰، صص ۵۴۰ - ۵۴۷ / مقاله «هفتخان رستم، بیزن و منیژه و نکاتی درباره منابع و شعر فردوسی» به قلم محمود امیدسالار؛ و نامه فرهنگستان، ش ۱۲، زمستان ۱۳۷۶ ه.ش. ص ۱۳۷ / از مقاله «در دفاع از فردوسی»، نوشته محمود امیدسالار، ترجمه ابوالفضل خطیبی).

۱۰۷. نگر: شاهنامه فردوسی، ویراسته مهدی قریب - و - محمد علی پهبودی، ج ۱، ص ۲؛ تهران: انتشارات توس، ۱۳۷۴ ه.ش. ص ۲۵۶، ب ۴۳۷؛ و شاهنامه، به کوشش: جلال خالقی مطلق، دفتر دوم - کذا بتشدید الواو -، ج ۱، کالیفرنیا و نیویورک، ۱۳۶۹ ه.ش. ص ۳۲ / ۲، ب ۴۳۳؛ و شاهنامه، ویراست ذوم تصحیح خالقی مطلق، ج ۱، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۹۳ ه.ش. ص ۲۱۶ / ۱، ب ۴۳۲؛ و شاهنامه فردوسی، تصحیح از مصطفی جیحونی، ج ۳، اصفهان: انتشارات شاهنامه‌پژوهی، ۱۳۸۰ ه.ش. ص ۲۶۷ / ۱، ب ۴۳۲؛ و نامه باستان، دکتر میرجلال‌الدین کزازی، ج ۲، ص ۶؛ تهران: سمت، ۱۳۹۰ ه.ش. ص ۷۱، ب ۱۳۱۷؛ و شاهنامه (از دستنویس موزه فلورانس [مؤرخ] مُخَرَّم ۶۱۴ ه.ق. ۱)، تصحیح و ... دکتر عزیزالله جوینی، ج ۳، ص ۷؛ تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۹۲ ه.ش. ص ۲۷۰، ب ۴۳۸؛ و شاهنامه فردوسی، پژوهش: مهری پهنر، ج ۴، ص ۱؛ تهران: نشر نو، ۱۳۹۴ ه.ش. ص ۱۲۶، ب ۴۳۵؛ و شاهنامه، به کوشش: دکتر سید محمد دبیرسیاقی، ج ۱؛ تهران: نشر قطره، ۱۳۸۶ ه.ش. ص ۳۶۶ / ۱، ب ۵۶۸.

۱۰۸. درباره کار آقای جنیدی عجله، نگر:

نشر دانش، ش ۱۱۶، مهر و آبان ۱۳۸۸ ه.ش. صص ۶۱-۵۸ / مقاله «ویرایش خالقی شاهنامه» به قلم ابوالفضل خطیبی؛ و کتاب ماو ادبیات، ش ۳۲ - پیاپی: ۱۴۶ - آذر ۱۳۸۸ ه.ش. صص ۱۰۶-۱۰۸ / درباره شاهنامه‌ی ویرایش فریدون جنیدی [به قلم ابوالفضل خطیبی]؛ و آینه میراث، ش ۴۹، پاییز و زمستان ۱۳۹۰ ه.ش. صص ۶۸-۵ / مقاله «تصحیح نوآیین شاهنامه - بررسی ویرایش فریدون جنیدی» به قلم دکتر سنجاد آیدلنلو؛ و کتاب ماو ادبیات، ش ۶۵ - پیاپی: ۱۷۹ -، شهریور ۱۳۹۱ ه.ش. صص ۱۵ و ۱۶ از گفتار «تصحیح شاهنامه بس!» (گفت و گو با دکتر سنجاد آیدلنلو - گفت و گوگر: سیمه موسوی)؛ و کتاب ماو ادبیات، ش ۱۳ - پیاپی: ۱۲۷ -، اردیبهشت ۱۳۸۷ ه.ش. صص ۷۳ و ۷۴ / «درباره ویرایشی جدید از شاهنامه‌ی فردوسی به کوشش فریدون جنیدی» به قلم دکتر عزیزالله جوینی.

گفتارهای دیگری نیز به قلم آقایان محمد کرمی و فرهاد وداد و ... درباره شاهنامه‌ی پرداخته آقای جنیدی در برخی از مجلات انتشار یافته است که برای خوانندگان آگاهی‌های بیشتر در این باره شایان رجوع تواند بود.

ای کاش بعضی جوانانی که امثال آقای فریدون جنیدی را براساس شاهنامه‌شناس و واجد اهلیت می‌انگازند و هیابانگ ایشان را در دم‌زدن از فردوسی و شاهنامه ایران بازمی‌کنند، به این نکته مهم توجه کنند که:

انتقاد منتقدان این شیوه دلخواهی دخل و تصرف در تاریخ و فرهنگ و زبان و آثار و آثار قومی و اختلافی که با امثال آقای جنیدی دارند، برخاسته از تفاوت سلیقه نیست؛ بلکه ویراستن و چاپ و نشر و نقد و شرح متون کهن - و از آن جمله: شاهنامه‌ی فردوسی -، قواعد و آدابی دارد که کارهای امثال آقای جنیدی هزاران فرسنگ از آن دور افتاده است.

اولاً، گفتاورد آقای جُنیدِی از بُنداری بدین بیتِ فردوسی نگزنده نیست، بل به درونمایهٔ بینه‌های پیشین بازمی‌گردد، و کسانی که «قائل به ربط» باشند، آن را گواه و پشتوانهٔ خوانش یا ویرایش یا گزارش این بیت نمی‌سازند.

ثانیاً، بدرآوردنِ اعجاز‌آمیز «ز کردار او رستم آمد بجوش» از واژهٔ «خ»، بر فرض آن که ممکن باشد، محتاج علمی است که عوام به آن «علمِ ابقوف» می‌گویند؛ و از کجانه معلوم که این علم و ظلالِ لازم آن - مانند خیلی چیزهای دیگر - در چینهٔ آقای جُنیدِی باشد؟!

ثالثاً - و علی‌آئی تقدیر - گذاشتنِ «ز کردار او رستم آمد بجوش» به جای «ز گفتار او تیز شد مرد هوش»، بدین منوط است که یا خود فردوسی باشیم! و یا از جانب او و کالت‌نامهٔ محصری داشته باشیم! ... چنین شروطی در ما مُتَحَقِّق نیست؛ ولی شاید در آقای جُنیدِی باشد!!!

بازگردیم به «مرد هوش» فردوسی و مدلول آن:

استاد دکتر خالقی مطلق، در یادداشت‌های شاهنامه، این تعبیر را توضیح نداده‌اند.^{۱۱۴}

استاد دکتر کزازی، تعبیر «مرد هوش» را نگزارد و همین اندازه یادآور شده‌اند که مقصود از «مرد هوش»، رستم است.^{۱۱۵}

زنده‌یاد دکتر عزیزالله جوینی در توضیح «مرد هوش» نوشته است: «مرد دانا و خردمند».^{۱۱۶}

استاد معظم و شاهنامه‌شناس پیشاهنگ، آقای دکتر سید محمد دبیرسیاقی، نیز، «مرد هوش» را «مرد هوشیار» معنی کرده‌اند.^{۱۱۷}

استاد آرجمند، آقای دکتر علی رواقی، در فرهنگ شاهنامه، با گواه آوردن همین بیت فردوسی، «مرد هوش» را «آدم هوشیار و دانا و آگاه» دانسته‌اند.^{۱۱۸}

در لغت‌نامهٔ دهخدا هم، ذیل «هوش»، تعبیر «مرد هوش» را آورده

خود - که گمان می‌کنم از حیث درازدستی و تصرّف، با همه آنچه رونویسگران زینکار یاهو نگار در این هزارسال با شاهنامه کرده‌اند، بی‌کبارگی پهلو نواند زد، و جز بُندرت چیز تازه‌ای که به کار آید و معرفت آفزاید، در آن باز نتوان یافت - ، ذیل همین بیت «ز گفتار او تیز شد مرد هوش / بجست و گرفتش یکایک دو گوش»، نوشته‌اند: «در همه نمونه‌ها چنین است مگر در ل که بجای «تیز» «خیره» و در س و ق «تیره»^{۱۱۹} و از هیچیک معنی روشنی بر نمی‌آید. و نیز مرد هوش؟^{۱۲۰} در بنداری چنین آمده است: «و ضرب بعصا کانت معه علی رجله و امره ان یمسک فرسه عن الزرع» و با چوبی که با وی بود برای او زد و فرمان داد که اسبش را از کشتزار دور کند.^{۱۲۱} با نگرش به نوشتهٔ بنداری و واژهٔ «خ» در آغاز واژهٔ خیره در نمونهٔ ل، تنها بیک گونه می‌توان این سخن را بازنویشتن: «ز کردار او رستم آمد بجوش».^{۱۲۲}

می‌نویسم:

فَرَقْ نِهَادَنْ مِیَانِ «تَوْهُمَاتِ شَخْصِی» وَ «دَسْتَاوردِهایِ عِلْمِی»، خود، پُضَاعَتِی می‌خواهد که آسان به کف همه کس نمی‌آید.

شاهنامه، از آرزنده‌ترین و سرزنده‌ترین یادگارهای آرج آور فرهنگ پایا و پویای ماست. پس نمی‌توانیم آن را با زیچهٔ اغراض و اوهام و أهواء این و آن بگردانیم و انتشار هر خوانش تباه و پندار آلودی را از این نامهٔ دیرینه‌روز ولی گیتی فروز، به تعافل و تجاهل، خوشامد بگوییم و به فال نیک بگیریم!!!

۱۰۹. آقای فریدون جُنیدِی رمز نسخه‌ها را از پژوهش دکتر جلال خالقی مطلق برگرفته است؛ لیک در نقل آنها سهو کرده: سنخ: شاهنامه، ابوالقاسم فردوسی، به کوشش: جلال خالقی مطلق، دفتر دوم - کذا بتشدید الواو - ، ج: ۱، کالیفرنیا و نیویورک، ۱۳۶۹ هـ.ش / ۲۰ / ۳۲، هایش.

البته آقای جُنیدِی پُرنیازی به نسخه و رمز نسخه ندازد؛ چون بر مستند «پیرمغان» نشسته است و به تأیید نظر خَل مُعْتَمِن می‌کند!!! ... این نسخه و رمز نسخه، برای کسی چون آقای جُنیدِی، «آرایهٔ داستان» و «ویرایش شاهنامه» است!

آقای فریدون جُنیدِی، با «فروتنی» و ویژه‌ای - که از اختصاصات جناب ایشان است و در نوشته‌ها و گفته‌هاشان موج می‌زند!!! - ، تصریح فرموده‌اند که دیری با خویش‌ن اندیشیده‌اند و سرانجام بدینجا رسیده‌اند که: «... خداوند، و فرهنگ نیاکان، همهٔ دانشهای بایسته را [از برای تصحیح شاهنامه] به یک کس داده است [کذا]!، چنانکه نیاز به فراهم آوردن فرزانگان از چهار سوی نباشد، و پاشخ توبه این دادهٔ پروردگار، و دهش نیاکان چه باید باشد؟ بجز از آغاز به ویرایش شاهنامه برای همگان!

چون بدینجای رسیدم از جای برخاستم و خدای را نیایش کردم، و بیمان بستم که ویرایش می‌کنم ...»

(شاهنامهٔ فردوسی، ویرایش: فریدون جُنیدِی، ج پیشگفتار، ج: ۱، تهران: نشر بلخ، ۱۳۸۷ هـ.ش. ص ۴۵)

آیا هیچ کس دیگر در عالم ایران‌شناسی، با این «فروتنی»، قرابتِ غلامگی و نظرکردگی و چه‌وجه‌های خویش را به بُخ مخاطبان کشیده است!!! در گفتارها و نوشتارهای نامبرده، از این دست «فروتنی» ها، فراوان می‌توان یافت! ... «که مَم طاووس علیین شده»! ...

۱۱۰. کذا فی الأصل! جملهٔ آقای جُنیدِی فعل ندازد!

۱۱۱. کذا! در غیاب فعل!

۱۱۲. ترجمهٔ «یمسک» «بازداز» است، نه «دور کند»؛ و آقای جُنیدِی که در ریشه‌شناسی واژگان و زبان و تاریخ و حتی نژادشناسی قوم عرب، به دلخواه خویش، دامن دامن سخن برانگی می‌کنند و خرق عادت و ید بیضا می‌نمایند!!! (نمونهٔ را، نگر: داستان ایران بر بُنیاد گفتارهای ایرانی، فریدون جُنیدِی، ج: ۱، تهران: نشر بلخ، ۱۳۹۲ هـ.ش. صص ۴۱۳ - ۴۲۸). لایند این ابتدائیات را به از ما طلاب مُبْتَدِی باید بدانند!

۱۱۳. شاهنامهٔ فردوسی، ویرایش: فریدون جُنیدِی، ج: ۱، تهران: نشر بلخ، ۱۳۸۷ هـ.ش. / ۳۵۶ / ۱ هایش.

۱۱۴. سنخ: یادداشت‌های شاهنامه - با اصلاحات و افزوده‌ها - ، جلال خالقی مطلق، بخش یکم، ج: ۱، تهران، ۱۳۸۹ هـ.ش.، ص ۴۲۹.

۱۱۵. سنخ: نامهٔ باستان، دکتر میرخلال‌الدین کزازی، ج: ۲، ج: ۶، ۱۳۹۰ هـ.ش.، ص ۴۱۱.

۱۱۶. نگر: شاهنامه (از دستنویس موزهٔ فلورانس مؤرخ مُخَرَّم ۱۶۱۴ هـ.ق)، حکیم ابوالقاسم فردوسی، تصحیح و گزارش واژگان دشوار و ... به قلم: دکتر عزیزالله جوینی، ج: ۳، ج: ۷، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۹۲ هـ.ش.، ص ۲۷۰، هایش.

۱۱۷. نگر: شاهنامهٔ حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی، به کوشش: دکتر سید محمد دبیرسیاقی، ج: ۱، تهران: نشر قطره، ۱۳۸۶ هـ.ش. / ۱، ۳۶۶، هایش.

۱۱۸. نگر: فرهنگ شاهنامه، دکتر علی رواقی، ج: ۱، ۱۳۹۰ هـ.ش. / ۲۰، ۱۹۸۵.

و نوشته‌اند:

«مرد هوش: هوشیار، هوشمند.

ز گفتار او تیز شد مرد هوش

بجست و گرفتش یکایک دو گوش. فردوسی».

چنان که می‌بینید، مُسْتَنَدِشان، هَمین بَیتِ شاهنامه است، و در واقع، این معنی را، از برای این شُرودۀ فردوسی پیش نهاده‌اند.

بُنداری سپاهانی، تَرْجُمَانِ شاهنامه به زبانِ عَرَبی، تَرْجَمَةُ این فُقره را به ایجازی تمام برگزار کرده است^{۱۱۹} و نمی‌دانیم «مرد هوش» را چگونه می‌خوانده است و چه سان درمی‌یافته.

شاید با آندککی تَکَلُّفِ بَتوانِ گُفت: فردوسی رُستَم را «مرد هوش» خوانده است، چرا که به طورِ مُتعارَف - والبتّه نه در اینجا - مَرِدِ هوشیاری است و خِرَد را به کار می‌بندد. لیک آیا سَخَنِ فردوسی مَتَحَمَلِ چُنین تَکَلُّفی شده است؟

بانو مَهْری بَهْفَر، از معدود شاهنامه‌پژوهانی است که گویا آندکی به بی‌تناوبی و صَفِ رُستَم به هوشیاری و هوشمندی و دانایی و خِرَدوَری در این مقامِ بَخُصوص، تَوَجُّهُ کرده‌اند.

بانو بَهْفَر، در توضیح «هوش» در این بَیت، دو پیشنهادِ عَرَضه داشته‌اند:

۱. (کاربرد اسم به جای صفت) هوشمند، خردمند.

۲. می‌تواند مخفف «از هوش رفته» باشد. در این صورت مرد هوش: مرد از هوش شده، مرد بیخود، مرد خفته، مرد خوابیده»^{۱۲۰}.

داوری ما دربارهٔ پیشنهادِ نَخُستینِ ایشان که از آنچه تاکنون گفته‌ایم هویدا است و نیازی به واگویی نیست. در پدیرش پیشنهادِ دُوم نیز جای درنگ هست. از بِنِ مَن نمی‌دانم که واژه «هوش» چگونه «می‌تواند مخفف «از هوش رفته» باشد»؟

وانگهی، بانو بَهْفَر برای آن که «مرد هوش» را به معنای «مرد خفته، مرد خوابیده» بگیرند، دستاویزی به از اینها می‌توانستند جُست.

در فرهنگِ فارسی‌ی زنده‌یاد استاد دکتر مُحَمَّدِ مُعین (۱۲۹۶ - ۱۳۵۰ ه.ش.)، یکی از معانی «هوش» را - که البتّه به تصریح همان فَرهَنگ، در این کاربردِ واژه‌ای «عامیانه» است - «خواب» گفته

۱۱۹. سنج: الشاهدات، البُنداری، ط: ۱، القاهرة: مطبعة دارالکُتبِ المِصریّة، ۱۳۵۰ و ۱۳۵۱ ه.ق. / ۱۱۲ / ۱.

۱۲۰. شاهنامهٔ فردوسی: تَصحیحِ انتقادی و شرحِ یکایکِ آیات، [پژوهش:] مَهْری بَهْفَر، ج ۴، تهران: نشر نو، ۱۳۹۴ ه.ش.، ص ۱۲۶.

و این تعبیرِ تَدَاوُلی را شاهدِ آن آورده‌اند: «هوشم بُرده بود» یعنی: خوابم بُرده بود.^{۱۲۱}

باری، آیا «هوش» بدین معنی در روزگارِ فردوسی نیز کاربرد داشته است و می‌توان به استنادِ آن، بَیتِ شاهنامه را معنی کرد؟ ... عِجَالَةً نمی‌دانم.

شاید برخی، واژهٔ «هوش» را مَحَرَفِ واژه‌ای دیگر بیندارند و - نه به فَرَاخُدستیِ آقايِ فریدونِ جُنیدی!، ولی - بخواهند در قَالِبِ تَصحیحِ حدسی و قیاسی، مَتَن را دَسْتکاری کنند.

اگر بِنَا بر دَسْتکاریِ مَتَن باشد، ای بَسَا مُناسِب‌ترین واژهٔ پیش‌نهادنی، در این مقام، واژهٔ «زوش» باشد.

واژهٔ «زوش»، به تَفصیلی که لُغویان آورده‌اند،^{۱۲۲} به معنایِ خشمگین و تَرش‌روی و تُنَد و تُنَدخوی و سَخَتِ طَبَع و کَجِ طَبِيعَت و زود رُنج و فُظ و عَنيف است و هَم‌چُنین به معنایِ نِرومَنَد و صَاحِبِ قَوَت و دِلیر.

از رودکی مَنقول است:

بانگِ کَرْدَمَتِ ای فَغِ^{۱۲۳} سیمین!

زوش خواندم تُرا، که هستی زوش^{۱۲۴}

عبدالواسعِ جَبلی گفته است:

بُود پیوسته از بیمِ سَنانَت در تَفِ هیجا،

بُود همواره از ترسِ خَدنگت در صَفِ عَسْکَر،

نَهنگِ تُنَد چون سیمابِ لِرزان در بَیمِ عَمّان،

پَلنگِ زوش چون سیمُرخِ پَنهان در کُهِ بَریر^{۱۲۵}

۱۲۱. فَرهَنگِ فارسی، دکتر مُحَمَّدِ مُعین، ج: ۵، تهران: مَوْسَسَۀ اِنْتِشاراتِ اَمیرکبیر، ۱۳۶۲ ه.ش. / ۴۰ / ۵۲۲۵.

۱۲۲. نگر: لُغَتِ نَامَۀِ دِهخُدا، ذَبیلِ «زوش»؛ و: فَرهَنگِ رِيشه‌شناسختیِ زَبانِ فارسی، مُحَمَّدِ خَسْرُ دُوست، تهران: فَرهَنگسَتانِ زَبانِ و اَدَبِ فارسی، ۱۳۹۳ ه.ش. / ۳۰ / ۱۶۰۱ و ۱۶۰۲؛ و: فَرهَنگِ رِيشه‌شناسیِ فارسی، پاول هُزن - هائیرپشِ هُوشمَنان، تَرْجَمه هَمراه با گُواهِایِ فارسی و بَهلوی از جَلالِ خالقیِ مُطلق، ج: ۱، اِصفهان: اِنْتِشاراتِ مَهْر اَفروز، ۱۳۹۴ ه.ش.، ص ۲۶۱.

۱۲۳. فَغ: بَیت، صَتم: مَعشوق، یا: زِبیاری. / ۱۲۴. مُحیطِ زَندگی و اَحوال و اَشعارِ رودکی، سَعیدِ نَفیسی، تهران: کتابخانۀ ابن‌سینا، ۱۳۴۱ ه.ش.، ص ۵۲۴، ب ۷۲۷.

نیز نگر: اَشعارِ فارسیِ پراکنده در مَتون (تاسال ۷۰۰ هجری)، عَلیِ صَفَریِ اَقَلعَه، ج: ۱، تهران: بُنیادِ مَوفقاتِ دکترِ مَحمودِ اَفشار - با هَمکاری: اِنْتِشاراتِ سَخَن - ، ۱۳۹۵ ه.ش.، ص ۷۹۴ / ۲، ب ۱۲۹۳۳.

۱۲۵. دیوانِ عبدالواسعِ جَبلی، به اِهتمام و تَصحیح و تَعْلِیق: دکترِ ذَبیح‌اللهِ صَفا، ج: ۲، تهران: مَوْسَسَۀ اِنْتِشاراتِ اَمیرکبیر، ۱۳۵۶ ه.ش.، ص ۱۲۳.

چوپیل مَسست و نهنگِ دَمان و گرگِ دلیر / چوبَر زوش و پلنگِ خرون و شیرِ زیان^{۱۲۶}

و خاقانی فرموده:

بَختم آوِخ که طفلِ گرینده سست / که به هر لحظه زوش می بشود^{۱۲۷}

واژه «زوش» از واژگانِ پُرکاربردِ منظومه های حماسی و پهلوانی است که به اقتضای شاهنامه ی حکیم سُخَن گُسْتَرِ طوس سُروده شده است.

این بیتهای از گرشاسب نامه ی حکیم اَسَدی طوسی است:

* یکی کُودکِ نورسیده سست زوش / هنوزش نگشته سست گل مُشکپوش^{۱۲۸}

* سَبُکِ پهلوانِ پیش کآید به هوش / به غار اندرون زفت چون شیرِ زوش^{۱۲۹}

* چُنین گُفت دانا که با خَشَم و جوش / زبائِم یکی بَسسته شیراست زوش^{۱۳۰}

در کوش نامه^{۱۳۱} و فرامرنامه^{۱۳۲} و شیرنگ نامه^{۱۳۳} و هُمائ نامه^{۱۳۴} و ساق نامه ی منسوب به خواجه ی کرمانی^{۱۳۵} و شهریار نامه ی منسوب به عُثمانِ مُختاری غزنوی^{۱۳۶} هم واژه «زوش» را می بینیم.

در این کاربدها، «زوش»، نه تنها در وصف جانورانی چون شیرو پیل، که به طور مُستقیم، در وصف اشخاص و حتی در وصف لشکر و سپاه نیز آمده است.

تَوَجُّه به معنای «زوشیدن» و هَمچُنین «زوشانیدن» هم، به تفصیلی که لُغویان آورده اند،^{۱۳۷} بسیار شاینده و بَخُصوص مُؤکِّدِ تَناسُبِ مُحتمَلِ «زوش» با این بیته شاهنامه است:

«زوشیدن» و «بَرزوشیدن» یعنی: تراویدن آب یا نَمی از جایی و چکیدن و تَقطیر شدن؛ چنان که عَسجدی در چارانه ای درِ یغ آمیز گفته است:

تا مُشکِ سیاهِ مَن سَمَن پوشیده سست / خونِ جگرِ مَن به دیده بَر جوشیده سست

شیری که به کُودکی لَبَم نوشیده سست / اکنون ز بُناگوشَم بَرزوشیده سست^{۱۳۸}

۱۲۶. هَمان، ص ۳۹۲.

۱۲۷. دیوان خاقانی شروانی، به کوششِ دکتر سَید ضیاء الدین سَجادی، انتشارات زُوار، ص ۱۶۸.

۱۲۸. گرشاسب نامه، حکیم ابونصر علی بن أحمد اَسَدی طوسی، به اهتمام: حبیب یغمایی، ج: ۲، تهران: کتابخانه طهوری، ۱۳۵۴ ه.ش.، ص ۸۲.

۱۲۹. هَمان، ص ۲۸۳.

۱۳۰. هَمان، ص ۲۸۸.

۱۳۱. سَنج: کوش نامه، حکیم ایرانشان بن ابی الخیر، به کوشش: جلال متینی، ج: ۱، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۷۷ ه.ش.، ص ۱۹۱ / ۷۷۱؛ و: ص ۲۱۳ / ۱۱۷۴؛ و: ص ۲۱۴ / ۱۱۹۷؛ و: ص ۲۱۷ / ۱۲۳۳؛ و: ص ۲۲۲ / ۱۳۳۴؛ و: ص ۲۵۲ / ۱۹۰۸؛ و: ص ۲۹۳ / ۲۷۰؛ و: ص ۲۹۴ / ۲۷۱۹؛ و: ص ۳۲۴ / ۳۲۹۱؛ و: ص ۳۸۹ / ۴۵۱۳ و ۴۵۱۹؛ و: ص ۴۴۷ / ۵۶۵۴؛ و: ص ۴۵۱ / ۵۷۳۱؛ و: ص ۴۶۴ / ۵۹۸۴؛ و: ص ۴۹۱ / ۶۴۹۸؛ و: ص ۵۱۶ / ۶۹۵۲؛ و: ص ۵۳۳ / ۷۳۰۰؛ و: ص ۵۵۲ / ۷۶۲۴؛ و: ص ۵۹۶ / ۸۴۳۲؛ و: ص ۶۶۱ / ۹۶۷۲.

۱۳۲. سَنج: فرامرنامه بُزُگ، به کوشش: ماریولین فان زوتفن - و ابوالفضل خطیبی، ج: ۱، تهران: انتشارات سُخَن، ۱۳۹۴ ه.ش.، ص ۳۹ / ۵۰۵؛ و: ص ۱۶۴ / ۲۲۴۰؛ و: ص ۳۳۵ / ۴۹۵۰؛ و: ص ۳۶۱ / ۵۳۳۱.

۱۳۳. شیرنگ نامه، به کوشش: ابوالفضل خطیبی - و گابریله وان دن برگ، ج: ۱، ۱۳۹۵ ه.ش.، ص ۵۲ / ۶۲۶؛ و: ص ۷۲ / ۸۶۹؛ و: ص ۱۵۰ / ۱۸۲۴؛ و: ص ۱۷۵ / ۲۱۱۴.

۱۳۴. نگر: هُمائ نامه، مُقدمه و تَصحیح و حواشی: مُحمَّد روشن، ج: ۱، تهران: آنجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۳ ه.ش.، ص سی و هشت (نشانی بیت در متن ذُرست نیست).

۱۳۵. نگر: ساق نامه، تَصحیح: وحید رویانی، ج: ۱، تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب، ۱۳۹۲ ه.ش.، ص ۸۳ و ۱۹۶ و ۲۰۷ و ۲۵۹ و ۳۲۰ و ۴۳۶.

۱۳۶. نگر: دیوان عُثمانِ مُختاری، به اهتمام: جلال الدین هُمایی، ج: ۲، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲ ه.ش.، ص ۸۰۰ و ۸۱۹.

۱۳۷. نگر: لُغت نامه دَهخدا، ذلّی «زوشیدن» و «بَرزوشیدن» و «زوشانیدن».

۱۳۸. دیوان حکیم عَسجدی قزوینی، به کوشش: علیرضا شعبانیان، ج: ۱، تهران: انتشارات سوره مهر، ۱۳۹۴ ه.ش.، ص ۱۱۵ / ۲۳۷ و ۲۳۸. نیز نگر: اُشعار فارسی پراکنده در متون (تاسال ۷۰۰ هجری)، عَلی صَفَری آقی قَلعه، ج: ۱، ۱۳۹۵ ه.ش.، ص ۲۰۳ / ۳۳۳۶ و ۳۳۳۶.

«زوشیدن»، همچنین، به معنای در مردم آویختن و نیز به غضب آمدن و نیز به زحمت افتادن است. «زوشانیدن» هم یعنی: به غضب آوردن.

رُستم برآستی در آن حال و وضعی که فردوسی وصف کرده، «مرد زوش» بوده است!

باری، گمان این بنده آنست که در تصحیح قیاسی و اجتهادی «هوش» به «زوش»، جای شتاب نیست. ای بسا کلید گشاد این بند را در جای دیگر دستیاب توان کرد و دور نمی دانم که خود ضبط «هوش»، در اینجا، اصیل و صحیح باشد.

«در این باره» - به تعبیری از بُزرگان،^{۱۳۹} «مثل یک فارسی زبان معمولی که در صرف و نحو عادی زبان روزش هم تبخیری ندارد» و بی آن که در حقی خویش ادنی توهم تخصص یا اهلیت در رشته بسیار دقیق ریشه شناسی لغات داشته باشم، ولی به اعتماد بعضی آنچه در منابع دیده و یافته ام و با دست و دلی لرزان، «عرض می‌کنم»^{۱۴۰} که:

در زبانهای کهن ایرانی، ریشه‌هایی را می‌توان سراغ کرد که در نگاه نخست واژه «هوش» را به معنایی که در این مقام بکار باشد، از رسته‌های آن ریشه توان پنداشت.

در اینجا چند ریشه را یاد می‌کنم:

ریشه «هوش» که در ریخت صرفی «هشت» نمودار می‌گردد، و دو مصدر «خوشیدن» و «خشکیدن» در فارسی دری، هردو از این ریشه است.^{۱۴۱}

ریشه «هو» که در ریختهای صرفی «هئو، هوشی، هت» نمودار گردیده است و معنای «له کردن و کوبیدن و فشردن» دارد، و کلمه «هاون» در فارسی دری، بدان بازمی‌گردد.^{۱۴۲}

ریشه «خشوب» که در ریخت صرفی «خشفس» نمودار گشته است، و «اشفتن، آشوفتن، آشوب» در فارسی دری، بدان بازمی‌گردد.^{۱۴۳}

با توجه به این که بنا بر داستان شاهنامه، رستم خسته و کوفته از راه رسیده و سخت عرق ریخته چندان که جامه اش از عرق خیس است و آشفته و درهم و مانده به خواب رفته، مشتقات همه این ریشه‌ها مناسب

در مجموعه‌ای از سروده‌های عسجدی که پیش از این به تدوین طاهری شهاب چاپ شده بود، این چارانه از قلم افتاده است. سنج: دیوان استاد ابونظر عبدالعزیز بن منصور عسجدی مروزی، به اهتمام و تصحیح و تحشیه: طاهری شهاب، با مقدمه سعید نفیسی، ج: ۱، تهران: کتابخانه طهوری، ۱۳۳۴ ه.ش. ص ۱۶ و ۱۷.

۱۳۹. آعنی: استاد والامقام جلیل و سید نبیه نبیل، غلامه فهامه، سید محمد فرزان بیرخندی (۱۲۷۳ - ۱۳۴۹ ه.ش.) - قدس الله سیره العزیز.

۱۴۰. یغما، شهریور ۱۳۳۷ ه.ش.، ص ۲۸۶.

۱۴۱. سنج: راهنمای ریشه فعلهای ایرانی در زبان اوستا و فارسی باستان و فارسی کنونی، دکتر محمد مقدم، تهران: مؤسسه مطبوعاتی علمی، ۱۳۴۲ ه.ش.، ص ۱۳.

نیزنگر: فرهنگ ریشه شناسی فارسی، پاول هژن - هاینریش هوئشمان، ترجمه همراه با گواهیهای فارسی و بهلولی از: جلال خالقی مطلق، ج: ۱، اصفهان: انتشارات مهرافروز، ۱۳۹۴ ه.ش.، ص ۱۹۵؛ و: فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، محمد حسن دوست، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۹۳ ه.ش. ۲۰ / ۱۱۵۲ - ۱۱۵۴ و ۱۲۱۰ و ۱۲۱۱.

۱۴۲. سنج: راهنمای ریشه فعلهای ایرانی در زبان اوستا و فارسی باستان و فارسی کنونی، دکتر محمد مقدم، تهران: مؤسسه مطبوعاتی علمی، ۱۳۴۲ ه.ش.، ص ۱۵.

نیزنگر: فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، محمد حسن دوست، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۹۳ ه.ش. ۲۰ / ۱۲۰۷ و ۱۲۰۹، و ۴ / ۲۸۷۷ و ۲۸۷۸.

۱۴۳. سنج: راهنمای ریشه فعلهای ایرانی در زبان اوستا و فارسی باستان و فارسی کنونی، دکتر محمد مقدم، تهران: مؤسسه مطبوعاتی علمی، ۱۳۴۲ ه.ش.، ص ۱۶.

نیزنگر: فرهنگ ریشه شناسی فارسی، پاول هژن - هاینریش هوئشمان، ترجمه همراه با گواهیهای فارسی و بهلولی از: جلال خالقی مطلق، ج: ۱، اصفهان: انتشارات مهرافروز، ۱۳۹۴ ه.ش.، ص ۱۱؛ و: فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، محمد حسن دوست، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۹۳ ه.ش. ۱۰ / ۷۲ - ۷۴.

أحوال او تَوَاند بود.

ایرانی مشهورتر از آن است که نیازی به تذکار داشته باشد.^{۱۴۸}

«خوش» به معنای «خُشک» در بعضی نسخ - یا دُرست تر بگویم: در بعضی تحریهای - لُغَتِ فُرسِ اَسَدی مَسطور است.^{۱۴۹} «خوش» به معنای «خُشک» را در لُغَتِ نَامَهٗ دِهخدا نیز با گواهی از شروده های اَبوشکور بلخی آورده اند؛^{۱۵۰} هرچند که دُرستی آن گواه جای درنگ است.^{۱۵۱}

الحاصل، پیکر رُستَم در آن حال و وَضَع که فردوسی وَصَف کرده است، دُچارِ «دُبول» بوده و «دُبول» همان خوشیدن و خوشیدگی است.^{۱۵۲}

بدین شاهدِ مهمِّ رَاحةِ الصُّدورِ راوندی در بابِ خوشیدنِ اندامها بنگرید که یادآور تعبیرِ «خُشک شُدن» گردن و دَست و پاست که امروز هم به کار می بریم:

«... إمام جهان و مُفتی اصفهان، جمال الدین الیزدی، گفت: در شهر یزد مردی را دیدم علی علام نام، پیرو ضعیف شده، عصایی در دست، و جماعت پیران یزد را هنوز حکایت او معلوم باشد که دوازده سال پای علی علام خوشیده و در میان بازار چون کودکان بر زمین خیزیدی، ... سه شب پیایی در خواب دید که مُصطفی - صَلَوَاتِ الرَّحْمَنِ عَلَيْهِ - او را گفتی: ای علی! پیش سلطان مُحَمَّد بن ملکشا رو تا هَمَّت نیکو کُند و نِیَّتِ خَیْر دَر آورَد و دَست در پای تو مالَد تا ازین بَند برهی و پای تونیکو شود. او خوابِ خویشان را بازگفت. توزیعی فرمودند و او را چهارپای ترتیب کردند و او را به اصفهان آوردند و بَر دَر سرای سلطان مُلازم شد؛ و هرگاه که سلطان بَر نشستی قِصه ای نوشتی که مرا به حَلَوَت با خُداوندِ عَالَمِ سَخنی هست؛ لَهِ را مَرا بگُذار تا سَخنی خود بگویم که مردی درویشم از شصت فرسنگ بدین کار آمده ام. سلطان سعید بفرمود تا او را بجویند تا هیچ کار دارد. گفتند: ای خُداوند! او مردی پیرست پایها

گمانم، این است که «هوش»، در اینجا، وصفِ شخصی است که بَخشِ مَهْمی از آبِ بَدَنش را از دَست داده و تَن و جانش پِژمُرده و پیکرش کوفته شده است. چیزی در این خُدد.

این معنایِ پیشینهادی، با حال و وَضَع رُستَم داستان، تَناسِبِ تام دارد؛ همان حال و وَضَعی که زمینهُ رفتارِ حَشیَن و پرخاشِ ناسنجیده وی را فراهم می آورد و آستانهُ تَحْمَلِ پهلوان را به طَورِ مَحسوس و شگفت انگیزی مُختَل می سازد و تابِ خویشنداری را یکسره از وی می ستاند؛ ... تا بِالْمَال، گوشه های بَر کُندهُ دَشتبان بیچاره را کُف دَستش می گُذارد!!!

«هوش» می تواند ریختِ دیگر واژهٔ «خُشک» و به معنای پِژمُرده و افسرده و تَرنجیده و بشولیده باشد.

در لُغَتِ نَامَهٗ دِهخدا نیز، ذیلِ «هوشیدن» آورده اند: «به زبان پهلوی خشک شدن: بهوشید: خشک شد. (حاشیهٔ فرهنگ اسدی).»

این «هوشیدن»، در واقع، ریختِ دیگر «خوشیدن» است که در متنهای فارسی به معنای خُشک شدن و پِژمُردن فراوان به کار رفته و ما همه دَستِ کم در گِلستانِ سَعدی آن را خوانده و دیده ایم.

واژهٔ «هوشاز» به معنای «تشنگی آسب و شتر و مانند آن که بغایت رسیده باشد»، در شماری از فرهنگها و از آن جمله برهانِ قاطع^{۱۴۴} مَسطور است. همچنین مَصَدِرِ «هوشازیدن» و نَعْتِ «هوشازده»، «هوشازیدن» به معنای «تشنه شدن دواب، بغایت تشنه شدن آسب و شتر و سایر حیوانات» است^{۱۴۵} و «هوشازده» به معنای بسیار تشنه و عطشان.^{۱۴۶} «هوشاز» هم به همان معنای «هوشاز» در بعضی فرهنگها از جمله برهان^{۱۴۷} مَسطور است.

از مَوَیِداتِ کاربردِ «هوش» به معنایِ «خُشک»، کاربردِ «خوش» است به همین معنی؛ و دگرگونیِ آواییِ «خ» به «ه» در زبانهای

۱۴۸. نمونه این ابدالها در زبان ایلِ بختیاری فراوان است.

سنج: تبارشناسی واژگانِ بختیاری، هوشنگ کریمی - و آرمان موری احمَدی، ج: ۱، اصفهان: نشر اسپانه، ۱۳۹۳ ه.ش.، ص ۴۰ - ۱۱۱ - ۱۱۳ - ۱۷۱ - ۱۷۵.

خود واژهٔ «خُشک» در زبانِ بختیاری، همساز با ریختِ کهنِ فارسی میانهٔ آن، «hoshk» گفته می شود. نگر: همان، ص ۱۷۱؛ و فرهنگِ کوچکی زبانِ پهلوی، د. ن. مکتزی، تَرخُمَهٗ مَهشیدو میرفخرایی، ج: ۱، تهران: پژوهشگاهِ علومِ انسانی و مطالعاتِ فرهنگی، ۱۳۷۳ ه.ش.، ص ۲۳۴.

۱۴۹. نگر: لُغَتِ فُرسِ اَبوشکور، اَبومَنصور عَلی بن اَحْمَد اَسَدی طوسی، به تصحیح و اِهْتِمَامِ عَبّاس اِقبال، طهران: چاپخانهٔ مجلس، ۱۳۱۹ ه.ش.، ص ۲۰۶، هاشم.

۱۵۰. نگر: لُغَتِ نَامَهٗ دِهخدا، ذیلِ «خوش».

۱۵۱. گُلو و یادشده را سنج با: شرح احوال و اشعارِ شاعرانِ بی دیوان در قَرنهای ۵/۴/۳ هجری قمری، محمود مَدَیْری، ج: ۱، نشر پانوس، ۱۳۷۰ ه.ش.، ص ۸۵، ب ۳۶.

۱۵۲. «دُبوله... خوشیدن لب از تشنگی و خوشیدگی آن». (مُنْتَهی الأرب، ط. لاهور، ۲ / ۸۲) «دُبوله... زین خُشک لب». (همان، همان جا)

۱۴۴. سنج: بُرهانِ قاطع، به اِهْتِمَامِ دَکترِ مُحَمَّدِ مَعین، ج: ۵، تهران: مَوْسَسسهٔ اِنْتِشاراتِ اَمیرکبیر، ۱۳۷۶ ه.ش.، ص ۴۰ / ۲۳۹۴.

۱۴۵. سنج: بُرهانِ قاطع، به اِهْتِمَامِ دَکترِ مُحَمَّدِ مَعین، ج: ۵، ص ۴ / ۲۳۹۴؛ و لُغَتِ نَامَهٗ دِهخدا.

۱۴۶. سنج: لُغَتِ نَامَهٗ دِهخدا.

در ضمن سنج: کتاب البُلغَه، اَدیبِ تَعقُوبِ کُردی نیشابوری، مُقابله و تَصحیحِ متنِ به اِهْتِمَامِ مَحْتَسَبِ مِثْوی - و - فِیروز خَریجی، ج: ۱، تهران: اِنْتِشاراتِ بُنیادِ فَرهنگِ ایران، ۱۳۵۵ ه.ش.، ص ۳۶۳، ذیلِ «الأهیم»؛ و تَرخُمَهٗ فارسیِ الإِبائَهٗ، شرحِ التَّمای فی الأَسْمای میدانی، به کوششِ عَلی اَشْرَفِ صادقی، ضمیمهٔ شمارهٔ ۱۰ نامهٔ فرهنگستان، تهران: فرهنگستان زبان و ادبِ فارسی، تیر ۱۳۷۹ ه.ش.، ص ۱۷، باز ذیلِ «الأهیم».

۱۴۷. سنج: بُرهانِ قاطع، به اِهْتِمَامِ دَکترِ مُحَمَّدِ مَعین، ج: ۵، ص ۴ / ۲۳۹۴.

خوشیده. می‌گوید: خوابی دیده‌ام، می‌خواهم تا بگویم. سلطان فرمود تا او را به خلوت بیاوردند.»^{۱۵۳}.

قصه مؤثری است؛ لیک الباقی آن را به استیهاد لغوی ما دخلی نیست. ... ادامه داستان را خود دوستان در راحة الصدور راوندی خواهند خواند! ...

ناگفته نگذارم که:

در زبان فارسی واژه‌ای داریم به ریخت «چنگال خوش». «چنگال خوش» را «چنگال خوست» و «چنگال خواست» هم گفته‌اند و مقصود از آن، همانا، هر چیز درهم مالیده نیک آمیخته (لفظاً: کوفته چنگ، کوفته چنگال) است، و نام غذایی خاص نیز هست.^{۱۵۴} باری، «خوش» را، چه در این واژه، و چه در واژه «دستخوش» (زیبون و عاجز / لفظاً: کوفته دست، له شده دست، دست مال)، به معنای کوفته و له شده گرفته‌اند، و باریشه باستانی «هوه» به معنای «کوفتن، فشردن، مالیدن»، در پیوند شمرده‌اند.^{۱۵۵} این که «خوش»، یا «هوش» که معادل آن تواند بود، در این معنای اخیر الذکر، چه اندازه با حال موصوف رستم در تناسب است، حاجتی به تصریح و تأکید من بنده ندارد.

● «بکشید» یا «بگوشید»؟

آنگاه که فرهاد، فرستاده کاووس شاه، نامه کی کاووس را به شاه مازندران می‌رساند و شاه مازندران در پاسخ نامه کی کاووس و در واگیش به آگهی‌هایی که از سرنوشت یاران خویش می‌یابد سخنان دُرُشت می‌گوید، فردوسی می‌فرماید:

چو بشنید فرهاد ازو داوری

بُندی و بُندی و بُندی و گُندآوری^{۱۵۶}

بکشید تا پاسخ نامه یافت

عنان سوی سالارایران شتافت

۱۵۳. راحة الصدور و آية الشورى در تاريخ آل سلجوق، مُحَمَّد بن عَلی بن سُلیمان الراوندی، به سعی و تصحیح: مُحَمَّد اقبال، با تصحیحات لازم: مُحَمَّد بن میثوی، ج: ۲، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۴ ه.ش. ص ۷۷ و ۷۸.

۱۵۴. «چنگال خوش» و «چنگال خوست» و «چنگال خواست» را در لغت نامه دهخدا ملاحظه فرمایید. نیز نگر: فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، مُحَمَّد حسن دوست، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۹۳ ه.ش. ص ۲۰ / ۱۲۰۹.

در بعضی فرهنگهای کهن و معتبر تازی به پارسی، واژه «الدلیک» را به «چنگال خوش» برگردانده‌اند. سنج: کتاب البُلغه، آدیب یعقوب کردی نیشابوری، مقابله و تصحیح متن به اهتمام: مُحَمَّد بن میثوی - فیروز خریجی، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۵ ه.ش.، ص ۱۴۲ (در گزارش گونه‌های «ظبیخ»).

۱۵۵. نگر: فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، مُحَمَّد حسن دوست، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۹۳ ه.ش. ص ۲۰ / ۱۲۰۹.

۱۵۶. در شاهنامه‌ی چ مسکو: کنداوری.

بیامد بگفت آنچه دید و شنید
همه پرده رازها بردرید^{۱۵۷} ...

شکن ما بر سر این بیت است:

بکشید تا پاسخ نامه یافت
عنان سوی سالارایران شتافت

نخست باید یادآور شویم که: صَبِطِ نَخْسْتین واژه بیت، در ویراستهای شایع شاهنامه که من هم اکنون در دسترس دارم و بیت را در متن آورده‌اند، همین «بکشید» است بی هیچ اختلافی.^{۱۵۸} برخی هم، از بُن، بیت را در متن شاهنامه نیاورده‌اند.^{۱۵۹}

وانگهی، «بکشید» یعنی چه کرد؟ ... سعی کرد؟ ... جنگ کرد؟! ... چه کرد؟

شماری از شاهنامه‌پژوهان که به گزارش ابیات و لغات شاهکار فردوسی اهتمام کرده‌اند، در توضیح این «بکشید» هیچ قلم نکرده‌اند.

بانو مه‌ری به‌فر نوشته‌اند: «کوشیدن، اصرار کردن، نیز شتاب کردن» و آنگاه حاصل معنای سروده فردوسی را چنین تقریر کرده‌اند: «اصرار کرد تا پاسخ نامه را از او بگیرد ...».^{۱۶۰} آقای دکتر توفیقی شبحانی نوشته‌اند: «کوشیدن: بسیار تلاش کردن».^{۱۶۱}

چرا باید فرهاد اصرار کرده باشد؟! ... چرا باید بسیار تلاش کرده باشد؟! ... اصرار بر چه؟! ... تلاش برای چه؟! ... خود شاه

۱۵۷. شاهنامه فردوسی (متن انتقادی)، تحت نظر: ی. ا. برتلس، تصحیح متن به‌اهتمام: آ. برتلس - و ... ج ۲، مسکو، ۱۹۶۲ م.، ص ۱۱۲، ب ۶۷۷ - ۶۷۹.

۱۵۸. نگر: شاهنامه فردوسی، ویراسته مهدی قریب - و - مُحَمَّد عَلی بهبودی، ج ۱، ج: ۲، تهران: انتشارات توس، ۱۳۷۴ ه.ش. ص ۲۶۶، ب ۶۷۰؛ و شاهنامه، به‌کوشش: جلال خالقی مطلق، دفتر دوم - کنذا بتشدید الواو -، ج: ۱، کالیفرنیا و نیویورک، ۱۳۶۹ ه.ش.، ص ۴۸، ب ۶۵۸؛ و شاهنامه، ویراست دوم تصحیح خالقی مطلق، ج: ۱، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۹۳ ه.ش. ۱۰ / ۲۲۵، ب ۶۵۷؛ و شاهنامه فردوسی، تصحیح از: مَظفَر جیحونی، ج: ۳، اصفهان: انتشارات شاهنامه‌پژوهی، ۱۳۸۰ ه.ش.، ۱ / ۲۷۶، ب ۶۵۹؛ و شاهنامه فردوسی، پژوهش: مه‌ری به‌فر، ج ۴، ج: ۱، تهران: نشر نو، ۱۳۹۴ ه.ش.، ص ۱۸۸، ب ۶۶۷؛ و شاهنامه، به‌کوشش: دکتر سید مُحَمَّد دبیرساقی، ج: ۱، تهران: نشر قطره، ۱۳۸۶ ه.ش. ۱۰ / ۳۸۳، ب ۸۸۱؛ و شاهنامه، حکیم ابوالقاسم فردوسی، به‌اهتمام: دکتر توفیق ه. شبحانی، ج: ۱، تهران: انتشارات روزنه، ۱۳۸۵ ه.ش.، ۱ / ۲۷۴، ب ۶۷۸.

۱۵۹. نگر: نامه باستان، دکتر میرجلال‌الدین کزازی، ج ۲، ج: ۶، تهران: سمت، ۱۳۹۰ ه.ش.، ص ۸۰؛ و شاهنامه (از دستنویس موزه فلورانس) [مَوْزَخ] مُخَرَّم [۶۱۴ ه.ق. (۱.)]، تصحیح و ...: دکتر عزیزالله جوینی، ج ۳، ج: ۷، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۹۲ ه.ش. ص ۳۰۷ و ۳۰۸.

۱۶۰. شاهنامه فردوسی، پژوهش: مه‌ری به‌فر، ج ۴، ج: ۱، تهران: نشر نو، ۱۳۹۴ ه.ش. ص ۱۸۸.

۱۶۱. شاهنامه، حکیم ابوالقاسم فردوسی، به‌اهتمام: دکتر توفیق ه. شبحانی، ج: ۱، تهران: انتشارات روزنه، ۱۳۸۵ ه.ش. ۱۰ / ۲۷۴، ب ۶۷۸، هامش.

مازندران - به تصریح فردوسی - دارد به کنی کاووس پاشخ می دهد و جواب نامه او را می فرستد؛ دیگر اصرار کردن یا هرگونه کوشش دیگر، از چه راه و روی تواند بود؟!

بنداری سپاهانی ما نیز، در الشاهنامه، در گزارش این فقره داستان نوشته است: «فَلَمَّا سَمِعَ فَرهادَ كَلامه، وَرَأَى خُشونَتَه وَطُغیانَه، اجْتَهَدَ فی تَحصیلِ جَوابِ الكِتاب، وَانصَرَفَ إِلی صَاحِبِه!»^{۱۶۲} از «اجتهد» نیک پیدا است که او هم «بکشید» خوانده بوده است.

گمان می کنم این که در برخی از دستنوشته‌های قدیم شاهنامه، این بیت را فروانداخته اند، پیامد همین خوانش «بکشید» و نامعقول بودن آن در پندار خوانندگان و رونویسگران است.

«بکشید» به گمان من، بدخوانی «بگوشید» است؛ و خوانش دُرُسْت لَتِ نَخُسْتِ سُروُدَه فردوسی، این است: «بگوشید تا پاشخ نامه یافت».

«گوشیدن» در اینجا یعنی: تَرَصُّد و تَوَقُّع کردن، و مُنتَظَر مائِدَن. پس «بگوشید تا پاشخ نامه یافت» یعنی «منتظر مائد تا پاشخ نامه را دریافت کرد»... به همین روانی!

توضیحاً عرض می کنم:

أفعالِ کثیرالاستعمالِ مَصَدَرِ مُرَكَّبِ «گوش داشتن» را همگی می شناسیم. «گوش داشتن» به معانی تَوَجُّه و التفات کردن، و مُراقِب و مُحافِظ بودن و رعایت کردن، و نگاهداری کردن و حِفْظ کردن، و اِنْتِظار و اُمید داشتن و مُنتَظَر بودن و تَوَقُّع داشتن، و مانند اینها، در مُتونِ فارسی فراوان به کار رفته است و در فرهنگها نیز مضبوط است.

مَصَدَرِ بَسِیطِ «گوشیدن» هم داریم که مُعَادِلِ «گوش داشتن» است و أفعالِ آن، اینجا و آنجا، در نگارشها و سرایشهای قدیم فارسی دستیاب می شود.

نمونه های کاربرد «گوشیدن» را در متنهایی مانند طبقات الصوفیه و روح الأرواح سماعی و کشف الأسرار میبندی می بینیم.^{۱۶۳}

حتی گویا خوانش دُرُسْتِ بَیْتِ مَشهورِ حافِظ، «من اگر نیکم اگر بد، تو برو خود را گوش / هرکسی آن درود عاقبت کار که کشت» باشد، نه «خود را گوش» که مشهور شده است.^{۱۶۴}

واژه های «گوشبان» و «گوشوان» به معنای مُحافِظ و مُراقِب و جاسوس و «گوشوانی کردن»، به همین «گوشیدن» راجع است.^{۱۶۵}

تَنْبُئَه بَدینِ مَعنایِ «گوش» و «گوشیدن»، در فَحْصِ زَوایایِ عِباراتِ قُدما و فَهْمِ بَیْ عِبَارِ کَلِماتِ کُدشتگان

۱۶۲. سنخ: الشاهنامه، البُنداری، ط: ۱، القاهرة: مطبعة دار الکُتُب المِصریَّة، ۱۳۵۰ و ۱۳۵۱ هـ.ق.، ۱۱۵ / ۱.

۱۶۳. نگر: ذیل فرهنگ های فارسی، علی رواقی - با همکاری: مریم میرشمسی - ج: ۱، تهران: انتشارات هروس، ۱۳۸۱ هـ.ش.، ص ۳۱۵ و ۵۲۹.

۱۶۴. نگر: ترجمه کلیده و دمنه، انشای ابوالمعالی نصرالله منشی، تصحیح و توضیح: مجتبی میثوی طهرانی، ج: ۲۱، ۱۳۸۱ هـ.ش.، ص ۲۷۵، هامش.

نیز سنخ: شرح شوق، دکتر سعید خمیدیان، ج: ۲، تهران: نشر قطره، ۱۳۹۲ هـ.ش.، ۲۰ / ۱۵۱۴.

استاد ارجمند دکتر علی رواقی را درباره این بیت خواجه شیراز جستاری است که در مجله گلپرخ به چاپ رسیده است و آقای دکتر خمیدیان هم از آن گفتاورد کرده اند. من بنده آن گفتار دانشپانه را سالها پیش دیده و خوانده ام ولی مع الأسف هم اکنون در دسترس ندارم. پس خوانندگان مُتَخَصَّصاتِ نُشرِ آن را به شرح شوق خوالث خواهد بود.

۱۶۵. سنخ: ذیل فرهنگ های فارسی، علی رواقی - با همکاری: مریم میرشمسی - ج: ۱، تهران: انتشارات هروس، ۱۳۸۱ هـ.ش.، ص ۳۱۴ و ۳۱۵ و ۵۲۹؛ و فرهنگ ریشه شناسختی زبان فارسی، مُحَمَّد خُسنِ دوست، ج: ۴، ۱، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۹۳ هـ.ش.، ص ۲۴۷۴ و ۲۴۷۵.

نیک به کار می‌آید.

این که این بیتها برداشت
 استاد خالقی را از
 «گوش نهادن» مذکور در
 داستان جنگِ مازندران
 پشتی تواند گرد، جای
 پُربیش است. جالب
 توجه این است که از دیگر
 نوشته‌های استاد خالقی
 برمی‌آید که خود ایشان هم
 از این که «گوش نهادن»
 مذکور در این بیتها به همان
 معنای «متوجه شدن، روی
 نهادن» باشد که در آن
 یادداشتِ پیشگفته پیش
 نهاده‌اند، بیگمان نیستند.

در مثنوی معنوی مولوی، در داستان آن «أمیر و غلامش که نماز باره بود و آنس عظیم داشت در نماز و مُناجاتِ با حق» که در دفتر سیوم مثنوی معنوی آمده است، می‌خوانیم که وقتی امیر از تأخیر غلام در خروج از مسجد به تنگ آمد و او را آواز داد که: چرا بیرون نمی‌آیی؟، غلام گفت:

صبر کن ناک آمدم ای روشنی! نیستم غافل که در گوش منی^{۱۶۶}
 «نیستم غافل که در گوش منی»، یعنی چه؟

یکی از گزارندگان این بیت مثنوی نوشته است:

«در گوش منی: صدای تود در گوش من است، فراموش نکرده‌ام».^{۱۶۷}

بعضی دیگر شروح مثنوی^{۱۶۸} نیز مضامینی در همین حول و حوش، در معنای مصراع یادشده به دست داده‌اند.

گمان می‌کنم نظر این گزارندگان در توضیح مصراع مزبور، صائب نباشد. یک معنای «گوش» و «گوشیدن»، انتظار و انتظار کشیدن و منتظر بودن است که «گوش داشتن» نیز به همین معنی به کار می‌رود. مولوی - چنان که بیاید - این معنی را نیک می‌شناخته و در این بیت مثنوی معنوی نیز «در گوش کسی بودن» به معنای منتظر کسی بودن است. «نیستم غافل که در گوش منی»، یعنی: غافل از این که در انتظار من هستی، نیستم؛ فراموش نکرده‌ام که مرا انتظار می‌کشی.

«گوش» و «در گوش کسی / چیزی بودن» بدین معنی که گفتیم، با زبان و بیان سراینده مثنوی قرابت مشهود و تناسب تام دارد.

مولوی جای دیگر گفته است:

بانگِ شتربان و جرس، می‌نشود از پیش و پس ای بس رفیق و هم نفس، آنجانسته گوش ما^{۱۶۹}

و نیز گفته:

این دانه‌های نازنین، محبوس مانده در زمین در گوش یک باران خوش، موقوف یک باد صبا^{۱۷۰}

... تا طومار سخن خویش را درباره «گوش» و «گوشیدن» یکسره درنوردیده‌ایم، به مناسبت می‌گوییم که:

در همین داستان جنگِ مازندران در شاهنامه خوانده‌ایم که دیوسپید، پس از به بیچارگی آفگندن کئ کاووس، به شاه مازندران پیغام فرستاده می‌گوید:

به گشتن نکردم برو بر نهیب بدان تا بداند فراز از نشیب^{۱۷۱}

به زاری و سختی برآیدش هوش کسی نیز نهد برین کار گوش^{۱۷۲}

۱۶۶. مثنوی معنوی، مولوی، به تصحیح: رینولد. ا. نیکلسون، ج: ۵، تهران: انتشارات هرمس، ۱۳۹۰ هـ.ش، ص ۴۷۱.

۱۶۷. درسی مثنوی، دکتر محمد استعلامی، ج: ۸، تهران: انتشارات زوار، ۱۳۹۰ هـ.ش، ص ۱۵۶.

۱۶۸. مانند شرح آقای کریم زمانی و شرح علامه فقیه استاد دکتر سید جعفر شهیدی.

۱۶۹. فرهنگ بزرگ سخن، ذیل «گوش» به معنای «منتظر» و «مراقب».

۱۷۰. همان، ذیل «در گوش...» به معنای «در انتظار...».

۱۷۱. در شاهنامه‌ی ج مسکو: فراز و نشیب.

۱۷۲. شاهنامه فردوسی (متن انتقادی)، تحت نظر: ی. ا. برتلس، تصحیح متن به اهتمام: آ. برتلس - و...، ج ۲، مسکو، ۱۹۶۲ م، ص ۸۷، ب.

۲۲۲ و ۲۲۱.

برمی آید^{۱۸۱} که خود ایشان هم از این که «گوش نهادن» مذکور در این بیتهای به همان معنای «متوجه شدن، روی نهادن» باشد که در آن یادداشت پیشگفته پیش نهاده اند، بیگمان نیستند.

یکی از معانی «گوش نهادن» که در فرهنگها نیز مسطور است، «امید چیزی داشتن و انتظار کشیدن و چشم دوختن و مترقب و منتظر و مترصد بودن» است.^{۱۸۲}

سوزنی سمرقندی گفته است:

نهاده گوش به آواز تعزیت شسب و روز
که تا که میرد، یا از کجا برآید وای!^{۱۸۳}

گمان می‌کنم راست آمدن این معنای «گوش نهادن» در بعضی آن بیتهای که استاد خالقی به پشتیبانی برداشت خویش گوا گرفته اند، جای لبم و لانسلم نباشد.

آنجا هم که دیوسپید می‌گفت: «کسی نیز ننهید برین کار گوش» - یا: «کسی نیز ننهید بدین کار گوش» -، گویا «گوش نهادن» به همین معنای ترصد و ترقب و توقع باشد و مفاد کلام این گردد که:

(مرگ سخت کاووس مایه عبرت دیگران شود و دیگر کسی گرد این کارها نگردد، ... کسی هوس چنین کاری نکند، ... کسی نخواهد لشکر به مازندران بکشد، ... کسی انتظار آمدن به مازندران نداشته باشد و سودای گشودن این سرزمین را به دل درنبدند.

القصد، چنان که دیده می‌شود، این «گوش نهادن» را نیز با آن «گوش» و «گوشیدن» و ساحات معنایی آن پیوندی است.

● بازگردیم به واپسین موضوع سخن خویش، یعنی بیت:

بکوشید تا پاشخ نامه یافت
عنان سوی سالار ایران شتافت

تاکنون صدر بیت فردوسی و «کوشیدن» و «گوشیدن»، مورد بحث ما بود؛ لیک چون - به هر روی - این بیت شاهنامه جای گفت و گوی ماست و هر بیت گلیتی دارد که پیش دیده مخاطبان مرسوم می‌گردد، از شما گرامیان دستوری می‌خواهم تا درباره لیت دوم بیت نیز کلمه‌ای چند به عرض برسانم:

۱۸۱. نمونه را، سنخ: یادداشت‌های شاهنامه - با اصلاحات و افزوده‌ها -، جلال خالقی مطلق، بخش یکم، ج: ۱، تهران، ۱۳۸۹ ه.ش، ص ۵۱۲.
۱۸۲. نگر: لغت‌نامه دهخدا، ذیل «گوش».
۱۸۳. نگر: لغت‌نامه دهخدا، ذیل همان «گوش / گوش نهادن».

این واپسین لیت، از پیچشی برکنار نیست. مقصود دیوسپید از «کسی نیز ننهید برین کار گوش» - یا: «کسی نیز ننهید بدین کار گوش» که در بعضی ویراستهای شاهنامه درج گردیده است^{۱۷۳} - چه تواند بود؟

بعضی معاصران، چنان در تنگنای این لیت درمانده اند که آن را بی معنی انگاشته اند!^{۱۷۴}

استاد دکتر جلال خالقی مطلق نوشته اند: «... گوش نهادن یعنی «متوجه شدن، روی نهادن» ... یعنی: بدون آن که کسی متوجه حال و وضع کاووس شود، در زاری و سختی جان سپارد».^{۱۷۵}

آن معنای «گوش نهادن» را استاد خالقی به یادداشت خویش ذیل بیت ۸۵۲ از داستان فریدون مستند ساخته اند؛ و بیت یادشده، بر بنیاد ویرایش ایشان، این است:

دل سلم و تور از غم آمد به جوش
به راه شیبخون نهادند گوش^{۱۷۶}

در آن یادداشت، افزون بر این بیت داستان جنگ مازندران که هم‌اکنون محل گفت و گوی ماست، به دو بیت دیگر نیز بازبرد داده‌اند^{۱۷۷} و آن دو بیت، اینهاست:

* بینه اینک امشب همه بزهیم
همی گوش را سوی لشکر نهیم^{۱۷۸}
* ز هر سو خریدار بنهاد گوش
چون آگاهی آمد ز گوهر فروش^{۱۷۹}

این که این بیتهای برداشت استاد خالقی را از «گوش نهادن» مذکور در داستان جنگ مازندران پشتی تواند کرد، جای پرسش است. جالب توجه این است که از دیگر نوشته‌های استاد خالقی

۱۷۳. سنخ: شاهنامه، به کوشش: جلال خالقی مطلق، دفتر دوم - کذا بتشدید الواو -، ج: ۱، کالیفرنیا و نیویورک، ۱۳۶۹ ه.ش، ص ۱۷، ب ۲۲۰.
۱۷۴. سنخ: شاهنامه فردوسی، ویرایش: فریدون جندی، ج: ۱، تهران: نشر تبلیخ، ۱۳۸۷ ه.ش، ۱۰ / ۳۴۱، ه.ش.
۱۷۵. یادداشت‌های شاهنامه - با اصلاحات و افزوده‌ها -، جلال خالقی مطلق، بخش یکم، ج: ۱، تهران، ۱۳۸۹ ه.ش، ص ۴۱۰.
۱۷۶. شاهنامه، به کوشش: جلال خالقی مطلق، با مقدمه: احسان یارشاطر، دفتر یکم، ج: ۱، نیویورک، ۱۳۶۶ ه.ش، ص ۱۴۲.
۱۷۷. نگر: یادداشت‌های شاهنامه - با اصلاحات و افزوده‌ها -، جلال خالقی مطلق، بخش یکم، ج: ۱، تهران، ۱۳۸۹ ه.ش، ص ۱۸۱.
۱۷۸. شاهنامه، به کوشش: جلال خالقی مطلق، دفتر دوم - کذا بتشدید الواو -، ج: ۱، کالیفرنیا و نیویورک، ۱۳۶۹ ه.ش، ص ۱۳۹، ب ۲۷۵.
۱۷۹. نسخه پدال: چو.
۱۸۰. شاهنامه، به کوشش: جلال خالقی مطلق، دفتر سوم - کذا بتشدید الواو -، ج: ۱، کالیفرنیا و نیویورک، ۱۳۷۱ ه.ش، ص ۳۷۱، ب ۹۰۶.

بیتِ فردوسی، در اکتَر قَرِیب به اِتِّفَاقِ دَسْتَنوشتِهایِ کهنه و مُعْتَبَرِ طِرَازِ اَوَّلِ شاهنامه چُنین آمده است:

بکوشید تا پاشخِ نامه یافت
عنان سوی سالارایران شتافت

تنها در یک دستنوشته قدیم که دستنوشته محفوظ در دارالکتب قاهره موزخ ۷۴۱ ه.ق. باشد، به جای «شتافت»، ضبط «بتافت» آمده است.^{۱۸۴}

استاد دکتر جلال خالقی مطلق، در ویراست خود، بر بنیاد همین یک دستنوشته طراز اول و دو سه دستنوشته بالتسببه متأخر، «عنان سوی سالارایران بتافت» ضبط کرده‌اند.^{۱۸۵} استاد مصطفی جیحونی و بانومهری بهفر نیز به همین راه رفته^{۱۸۶} و از نویسی دُشوارتری که به همداستانی بیشینه دستنوشته‌های معتبر مؤید است، بخ برتافته‌اند.

به مثل معروف میان انگلیسها: ذغال به نیوکاسیل بُردن.^{۱۸۸}

این سخن عرض همی کردم و عقلم می‌گفت:

شرم بادت! پسرا! زیره به کرمان که برد!^{۱۸۹}

بهرت است گفتارم را همین جا به پایان برم، و مسک‌الختام آن را سُخنی از یکی از مردان آزاده و شریف این بوم و برقرار دهم که خدمات بنیادگذارانه‌اش در شناختن و شناساندن مآثر و آثار ایران کهن هرگز از یاد نمی‌رود: مشیرالدوله حسن پیرنیا (۱۲۹۰ ه.ق. - ۱۳۱۴ ه.ش.)، نویسنده جست‌وجوگر تاریخ ایران باستان و مؤلفات نفیس و خواندنی دیگر. او نودسالی پیش از این سُخنی گفته که همچنان به قوت و متانت خود باقی است و باید پیوسته نُصب‌العین ما و همه دوستانِ شاهکار ماندگار فردوسی باشد. آن سُخن، این است:

«... شاهنامه که واقعا دریایی است، مطالعات عمیق و طولانی لازم دارد. یقین است که اگر این کار، به دست اهلش و موافق اصول علمی بشود، داستانها از آنچه هست روشن‌تر خواهد شد...»^{۱۹۰}
ایدون باد!

این اختیار، به گمان من بنده، ناصواب است و گامی است در راه ساده‌سازی متن شاهنامه و همسوی با ساده‌گردانی‌های کاتبان مُصَصِّف. سخت دور می‌نماید که بینگاریم رونویسگران، ریخت ساده و آشنا و مانوس «عنان... بتافت» را به «عنان... شتافت» برگردانیده باشند. وارونه این گشتگی، گماندنی‌تر است.

پژوهنده لغوی آرجمند، استاد دکتر علی رواقی، در فرهنگ شاهنامه، «عنان شتافتن سوی جایی» را با گواجویی به همین بیت فردوسی، «به سرعت به سوی جایی رفتن» معنی کرده‌اند^{۱۸۷} که علی‌الظاهر صواب همین است؛... و خدای به نهان و آشکارا داناتر است!

سُخن دراز شد و از این اطاله کلام شرمسازم. بویژه از آن روی که بیشینه مخاطبان رایمند این سُخن، لابد به حُسن توغلی که در شاهنامه دارند، این باریکیها و تاریکیهای متن را بیش از من و به از من دیده و بررسی‌سیده‌اند. پس هرچه کلام را در این باره - به اصطلاح - کشاله دهم، بی‌راه خواهد بود و «در حکم: زیره به کرمان و قطره به عَمان بُردن، و به قول عربها: خُرما به بصره یا هجر حمل کردن، و بنا

۱۸۸. نامه فرهنگستان (دوره قدیم)، س ۱، ش ۴، آبان ۱۳۲۲ ه.ش.، ص ۴۳ - از مقاله «املاي فارسی - پیشنهاد به مقام فرهنگستان»، نوشته احمد بهمنیار. نیز نسخه: امثال و جگم، دُخدا، ج: ۶، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳ ه.ش. ۲۰ / ۹۳۵ و ۹۳۵؛ و: امثال فارسی - انگلیسی، س. خیم، ج: ۱، تهران: کتابفروشی یهودا بروخیم، ۱۳۳۴ ه.ش.، ص ۲۵۱.
۱۸۹. از ابن تیمین است. نگر: امثال و جگم، دُخدا، ۲ / ۹۳۴.
در بعضی منابع دیگر ضبط بیت، قدری تفاوت دارد.
۱۹۰. خطوط برجسته داستانهای ایران قدیم با ذکر مدارک و نتیجه سنجش و استنباطات، حسن پیرنیا، ج: ۱، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۹۰ ه.ش. (أفست از روی چاپ ۱۳۰۷ ه.ش.)، ص ۵۹.

۱۸۴. نگر: شاهنامه، به کوشش: جلال خالقی مطلق، دفتر دوم - کذا بتشدید الواو -، ج: ۱، کالیفرنیا و نیویورک، ۱۳۶۹ ه.ش.، ص ۴۸، ب ۶۵۸، هامش.
۱۸۵. شاهنامه، به کوشش: جلال خالقی مطلق، دفتر دوم - کذا بتشدید الواو -، ج: ۱، کالیفرنیا و نیویورک، ۱۳۶۹ ه.ش.، ص ۴۸، ب ۶۵۸؛ و: شاهنامه، ویراست دوم تصحیح خالقی مطلق، ج: ۱، تهران: انتشارات سُخن، ۱۳۹۳ ه.ش. ۱۰ / ۲۲۵، ب ۶۵۷.
۱۸۶. نگر: شاهنامه فردوسی، تصحیح از مصطفی جیحونی، ج: ۳، اصفهان: انتشارات شاهنامه پژوهی، ۱۳۸۰ ه.ش. ۱۰ / ۲۷۶، ب ۶۵۹؛ و: شاهنامه فردوسی، پژوهش: بهری بهفر، ج: ۴، تهران: نشر نو، ۱۳۹۴ ه.ش.، ص ۱۸۸، ب ۶۶۷.
۱۸۷. فرهنگ شاهنامه، علی رواقی، ج: ۱، ۱۳۹۰ ه.ش. ۲۰ / ۱۶۶۷.

کتابنامه

(دربرگیرنده مشخصات منابع چاپی)

- آینده (مجله فرهنگ و تحقیقات ایرانی)، س ۱۵، ش ۳-۵، خرداد و تیر مرداد ۱۳۶۸ ه.ش.، صص ۲۳۸-۲۴۸ / مقاله «سودای گشودن مازندران» به قلم دکتر هوشنگ دولت آبادی.
- آینه میراث (مجله)، ش ۴۹، پاییز و زمستان ۱۳۹۰ ه.ش. (صص ۶۸۵ / مقاله «تصحیح نوآیین شاهنامه - بررسی ویرایش فریدون جئیدی» به قلم دکتر سجّاد آیدنلو).
- آیینها در شاهنامه فردوسی، مَحْمَدِ اَبَادِي باوِیل، ج: ۱، تبریز: دانشگاه تبریز، ۱۳۵۰ ه.ش.
- اشارات سلوکی در هفت خوان رستم، علی اکبر بصیری (بصیرالدین)، تصحیح: مَحْمَدِ خَواجوی، ج: ۲، تهران: انتشارات مولی، ۱۳۸۶ ه.ش.
- اشعار فارسی پراکنده در متون (تا سال ۷۰۰ هجری)، علی صفری آق قلعه، ج: ۱، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار - با همکاری: انتشارات سخن -، ۱۳۹۵ ه.ش.
- الشاهنامه، نَظْمَهَا بِالْفَارِسِيَّةِ: اَبوالقاسم الفردوسی، تَرْجَمَهَا نَثْرًا: [قوام الدین] الفتح بن علی [بن مَحْمَد] البُنْدَرِي [الأصفهانی]، فَارَنَهَا بِالْأَصْلِ الْفَارِسِي، وَأَكْمَلَ تَرْجَمَتَهَا فِي مَوَاضِع، وَصَحَّحَهَا وَعَلَّقَ عَلَيْهَا، وَقَدَّمَ لَهَا: الذَّكَتُور عَبْدالْوَهَّابِ عَزَّام، ج: ۲، ط: ۱، القاهرة: مطبعة دار الكُتُب المِصرِيَّة، ۱۳۵۰ ه.ش.
- امثال فارسی - انگلیسی، س. حَییم، ج: ۱، تهران: کتابفروشی یهودا بروخیم (باروخ و داود بروخیم)، ۱۳۳۴ ه.ش.
- امثال و حکم، علامه علی اکبر دهخدا (ف: ۱۳۳۴ ه.ش.)، ج: ۴، ش: ۶، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳ ه.ش.
- ایران شناسی (مجله)، ش ۱۵، پاییز ۱۳۷۱ ه.ش.، صص ۶۳۲-۶۵۳ / مقاله «به سوی «شاهنامه فردوسی»: گام دؤم (۱)» به قلم جلیل دوستخواه.
- ایران شناسی (مجله)، س ۱۰، صص ۵۴۰-۵۴۷ / مقاله «هفتخان رستم، بیژن و منیزه و نکاتی درباره منابع و شعر فردوسی» به قلم محمود امیدسالار.
- ایران نامه (مجله)، ش ۸، تابستان ۱۳۶۳ ه.ش. (صص ۶۱۱-۶۳۸ / مقاله «مازندران در جنگهای کی کاووس و رستم بادیوان»، نوشته دکتر جلال متینی).
- ایران نامه (مجله)، ش ۹، پاییز ۱۳۶۳ ه.ش. (صص ۱۱۸-۱۳۴ / مقاله «روایتی دیگر از دیوان مازندران»، نوشته دکتر جلال متینی).
- بُرهانِ قاطع، مُحَمَّد حَسین بن خَلَف تبریزی مُتَخَلِّص به «بُرهان» (زنده در ۱۰۶۲ ه.ق.)، به اِهِتِمَام: دکتر مُحَمَّد مُعین، مُقَدِّمه ها از: علی اکبر دهخدا - و - اِبْرَاهیم یورداد - و - علی اصغر حکمت - و - سعید نفیسی، ج: ۵، ش: ۵، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۶ ه.ش.
- پژوهشی در شاهنامه (دریاب رئ، پهنه تهران، البرز، مازندران طبرستان، مازندران مغرب، و مازندران مشرق در شاهنامه)، دکتر حَسین گریمان (۱۲۹۲ - ۱۳۷۲ ه.ش.)، به کوشش: علی میرانصاری، ج: ۱، تهران: انتشارات سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۵ ه.ش.
- تاریخ اصفهان (مَجَلِدِ خَواِدث و وَقایِع و حُکام و سَلاطین اصفهان)، اُستاد جلال الدین هُمایی شیرازی اصفهانی (۱۳۱۷-۱۴۰۰ ه.ق. / ۱۲۷۸ - ۱۳۵۹ ه.ش.)، به کوشش: ماهذخت بانو هُمایی، ج: ۱، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۹۵ ه.ش.
- تاریخ بیهقی، اَبوالفضل مُحَمَّد بن حَسین بیهقی دبیر، تصحیح: دکتر علی اکبر فیاض، به اِهِتِمَام: دکتر مُحَمَّد جَعْفَر یاحقی، ج: ۴، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۸۲ ه.ش.
- تاریخ سیستان، به تصحیح: ملک الشعراء بهار، ج: ۱، طهران: مؤسسه خاور (مَحْمَدِ رَمْضانی)، ۱۳۱۴ ه.ش.
- تاریخ و فرهنگ [مجموعه گفتارها و نوشته ها]، مُجْتَمَعِ مِثْوی (ف: ۱۳۵۵ ه.ش.)، ج: ۳، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۹ ه.ش.
- تَرْجَمَةُ فارسی الإِبَانة، شَرْح السَّامی فی الأَسامی میدانی، به کوشش: علی اَشْرَف صادقی، صَمیمه شُماره ۱۰ نامه فرهنگستان، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تیر ۱۳۷۹ ه.ش.
- تَرْجَمَةُ کلیله و دمنه، اِنْشای اَبوالعالی نَصرالله مُنشی، تصحیح و توضیح: مُجْتَمَعِ مِثْوی طهرانی، ج: ۲۱، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۱ ه.ش.
- جُستارهای ادبی (مجله علمی - پژوهشی)، ش ۱۸۰، بهار ۱۳۹۲ ه.ش.، صص ۲۷-۵۶ / مقاله «بررسی ساختار در هفت خان رستم: نقدی بر کهن الگوی سفر قهرمان» به قلم دکتر محمود رضا قربان صباغ.
- جُستارهای ادبی (مجله علمی - پژوهشی)، ش ۱۷۴، پاییز ۱۳۹۰ ه.ش.، صص ۶۵-۱۰۰ / مقاله «مبارک فال (نسخه نویافته سن ژوزف)» به قلم مُصطَفی جیحونی.
- چيستاست (مجله)، ش ۲۶۶ و ۲۶۷، دی و بهمن ۱۳۸۸ ه.ش.، صص ۳۴-۴۹ / مقاله «گیلان (ورن) و مازندران و باشندگان آنها در اوستا» به قلم بهروز عسگرزاده.
- خماسه سربابی در ایران (از قدیم ترین عهد تاریخی تا قرن چهاردهم هجری)، دکتر ذبیح الله صفا، تهران: مؤسسه مطبوعاتی امیرکبیر، ۱۳۳۳ ه.ش.
- خُطوط بَرَجستة داستانهای ایران قدیم با ذکر مدارک و نتیجه سنجش و استنباطات، حَسین پیرنیا (مُشیرالدوله / ۱۲۹۰ ه.ق. - ۱۳۱۴ ه.ش.)، ج: ۱، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۹۰ ه.ش. (أفست از روی چاپ ۱۳۰۷ ه.ش.).
- داستان ایران بر بنیاد گفتارهای ایرانی، فریدون جئیدی، ج: ۱ (از آغاز تا خاموشی دماوند)، ج: ۱، تهران: نشر بلخ (وابسته به: بنیاد نیشابور)، ۱۳۹۲ ه.ش.
- دانشنامه اساطیری جانوران و اصطلاحات وابسته، دکتر خُسرَو قُلّی زاده، ج: ۱، تهران: نگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه، ۱۳۹۲ ه.ش.
- درس مثنوی، دکتر مُحَمَّد استعلامی، ج: ۸، تهران: انتشارات رُزّار، ۱۳۹۰ ه.ش.
- دستور زبان فارسی، دکتر مُحَمَّد جَواد شریعت، ج: ۶، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۷۲ ه.ش.
- دستور زبان فارسی (برای پژوهش دانشجویان و ادب دوستان در آثار شاعران و نویسندگان بزرگ ایران)، دکتر خلیل خطیب رهبر، ج: ۱، تهران: نشر مهتاب، ۱۳۸۱ ه.ش.
- دستورنامه (در صرف و نحو زبان پارسی)، دکتر مُحَمَّد جَواد مَشکور، ج: ۷، تهران: مؤسسه مطبوعاتی شرق، ۱۳۵۰ ه.ش.
- دَفْتَرِ خُسرَو (برگزیده شاهنامه فردوسی)، مُقَدِّمه [و] اِنتخاب و توضیحات: دکتر سَجّاد آیدنلو، ج: ۱، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۹۰ ه.ش.
- دَفْتَرِ دانایی و داد (بازنویشت شاهنامه)، دکتر میرجلال الدین گزازی، ج: ۱، تهران: انتشارات مُعین، ۱۳۹۲ ه.ش.
- دیوان اُستاد اَبونظر عبدالعزیز بن منصور عَسجَدي مَروزی، به اِهِتِمَام و تصحیح و تَحشِیة: طاهری شهاب، با مُقَدِّمه سعید نفیسی، ج: ۱، تهران: کتابخانه طهوری، ۱۳۳۴ ه.ش.
- دیوان آوَری، به کوشش: سعید نفیسی، ج: ۳، تهران: انتشارات سگه - و - پیروز، ۱۳۶۴ ه.ش.
- دیوان حافظ، خواجه شمس الدین مُحَمَّد حافظ [شیرازی]، به تصحیح

- و توضیح: پرویز نائیل خائلی، ج ۲، چ ۳، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی.
- دیوان حکیم سوزنی سمرقندی، تصحیح و مقدمه و شرح احوال و فهرست لغات و ترکیبات و جایها با معانی و تفاسیر از: دکتر ناصرالدین شاه حسینی، [ج ۱]، تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات امیرکبیر، ۱۳۳۸ ه.ش.
- دیوان حکیم عسجدی مروزی، به کوشش: علیرضا شعبانیان، ج ۱، تهران: انتشارات سوره مهر - وابسته به: حوزه هنری - ۱۳۹۴ ه.ش.
- دیوان خاقانی سروانی، به کوشش: دکتر سید ضیاءالدین سجادی، ج ۱۱، تهران: انتشارات رُز، ۱۳۹۳ ه.ش.
- دیوان عبدالوایس جبلی، به اهتمام و تصحیح و تعلیق: دکتر ذبیح الله صفا، ج ۲، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۶ ه.ش.
- دیوان عثمان مختاری، به اهتمام: جلال الدین همایی، ج ۲، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲ ه.ش.
- ذیل فرهنگ‌های فارسی، علی رواقی - با همکاری: مریم میرشمسی - ج ۱، تهران: انتشارات هرمس، ۱۳۸۱ ه.ش.
- راحة الصدور و آية الشور در تاریخ آل سلجوق، مُحَمَّد بن علی بن سلیمان الراوندی، به سعی و تصحیح: مُحَمَّد اقبال، با تصحیحات لازم: محبتی مینوی، ج ۲، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۴ ه.ش.
- راهنمای ریشه فعل‌های ایرانی در زبان اوستا و فارسی باستان و فارسی کنونی، دکتر مُحَمَّد مُقَدَّم، تهران: مؤسسه مطبوعاتی علمی، ۱۳۴۲ ه.ش.
- زبان، فرهنگ، و اسطوره (مجموعه مقالات)، ژاله آموزگار، ج ۲، تهران: انتشارات معین، ۱۳۹۰ ه.ش.
- زندگی و مهاجرت آریاییان بر پایه گفتارهای ایرانی، فریدون جنیدی، ج ۶، تهران: نشر بلخ (وابسته به: بنیاد نیشابور)، ۱۳۹۱ ه.ش.
- زندگی و مهاجرت آریاییان بر پایه گفتارهای ایرانی، فریدون جنیدی، ج ۲، تهران: فریدون جنیدی، ۱۳۷۴ ه.ش.
- زند و هومن یسن (به همراه: کارنامه اردشیر پاپکان)، صادق هدایت، ج ۲، تهران: مؤسسه انتشارات نگاه، ۱۳۹۵ ه.ش.
- سام‌نامه، تصحیح: وحید رویانی، ج ۱، تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب، ۱۳۹۲ ه.ش.
- سبک‌شناسی (تاریخ تطوّر نثر فارسی)، مُحَمَّد تقی بهار (ملک الشعراء)، ج ۳، چ ۴، تهران: کتابهای پرستو (با سرمایه مؤسسه انتشارات امیرکبیر)، ۱۳۵۵ ه.ش.
- سخن‌های دیرینه (سی گفتار درباره فردوسی و شاهنامه)، دکتر جلال خالقی مطلق، به کوشش: علی دهباشی، ج ۱، تهران: نشر آفکار، ۱۳۸۱ ه.ش.
- سخنی چند درباره شاهنامه، عبدالحسین نوشین، ویرایش و زیرنویس‌ها به کوشش: م. گودرز، ج ۲، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۶۷ ه.ش.
- سی قصه از شاهنامه (آفرین فردوسی)، دکتر مُحَمَّد جعفر محجوب، ج ۴، تهران: انتشارات مروارید، ۱۳۸۹ ه.ش.
- سیمرغ (نشریه بنیاد شاهنامه فردوسی / وزارت فرهنگ و هنر)، ش ۱، ۲۵ اسفندماه ۱۳۵۱ ه.ش. (روز فردوسی)، صص ۱۰۵ - ۱۲۵ / «نگرشی در فرهنگ‌های شاهنامه» به قلم ع. ر. [= علی رواقی].
- شاهنامه (۱): نامور نامه شهریار (برگزیده دیباچه، داستان هفت خان رستم، رستم و سهراب، و سیاوش)، مقدمه، انتخاب و توضیحات: دکتر سجّاد آبدلو، ج ۱، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت) / مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی، ۱۳۹۴ ه.ش.
- شاهنامه، ابوالقاسم فردوسی، ویرایش: جلال خالقی مطلق / ویراست دُوم تصحیح خالقی مطلق، ج ۲، چ ۱، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۹۳ ه.ش.
- شاهنامه، ابوالقاسم فردوسی، به کوشش: جلال خالقی مطلق، با مقدمه: إحسان یارشاطر، دفتر یکم، ج ۱، نیویورک، ۱۳۶۶ ه.ش.
- شاهنامه، ابوالقاسم فردوسی، به کوشش: جلال خالقی مطلق، دفتر دوم [کذا] بتشديد الواو، ج ۱، کالیفرنیا و نیویورک، ۱۳۶۹ ه.ش.
- شاهنامه، ابوالقاسم فردوسی، به کوشش: جلال خالقی مطلق، دفتر سوم [کذا] بتشديد الواو، ج ۱، کالیفرنیا و نیویورک، ۱۳۷۱ ه.ش.
- شاهنامه، ابوالقاسم فردوسی، به کوشش: جلال خالقی مطلق - با همکاری: ابوالفضل خطیبی و محمود امیدسالار - ج ۸، چ ۳، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی (مرکز پژوهش‌های ایرانی و اسلامی)، ۱۳۸۹ ه.ش.
- شاهنامه (از دستنویس موزه فلورانس [موزج] مخرم ۱۶۱۴ ه.ق.)، حکیم ابوالقاسم فردوسی، تصحیح و گزارش واژگان دشوار و ... به قلم: دکتر عزیزالله جوینی، ج ۳، چ ۷، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۹۲ ه.ش.
- شاهنامه، حکیم ابوالقاسم فردوسی، [بر پایه چاپ مسکو، با کشف الایات] به اهتمام: دکتر توفیق ه. شعبانی، ج ۲، چ ۱، تهران: انتشارات روزنه، ۱۳۸۵ ه.ش.
- شاهنامه در دو بازخوانی (یادداشت‌های شاهرخ مسکوب بر شاهنامه فردوسی - چاپ‌های بروخیم و مسکو)، تنظیم و ویرایش: مه‌ری بهفر، ج ۱، تهران: فرهنگ نشر نو - با همکاری: نشر آسیم - ۱۳۹۳ ه.ش.
- شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی، به کوشش: دکتر سید محمد دبیرسیاقی، ج ۵، چ ۱، تهران: نشر قطره، ۱۳۸۶ ه.ش.
- شاهنامه‌شناسی (مجموعه گفتارهای نخستین مجمع بحث علمی درباره شاهنامه، در استان هرمزگان - ۲۳ تا ۲۷ آبان ۱۳۵۶ ه.ش)، ج ۱، تهران: بنیاد شاهنامه فردوسی، شهریار، ۱۳۵۷ ه.ش.
- شاهنامه فردوسی (متن انتقادی)، تحت نظر: ی. ا. برتلس، تصحیح متن به اهتمام: آ. برتلس - و ل. گوزلیان - و م. عثمانوف - و او. اسمیرانوا - و ع. طاهرجانوف، ج ۲، مسکو: آکادمی علوم اتحاد شوروی (انستیتوی ملل آسیا / اداره انتشارات ادبیات خاور)، ۱۹۶۲ م.
- شاهنامه فردوسی (متن انتقادی)، تحت نظر: ع. نوشین، تصحیح متن به اهتمام: ر. علی‌یف - و آ. برتلس - و م. عثمانوف، ج ۴، مسکو: آکادمی علوم اتحاد شوروی (انستیتوی ملل آسیا / اداره انتشارات ادبیات خاور)، ۱۹۶۵ م.
- شاهنامه فردوسی، ویراسته مهدی قریب - و مُحَمَّد علی پهبودی، ج ۱، چ ۲، تهران: انتشارات توس، ۱۳۷۴ ه.ش.
- شاهنامه فردوسی، ویرایش: فریدون جنیدی، ع ۶ (پیشگفتار + ج ۵)، چ ۱، تهران: نشر بلخ (وابسته به: بنیاد نیشابور)، ۱۳۸۷ ه.ش.
- شاهنامه فردوسی: تصحیح انتقادی و شرح یکایک آیات، [پژوهش: مه‌ری بهفر، ج ۴، چ ۱، تهران: نشر نو، ۱۳۹۴ ه.ش.
- شاهنامه فردوسی، تصحیح انتقادی، مقدمه تحلیلی، نکته‌های نویافته از: مصطفی جیحونی، ج ۵، چ ۲، اصفهان: انتشارات شاهنامه‌پژوهی، ۱۳۸۰ ه.ش.
- شاهنامه فردوسی (چاپ بمبئی ۱۲۷۶ ق.)، تصحیح و توضیح: ملک الشعراء بهار، به کوشش: علی میرانصاری، ج ۱، تهران: نشر آشتاد، ۱۳۸۰ ه.ش.
- شیرنگ‌نامه (داستان شیرنگ پسر دیو سپید و رستم)، به کوشش: ابوالفضل خطیبی - و گابریله وان‌دین‌برگ، ج ۱، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار - با همکاری: انتشارات سخن - ۱۳۹۵ ه.ش.
- شرح دیوان المتنبی، عبدالرحمن البرقوقی، ج ۴، بیروت: دار الکتب العربی، ۱۴۰۷ ه.ق.
- شرح احوال و اشعار شاعران بی‌دیوان در قرن‌های ۵/۴ هجری قمری،

کارنامه اردشیر بابکان (با متن پهلوی، آوانویسی، ترجمه فارسی و واژه‌نامه)، ترجمه [و] آوانویسی و واژه‌نامه [به قلم]: دکتر بهرام فره‌وشی، ج: ۵، تهران: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۹۰ ه.ش.

کتاب البُلغه، ادیب یعقوب گُردی نیشابوری، مقابله و تصحیح متن به‌اهتمام: مجتبی میثوی - و - فیروز خریزچی، ج: ۱، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۵ ه.ش.

کتاب ماه ادبیات (مجله)، ش ۱۳ - پیاپی: ۱۲۷ - ، اردیبهشت ۱۳۸۷ ه.ش. (ص ۷۳ و ۷۴) / «درباره ویرایشی جدید از شاهنامه‌ی فردوسی به کوشش فریدون جُنیدی» به قلم دکتر عزیزالله جوینی.

کتاب ماه ادبیات (مجله)، ش ۳۲ - پیاپی: ۱۴۶ - ، آذر ۱۳۸۸ ه.ش. (صص ۱۰۶ - ۱۰۸) / «درباره شاهنامه‌ی ویرایش فریدون جُنیدی» [به قلم ابوالفضل خطیبی].

کتاب ماه ادبیات (مجله)، ش ۶۵ - پیاپی: ۱۷۹ - ، شهریور ۱۳۹۱ ه.ش. (صص ۲۱۱) / «تصحیح شاهنامه بس» - گفت‌وگو با دکتر سجاد آیدنلو - ، گفت‌وگوگر: شایسته موشوی.

کلیات سعدی، به‌اهتمام محمدعلی فروغی (۱۲۵۴ - ۱۳۲۱ ه.ش.) [با همکاری: حبیب یغمایی]. [بازچاپ زیر نظر: بهاء‌الدین خزمشاهی]. ج: ۱۵، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۹ ه.ش.

کوش نامه، حکیم ایرانشان بن ابی‌الخیر، به‌کوشش: جلال متینی، ج: ۱، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۷۷ ه.ش.

گرشاسب‌نامه، حکیم ابونصر علی بن أحمد أسدی طوسی، به‌اهتمام: حبیب یغمایی، ج: ۲، تهران: کتابخانه طهوری، ۱۳۵۴ ه.ش.

گزارش میراث (مجله)، دوره دُوم، سال سوّم، ش ۳۴، مرداد و شهریور ۱۳۸۸ ه.ش. ص ۱۰ و ۱۱ / «مقاله «مازندران و طبرستان» به قلم سید محمد عمادی حائری).

متن کامل شاهنامه فردوسی به نثر پارسی سَره (بدون کاربرد واژگان بیگانه، با حواشی)، میترا مهرآبادی، ج ۳، ج: ۱، تهران: نشر روزگار، ۱۳۷۹ ه.ش.

لغت فارس، ابومنصور علی بن أحمد أسدی طوسی، به‌تصحیح و اهتمام: عباس اقبال، طهران: چاپخانه مجلس، ۱۳۱۹ ه.ش.

لغت‌نامه دهخدا، تهران: دانشگاه تهران.

مثنوی معنوی، جلال‌الدین محمد بن محمد [بلخی مشهور به] مولوی، به‌تصحیح: رینولد. ا. نیکلسون، با کشف‌الآیات، ج: ۵، تهران: انتشارات هرمس، ۱۳۹۰ ه.ش.

مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، ش ۱۸۳، پاییز ۱۳۸۶ ه.ش. (صص ۱۹۳ - ۲۰۱) / «وجه تسمیه مازندران و طبرستان»، به قلم دکتر نظام‌الدین نوری.

مُحیط زندگی و احوال و اشعار رودکی، سعید نفیسی، تهران: کتابخانه ابن‌سینا، ۱۳۴۱ ه.ش.

مُنتهی‌الآرب فی لغات العرب، عبدالرحیم بن عبدالکریم صفی‌پوری، رُبُع دُوم، لاهور: مطبع سرکاری.

نامه باستان (ویرایش و گزارش شاهنامه فردوسی)، دکتر میرجلال‌الدین گزازی، ج ۲، ج: ۶، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت) / مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی، ۱۳۹۰ ه.ش.

نامه پارسی (مجله)، س ۴، ش ۲ (صص ۱۷۲ - ۱۷۹) / «مقاله «هفت‌خوان یا هفت‌خان رستم و برجستگهای این زمانه» به قلم بیرون دُخت مشهور».

نامه فرهنگستان (مجله) / دوره قدیم، س ۱، ش ۱، آبان ۱۳۲۲ ه.ش. (مقاله «املاي فارسی - پیشینه‌ها به مقام فرهنگستان»، نوشته احمد بهمنیار).

نامه فرهنگستان (مجله)، ش ۱۲، زمستان ۱۳۷۶ ه.ش. صص ۱۲۰ - ۱۴۰

محمود مدبری، ج: ۱، [کرمان؟]: نشر پانوس، ۱۳۷۰ ه.ش.

سرفنامه، حکیم نظامی گنجوی، با حواشی و شرح لغات و آیات و مقابله با سی نسخه کهنسال به‌اهتمام: وحید دستگردی، ج: ۱، طهران: مطبعه آرمغان، ۱۳۱۶ ه.ش.

فرامرنامه بزرگ، به‌کوشش: ماریولین فان زوتفن - و - ابوالفضل خطیبی، ج: ۱، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۹۴ ه.ش.

فردوسی و حماسه ملی، هانری ماسه، ترجمه مهدی روشن ضمیر، ج: ۱، تبریز: انتشارات دانشگاه تبریز، ۱۳۵۰ ه.ش.

فردوسی و شاهنامه، منوچهر مرتضوی، ج: ۱، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۹ ه.ش.

فردوسی و شعر او، مجتبی میثوی، ج: ۲، تهران: کتابفروشی دهخدا، ۱۳۵۴ ه.ش.

فرهنگ، کتاب هفتم (به مناسبت هزاره تدوین شاهنامه)، زیر نظر: محمود بروجردی، به‌کوشش: مهدی مدائنی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، پاییز ۱۳۶۹ ه.ش. صص ۲۹۵ - ۳۰۲ / «سخنی پیرامون جغرافیای اساطیری و حماسی» به قلم آرژنگ مدی).

فرهنگ بزرگ سخن، به‌سرپرستی: دکتر حسن انوری، ج ۸، ج: ۱، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۸۱ ه.ش.

فرهنگ پیشوندها و پسوندهای زبان فارسی (همراه گفتارهایی درباره دستور زبان فارسی)، دکتر خسرو فرشیدوزد، ج: ۱، تهران: انتشارات زوار، ۱۳۸۶ ه.ش.

فرهنگ توصیفی دستور زبان فارسی، غلام‌الدین طباطبایی، ج: ۱، تهران: فرهنگ معاصر، ۱۳۹۵ ه.ش.

فرهنگ دُرست‌نویسی سخن، دکتر حسن انوری - و - دکتر یوسف عالی عباس‌آباد، ج: ۱، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۸۵ ه.ش.

فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، محمد حسن دوست، ج ۵، ج: ۱، ج: ۲، ج: ۲، ج: ۵، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۹۳ ه.ش.

فرهنگ ریشه‌شناسی فارسی، یاول هُزن (۱۸۶۳ - ۱۹۰۸ م.) - هایپریش هوئشمان (۱۸۴۸ - ۱۹۰۸ م.)، ترجمه همراه با گواهی‌های فارسی و پهلوی از: جلال خالقی مطلق، ج: ۱، اصفهان: انتشارات مهرافروز، ۱۳۹۴ ه.ش.

فرهنگ شاهنامه، علی رواقی، ج ۲، ج: ۱، تهران: مؤسسه تألیف [و] ترجمه و نشر آثار هنری «متن»، ۱۳۹۰ ه.ش.

فرهنگ فارسی، دکتر محمد معین (۱۲۹۶ - ۱۳۵۰ ه.ش.)، ج ۶، ج: ۵، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۲ ه.ش.

فرهنگ کوچک زبان پهلوی، د. ن. مکئزی، ترجمه: مهشید میرفخرایی، ج: ۱، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۳ ه.ش.

فرهنگ‌نامه جانوران در ادب پارسی (بر پایه واژه‌شناسی، اساطیر، باورها، زیبایی‌شناسی و...)، ج ۲، دکتر منیژه عبدالهی، ج: ۱، تهران: پژوهنده، ۱۳۸۱ ه.ش.

فرهنگ نفیسی [= فرودسار اکبری]، دکتر علی اکبر نفیسی (ناظم‌الاطب) / ف ۱۳۰۳ ه.ش.، با مقدمه: محمدعلی فروغی، ج ۵، تهران: کتابفروشی خیام، ۱۳۵۵ ه.ش.

فصلنامه زبان و ادبیات فارسی، س ۱۹، ش ۷۱، پاییز ۱۳۹۰ ه.ش. (صص ۱۳۷ - ۱۶۰) / مقاله «بررسی ساختاری خان و هفت‌خان در شاهنامه و اسطوره‌ها و حماسه‌های دیگر» به قلم مهوش واجد دوست - و - علی دلایی (میلان).

فصلنامه علمی - ترویجی زبان و ادبیات فارسی، س ۴، ش ۱۴، تابستان ۱۳۸۷ ه.ش. (صص ۸۵ - ۱۲۱) / مقاله «مکان در داستانهای شاهنامه» به قلم فاطمه غفوری).

(مقاله «در دفاع از فردوسی»، نوشته محمود امیدسالار، ترجمه ابوالفضل خطیبی).

نامه فرهنگستان (مجله)، ش ۱۵، تابستان ۱۳۷۹ ه.ش.، صص ۳۷ - ۵۷
(مقاله «نگاهی به فرهنگهای شاهنامه - از آغاز تا امروز»، نوشته ابوالفضل خطیبی).

نامه فرهنگستان (مجله)، ش ۴۵، بهار ۱۳۹۰ ه.ش.، صص ۴۵ - ۶۳ (مقاله «تفسیری دیگر از بیت‌های بحث برانگیز شاهنامه درباره وارونه خویی ضحاک»، نوشته ابوالفضل خطیبی).

نشر دانش (مجله)، ش ۱۱۶، مهر و آبان ۱۳۸۸ ه.ش. (صص ۶۱/۵۸ / مقاله «ویرایش خلاق شاهنامه» به قلم ابوالفضل خطیبی).

نشریه دانشکده ادبیات تبریز، ش ۶۸، بهار ۱۳۴۳ ه.ش. (صص ۳۹ - ۴۵ / مقاله «دیو و جوهر اساطیری آن» به قلم دکتر احمد طباطبایی).

نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان (ادب و زبان فارسی)، دوره جدید، ش ۲۶ (پیاپی: ۲۳)، زمستان ۱۳۸۸ ه.ش. (صص ۱ - ۲۷ / مقاله «هفت خان پهلوان» به قلم سجاد آیدنلو).

نمیزم از این پس که من زنده‌ام: مجموعه مقالات کنگره جهانی بزرگداشت فردوسی (هزاره تدوین شاهنامه / دئ ماه ۱۳۶۹ ه.ش. [، دانشگاه تهران]، به کوشش: دکتر غلامرضا ستوده، ج: ۱، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۴ ه.ش.

نوروزنامه (در منشأ و تاریخ و آداب جشن نوروز)، حکیم عمر خیام نیشابوری، به سعی و تصحیح: مجتبی میثوی، ج: ۱، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۸۰ ه.ش. (افست از روی: چاپ «کتابخانه کاوه» ی طهران).

نوروزنامه، منسوب به: عمر بن ابراهیم خیام نیشابوری، به کوشش: علی خصوری، ج: ۲، تهران: کتابخانه ظهوری، ۱۳۵۷ ه.ش.

نهیج الأدب، حکیم نجم الغنی خان رامپوری (۱۲۷۶ - ۱۳۵۱ ه.ق.)، ط: ۱، لکهنو: مطبع نول کشور، ۱۹۱۹ م.

نهیج الأدب، حکیم نجم الغنی خان رامپوری (۱۲۷۶ - ۱۳۵۱ ه.ق.)، تحقیق و تصحیح: دکتر زهره مشاوری، ج: ۲، تهران: انتشارات سخن - باهنبازی: مرکز نسخه پژوهی و تصحیح متن دانشگاه اصفهان - ۱۳۹۶ ه.ش.

واژه‌نامه (فرهنگ واژه‌های دشوار شاهنامه)، عبدالحسین نوشین (۱۲۸۴ - ۱۳۵۰ ه.ش.)، ج: ۲، تهران: انتشارات معین، ۱۳۸۶ ه.ش.

واژه‌نامه شاهنامه (شامل شرح لغات، اصطلاحات، نامها و جابهایی شاهنامه)، پرویز آتابکی، ج: ۲، تهران: نشر پژوهش فرزانه روز، ۱۳۸۶ ه.ش. همامی‌نامه، مقدمه و تصحیح و حواشی: محمد روشن، ج: ۱، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۳ ه.ش.

هترو و مردم (مجله)، ش ۸۹، اسفندماه ۱۳۴۸ ه.ش.، صص ۲۰-۲۷ / مقاله «مازندران یا یمن» به قلم علیقلی محمودی بختیاری).

یادداشت‌های شاهنامه - با اصلاحات و افزوده‌ها -، جلال خالقی مطلق، بخشی یکم، ج: ۱، تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی (مرکز پژوهش‌های ایرانی و اسلامی)، ۱۳۸۹ ه.ش.

یغما (ماهنامه)، شهریور ۱۳۳۷ ه.ش.